

زلزله دهشتناک در استانهای گیلان و زنجان

زمین لرزه هولناکی که در اولین ساعات بامداد روز پنجشنبه ۳۱ خرداد در استانهای گیلان و زنجان به وقوع پیوست، قریب ۳۵ هزار نفر از هم‌میهنان ما را به کام مرگ فرستاد، حدود ۴ هزار تن دیگر را مصدوم و مجروح ساخت و چند صد هزار نفر را بیخانمان و میلیونها نفر را در سوگ قربانیان حادثه داغدار کرد. این فاجعه‌ی بسیار بزرگی برای همه‌ی مردم میهن ماست و احساس همدردی و همبستگی همگانی راه در همان مقیاس، طلب می‌کند.

مردم ایران که هنوز داغ آلام و زخمهای التیام نیافته‌ی جنگ هشت‌ساله را بر بیکر و جان خویش احساس می‌کنند و هنوز از زیر بار ویرانیهای مهیب این بقیه در صفحه ۶



پایانی برغم مردمان نیست.

چشم انداز جدید صلح و تحولات خاورمیانه

مبادله‌ی نامه‌هایی بین روسای جمهوری ایران و عراق، دیدار و مذاکره مستقیم بین ولایتی و طارق عزیز، و تبادل به ملاقات میان رفسنجانی و صدام حسین و اظهار امیدواری طرفین برای دستیابی به صلح، روند تازه‌ای را بطور واقعی در مناقشه ایران و عراق ایجاد کرده و چشم‌انداز جدیدی را در جهت برون‌رفت از بن‌بست مذاکرات صلح که از دو سال پیش جریان داشته، گشوده است. گرچه از مضمون مذاکره مستقیم میان وزرای خارجه دو کشور و نامه‌های رد و بدل شده اطلاع دقیقی در دست نیست اما گفته میشود که صدام حسین در نامه‌های خود که به فاصله کوتاهی ارسال گردیدند، از رفسنجانی دعوت کرد که سران دو کشور طی اجلاسی بمذاکره مستقیم پرداخته و در چهارچوب قطعنامه‌ی ۵۹۸ سازمان ملل و قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر به صلح دست یابند. این نامه‌ها در "شورای امنیت ملی" حکومت اسلامی "مثبت" ارزیابی شدند و رفسنجانی در پاسخ به رئیس‌جمهور عراق آمادگی خود را برای شرکت در چنین اجلاسی اعلام کرد.

از مراسلات اینطور بنظر میرسد که برای خروج از بن‌بست مذاکرات صلح، عراق بطور جدی گام بجلو نهاده و آماده عقب‌نشینی از مواضع پیشین خود گردیده است. مطرح شدن قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر بعنوان مبنای مذاکرات مستقیم از سوی عراق و نیز استقبال رضایت‌آمیز سران جمهوری اسلامی از نامه‌های صدام حسین چنین استنباطی را موجه میکند. اما هنوز مرکب نامه‌ی دوم صدام خشک نشده بود که اجلاس فوق‌العاده‌ی سران جامعه عرب که در بغداد تشکیل شده بود در قطعنامه پایانی کار خود بمواضع تا کنونی عراق در مذاکرات صلح یعنی مبادله اسرای جنگی دو کشور پیش از عقب‌نشینی نیروها به پشت مرزهای بین‌المللی و "حق حاکمیت عراق بر شط العرب" تاکید ورزید. در پی انتشار این قطعنامه، جمهوری اسلامی آنرا محکوم نمود و رفسنجانی در یک مصاحبه مطبوعاتی ضمن اظهار نگرانی امید به صلح را "تضعیف‌شده" دانست و مذاکره مستقیم با صدام حسین را مشروط به موفقیت‌آمیز بودن کار هیئتهای کارشناسی در تدارک اجلاس اعلام کرد. انتشار این قطعنامه، علیرغم ملاقات مستقیم اخیر بین وزرای خارجه دو کشور و ارزیابی مثبت طرفین از نتیجه این ملاقات نشان داد که پیشروی این پروسه‌ی جدید با تناقضاتی مواجه است و نمیتواند بسادگی به نتیجه‌ی قطعی برسد. بقیه در صفحه ۴

انگیزه‌ها و پیامدهای

سیاست واگذاری معادن به بخش خصوصی در صفحه ۴

گفتگویی با پرویز قلیچ خانی درباره جام جهانی، ورزش و سیاست در صفحه ۱۸

برگزاری بیست و هشتمین کنگره ح.ک.ا.ش. و مباحث آن و نتایج آن

نگاهی به جنبش کارگری کره جنوبی

کنفرانس مطبوعاتی درسالگرد ترور دکتر قاسملو و همراهان

به یادبود ۸ تیر، روز شهدای سازمان

ستون آزاد همپای واقعیت یا بر بال خیال

طرح "خوداشتغالی" و درماندگی رژیم در برابر مسئله بیکاری

درد راه کار مکن آزادی مبارزه کنیم

بقیه از صفحه ۱

اکنون سؤال اینست که دلایل گرایش جدید عراق به صلح با ایران چیست، تناقض قطعنامه سران عرب (که توافق عراق نیز در آن ملحوظ است) با آن چگونه قابل توضیح است، و آینده‌ی مذاکراتی که اینک در جریان است چیست؟

پیش از هر چیزی لازمست تاکید کنیم که پاسخ به این سؤال را نمیتوان صرفاً در چارچوب مناسبات ایران و عراق جستجو کرد. تحول جدید غیرقابل درک است مگر آنکه آنرا در متن اوضاع خاورمیانه، تضادها و موازنه‌ی قوا و تحولات سیاسی اخیر این منطقه مورد توجه قرار دهیم.

مذیبتست که بن بست صلح در خاورمیانه آتش تضادها را تیزتر کرده است. خصوصاً از دوماه پیش بدنبال کشتار بیرحمانه‌ی هفت‌گزارگ فلسطینی و اوج‌گیری جنبش "انتفاضه" در مناطق اشغالی اسرائیل، بحران خاورمیانه که مساله فلسطین در مرکز آن قرار دارد بنحو کم‌سابقه‌ای شدت گرفت و جنگ سرد میان اعراب و اسرائیل دامنه‌ی وسیعی پیدا کرد بنحویکه در بسیاری از محافل سیاسی عرب سخن از وقوع جنگ دیگری بین اعراب و اسرائیل بمیان آمد. تهاجم سیاسی و تبلیغاتی عراق به اسرائیل در میان کشورهای عربی برجستگی خاصی یافت. صدام حسین طی سخنانی اعلام کرد که در صورتیکه اسرائیل حمله‌ای نظیر حمله به راکتورهای اتمی عراق در سال ۱۹۸۱ صورت دهد، عراق با سلاحهای شیمیایی و موشکهایی که در اختیار دارد نیسی از اسرائیل را پلشت خواهد کشید. در مقابل، وزیر دفاع اسرائیل با اشاره به قدرت نظامی کشورش عراق را به نابودی تهدید کرد.

بعد از برقراری آتش‌بس بین ایران و عراق، تغییر تعادل قوا در عرصه جهانی به نفع کشورهای امپریالیستی (در پی بحران در کشورهای سوسیالیستی) و تغییر سیاست شوروی در خاورمیانه و ظهور جنبش انتفاضه در مناطق اشغالی، تعادل قوای استراتژیک جدیدی در منطقه ایجاد گردید. بدنبال قطع شدن جنگ بین ایران و عراق یکی از هدفهای اصلی دیپلماسی دولت عراق در منطقه این بوده که با استفاده از تکنولوژی پیشرفته نظامی و خرید سلاح و با بالابردن قدرت نظامی خود در نقش مهمترین کشور عربی در تقابل با اسرائیل ظاهر گردد و رهبری جهان عرب را در برابر اسرائیل بدست گیرد. از آزمون تلاش عراق برای پیشی گرفتن از رقیب دیرینه‌اش سوریه و بانزواکشاندن رژیم سوریه شدت گرفت. شکست نظامی ایران در جنگ با عراق که بنوعی شکست سوریه نیز محسوب میگردد، ورود پارامتر "انتفاضه" بعنوان یک عامل اساسی در معادلات سیاسی خاورمیانه که در آن نیروهای طرفدار و متحد سوریه از نفوذ و اهمیت چندانی برخوردار نیستند، شکست تلاشهای سوریه در بی‌اعتبار کردن سازمان آزادیبخش فلسطین و بالاخره ایجاد تحولات کیفی در سیاست خاورمیانه‌ای اتحاد شوروی، عوامل جدیدی در صحنه سیاسی خاورمیانه بشمار می‌آیند که زمینه را برای آنکه عراق نقش تاکنونی سوریه را در میان کشورهای عربی در مقابله با اسرائیل بدست گیرد فراهم نموده است.

بالاگرفتن تشنج در منطقه و گسترش دامنه

این منافع عینی ناشی میگردد. البته وجود این تمایل و تشدید آن بمعنای این نیست که دولت عراق بعنوان طرفی که خود را از لحاظ نظامی بسیار برتر از ایران میداند با وقوف به نیاز حیاتی رژیم جمهوری اسلامی خصوصاً جناح رفسنجانی به صلح، از تلاش برای گرفتن امتیازات مرزی از ایران صرف‌نظر کرده است. برعکس سعی عراق براینست که در مذاکره با رفسنجانی ضمن عقب‌نشینی از پاره‌ای از مواضع پیشین خود حتی الامکان به امتیازات بیشتری دست یابد. قطعنامه سران عرب بخوبی این جهت‌گیری رژیم عراق را آشکار میکند.

از سوی دیگر نباید بهیچوجه سیاست غرب را در این رابطه نادیده گرفت. سیاست دول غربی در قبال ایران دارای تاثیرات مهمی بر سیاست عراق نسبت به مساله صلح با ایران است. شایان ذکر است که نامه‌ی صدام در شرایطی برای رفسنجانی ارسال گردیدند که وی تلاش تازه‌ای را در رابطه با گروگانهای غربی آغاز کرده و آزادی بی‌قید و شرط گروگانها را وعده داده بود. یکی از اهداف تلاشهای رفسنجانی برای آزادی گروگانها و نزدیکی به غرب، همچنانکه در مقاله معروف عطاالله مهاجرانی بنام "مذاکره مستقیم" نیز منعکس گردیده، جلب پشتیبانی آمریکا و کشورهای غربی عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل از جمهوری اسلامی در مذاکرات صلح و از این طریق وارد آوردن فشار دیپلماتیک به رژیم عراق در جهت صلح با ایران است. اما همانگونه که شاهد بودیم برخورد آمریکا از موضع قدرت به رژیم جمهوری اسلامی در شرایطی که حتی دو گروگان آمریکایی بدون قید و شرط از اسارت حزب‌الله در لبنان آزاد گردیده بودند تلاش اخیر رفسنجانی را نقش بر آب کرد و به جناح رقیب امکان داد که از فرصت استفاده کرده و حمله سیاسی - تبلیغی وسیعی را علیه رفسنجانی و متحدین وی در حاکمیت به پیش برد. در گرامگرام همین حمله جناح "تندرو" بود که قطعنامه سران عرب در بغداد صادر شد و وزارت خارجه رژیم بلافاصله آنرا بخاطر موضع‌گیری در قبال مناقشه ایران و عراق مغایر با نامه‌های صدام حسین تلقی نمود و محکوم کرد. طبعاً این قطعنامه نمیتوانست بدون تاثیرپذیری و بدور از سیاست عربستان سعودی، مصر و اردن یعنی محوری که مهمترین تکیه‌گاه آمریکا در میان کشورهای عربی خاورمیانه محسوب می‌شود، تهیه و انتشار یابد. علاوه بر سیاست آمریکا، منافع خاص خود این سه کشور عربی در رابطه با جمهوری اسلامی، تمایل آنان به

تداوم بخشیدن بانزوا سیاسی رژیم در منطقه و همچنین به حفظ تضاد موجود بین ایران و عراق بمنظور ممانعت از قدرت‌گیری بیش از حد رژیم عراق در منطقه و سد کردن برخوردهای "افراطی" این رژیم با اسرائیل نیز در موضع‌گیری اجلاس سران عرب، نسبت به اختلافات ایران و عراق در مذاکرات صلح، بنوبه خود نقش داشته است. در ارتباط با جناح‌بندیها و اختلافات درونی رژیم، تا جائیکه مساله به اجرای قطعنامه ۵۹۸ برای صلح با عراق مربوط میشود جناح "تندرو" نیز از سیاست وزارت امور خارجه رژیم پشتیبانی میکند و حتی اگر باطناً نیز با آن مخالفت داشته و برای تضعیف

بقیه از صفحه ۲۲

سرکوب در مناطق اشغالی بطور اجتناب‌ناپذیر به تشدید تضاد بین آمریکا و کشورهای عربی منطقه منجر گردید که بارزترین نشانه آن براه‌افتادن کارزار وسیع و متمرکز تبلیغاتی خصوصاً از سوی آمریکا و انگلیس علیه عراق بود. هدف اصلی این تبلیغات مهار کردن و کنترل سیاسی - نظامی عراق و وادار کردن آن به عقب‌نشینی در برابر اسرائیل بود. آمریکا که سیاست خاورمیانه‌اش نقش مهم و حتی تعیین‌کننده‌ای در بحران این منطقه بازی میکند از مدتی پیش مصمم بود سیاست فشار به دولت اسرائیل و مذاکره با سازمان آزادیبخش فلسطین را رها کرده و مجدداً به مشی قدیمی حمایت بی‌قید و شرط از اسرائیل روی آورد. و توی قطعنامه پیشنهادی کشورهای عربی به شورای امنیت سازمان ملل - دایر بر اعزام هیئتی از سوی این سازمان جهت بررسی اوضاع در مناطق اشغالی - توسط آمریکا، نخستین گام و اولین نشانه‌ای بود که بازگشت به عقب آمریکا در جهت حمایت مطلق از رژیم اشغالگر اسرائیل را آشکار ساخت جرج بوش حمله مسلحانه عدده‌ای از چریکهای "جبهه آزادیبخش فلسطین" برهبری ابوعباس (عضو کمیته اجرایی سازمان آزادیبخش فلسطین) به سواحل اسرائیل را که درست در آستانه‌ی برگزاری اجلاس شورای امنیت صورت گرفت بهانه‌ای برای وتو کردن قطعنامه مزبور قرار داد. و سپس در گام بعدی بخاطر اجرانشدن خواستاش مبنی بر محکومیت عملیات و اخراج ابوعباس از سازمان آزادیبخش فلسطین مذاکرات رسمی خود را با این سازمان که از یکسال ونیم پیش ادامه داشت تعلیق نمود. این تحول قهقراپی در سیاست ایالات متحده آمریکا که هدفی جز مقابله با فشار بین‌المللی علیه اسرائیل و خارج کردن دولت اسحاق شامیر از بحران داخلی و انزوای بی‌سابقه سیاسی در عرصه‌ی خارجی را دنبال نمیکرد، راه را برای بقدرت رسیدن افراطی‌ترین و ارتجاعی‌ترین کابینه در اسرائیل هموار کرد. در نتیجه، بعد از گسست ائتلاف حزب لیکود و حزب کارگر، اسحاق شامیر از طریق ائتلاف با گروه‌بندیهای مذهبی افراطی موفق شد کابینه جدیدی تشکیل دهد که در راس سیاستهای آن سرکوب هرچه خشونت‌بارتر جنبش فلسطین و شدت‌بخشیدن به اسگان یهودیان شوروی در مناطق اشغالی قرار دارد. در پی تشکیل این کابینه در بسیاری از کشورهای عربی از آن بمتابه‌ی کابینه "تدارک جنگ جدیدی علیه اعراب" نامبرده شد.

بدین ترتیب امید به صلح در منطقه کم‌فروغ‌تر شد و تشنج و بحران اوج تازه‌ای در خاورمیانه پیدا کرد. در یک‌چنین شرایطی است که نامه صدام به رفسنجانی معنا می‌یابد. برای رژیم عراق که سعی میکند در تضاد میان دول عربی و اسرائیل نقش درجه اول ایفا کند، پیشبرد مبارزه در دو جبهه یکی با اسرائیل و دیگری با ایران اگر امکان‌پذیر نباشد با مشکلات جدی و دشواریهای بزرگی مواجه است. اگر در شرایط فعلی منافع اسرائیل در تشدید تضاد میان دولت‌های عربی و تضاد ایران و عراق است منافع عراق چه بلحاظ داخلی و چه بلحاظ منطقه‌ای و نیز جنبش فلسطین از زوایای متفاوت در دستیابی به صلح میان دو کشور نهفته است. نامه‌های صدام حسین و بطور همزمان نامه پاس عرفات به رفسنجانی بیانگر تمایلی است که از

"مرگ بهتر از زندگی ننگین است"



با یاد

رفیق اسفندیار قاسمی

رفیق اسفندیار قاسمی (محمود) در یک خانواده‌ی فقیر در شهر شوشتر متولد و در شغل دبیری آموزش و پرورش به فعالیت سیاسی خود ادامه می‌داد. رفیق محمود بعد از تصفیه از آموزش و پرورش به اهواز آمد و در آنجا فعالیت خود را شروع کرد. در سال ۶۴ و ضمن طرح جابجایی نیروها رفیق به اصفهان منتقل گردید. بنا به فعالیت مستمر خود در اصفهان بعد از مدتی به کمیته‌ایالتی دعوت شد. اما رفیق به این درخواست جواب منفی داد. برای رفقا نوشته بود: "رفقای کمیته ایالتی! من احساس می‌کنم عضو کمیته ایالتی بودن مسئولیت زیادی می‌خواهد و من خودم این احساس و شناخت را از خودم دارم که هنوز برای ارتقاء من به کمیته ایالتی زود است."

رفیق محمود بعد از دستگیری با تحمل انواع شکنجه‌ها و حفظ هویت انسانی و آرمانی خود چندین قرار مهم سازمانی را سوزاند تا پلیس رژیم نتواند ضربه را منتقل نماید. مقاومت وی در بازجویی‌ها در حکم وی بسیار تأثیر داشت. رژیم همسروی را دستگیر و مدتی در زندان نگاه داشت. پلیس اطلاعاتی سعی کرد به همسر و یا اعضای خانواده بقبولاند که پرونده عزیزشان سنگین است و در زندان هم تشکیلاتی زندگی می‌کند و یا با افراد مسئله‌دار یعنی با کسانی که نمی‌خواهند اصلاح شوند همسفر می‌باشد و اصلاً به فکر زندگی خود و آنها نیست و... تا با استفاده از این شیوه‌ی رذیلانه زندانی را تحت فشار روانی قرار دهد. رفیق اسفندیار همسر و دو بچه‌اش را بی‌اندازه دوست داشت. رژیم اسلامی برای محو شور و عشق رفیق اسفندیار به آرمانش از اقدام علیه خانواده رفیق نیز خودداری نکرد.

آخرین حربه‌ی کثیف رژیم برای شکستن روحیه رفیق محمود نیز با شکست روبرو شد. رفیق هیچگونه تزلزلی در خود راه نمی‌داد و مرتب می‌گفت: "مرگ بهتر از زندگی ننگین است." رفیق اسفندیار با روحیه جمع‌گرایی خاصی که داشت همیشه با دیگر همبندان و رفقا مشورت می‌کرد. صدای گرمش همیشه در مراسم یادبود اعدایی‌ها در بند به گوش می‌رسید که سرود می‌خواند.

شاید بتوان گفت که او آخرین نفر از اعدام‌های دستجمعی و قتل‌عام زندانیان سیاسی بود. بعد از قتل‌عام عده زیادی از زندانیان رفیق هنوز اعدام نشده بود.

تازه ملاقاتها بعد از ۵ ماه آزاد شده بود که پدر اسفندیار از آزاد شدن ملاقاتها اطلاع می‌یابد. به دادگاه مستقر در اصفهان زنگ می‌زند. قسمت اجرای احکام به او می‌گوید: که ملاقاتها آزاد شده. چه بهتر که زنگ زدید. شما تا فردا فرصت دارید یکبار دیگر فرزندان را ببینید. پدر اسفندیار از مسئول اجرای احکام اصفهان که امامی نام داشت سؤال می‌کند: حکم او چقدر است؟ امامی در جوابش می‌گوید: حکم اسفندیار همان روز داده می‌شود. پدرش می‌پرسد: چندسال؟ امامی می‌گوید: حکم او اعدام است. اگر تعهد بدهی که پدر خوبی باشی بی‌سروصدا جسد او را تحویل می‌دهیم!

پدر همراه با ۴ فرزند اسفندیار برای آخرین دیدار به زندان می‌رود. اسفندیار از پدرش می‌پرسد: از حکم چه خبر؟ پدرش جواب می‌دهد: فعلاً خبری نیست سعی کن روحیه داشته باشی. اسفندیار در آخرین لحظه ملاقات بهروز و آذر را می‌بوسد و پدرش به او می‌گوید که از بابت بچه‌ها خیالت راحت باشد من و مادرت با دل و جان از آنها مواظبت می‌کنیم. بعد از این ملاقات، دیگر اسفندیار را به بند باز نمی‌گردانند و فردا صبح وسایلش را می‌برند. رفیق اسفندیار در اواخر بهمن ماه ۶۷، بعد از ۴ سال زندان آماج گلوله‌های ارتجاع شد.

یاد و نامش گرامی باد.

طرح "خوداشتغالی"

و درماندگی رژیم در برابر مسئله بیکاری

طرح‌هایی که مسئولان و ارگانهای حکومتی درباره "مقابله" با بیکاری و ایجاد اشتغال ارائه و تبلیغ می‌کنند، به خودی خود نمایانگر درماندگی آشکار آنها در برابر مسئله بیکاری است. سیاستها و برنامه‌های این حکومت، نه تنها قادر به تخفیف محض بزرگ بیکاری نشده و نمی‌شود بلکه روزبه‌روز هم بر دامنه و شدت آن می‌افزاید. طبق برنامه اقتصادی پنج‌ساله دولت رفسنجانی، برای "تثبیت" سطح بیکاری، یعنی جهت تأمین اشتغال کسانی که جدیداً وارد بازار کار می‌شوند و نه برای قریب ۴ میلیون بیکار موجود؛ بایستی سالانه حدود ۳۸۰ هزار شغل جدید ایجاد می‌شود. اما این شغل‌ها چگونه ایجاد شود؟ نه سرمایه‌گذاری ضروری متناسب با این میزان اشتغال جدید انجام می‌گیرد، نه امکانات کافی ارزی تأمین می‌گردد، نه ماشین‌آلات و مواد و قطعات برای صنایع راکد تأمین می‌شود، نه ۷۰۰۰۰ در یک گلام، همه آن برآوردها و وعده‌های برنامه دولت روی کاغذ و مطلق در هوا می‌ماند، و بیکاری مدام گسترده‌تر می‌شود.

در چنین اوضاع و احوالی، طبق معمول، بلندگوهای تبلیغاتی رژیم بازمهم فعالتر می‌شوند، طرح‌های "جدیدی" برای مسئله بیکاری عرضه می‌گردد، طرح‌های کهنه و بی‌شر قبلی با رنگ و روغن تازه‌ای ارائه می‌شوند، برای کاریابی و اشتغال "بسیجی‌ها"، "زمن‌دگان"، "خانواده شهدا" و نظایر اینها لوايح گوناگونی ردوبدل می‌شود و وعده‌های بی‌پایه و اساسی برای آینده نامعلوم، از قبیل اینکه "با اجرای فلان و بهمان پروژه، صدها هزار شغل جدید ایجاد خواهد شد" صفحات روزنامه‌های حکومتی را پر می‌سازند. طرح "خوداشتغالی" وزارت کار رژیم از جمله آن طرح‌های اشاره شده است که این روزها باز سروصداي تبلیغاتی آن بلند شده است.

قائم‌مقام وزارت کار در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام داشت که "با هباهنگی وزارت کار و امور اجتماعی و بانکهای استان تا سقف ۱۵۰ میلیون ریال به متقاضیان طرح‌های خوداشتغالی وام پرداخت می‌شود". اما این طرح "خوداشتغالی" چیست که وزارت کار و بانکهای استان ظاهراً با چنین گشاده‌دستی به متقاضیان آن وام می‌دهند؟ قائم‌مقام مذکور، هدف از اجرای طرح خوداشتغالی "را" واگذاری امکانات به خانواده‌ها و جوانان کشور برای ساخت و تولید مصنوعات مختلف در محل زندگی و فروش آن در مراکز خوداشتغالی" اعلام می‌دارد. به عبارت روشن‌تر، هدف از اجرای طرح "خوداشتغالی" و یا طرح "حمایت از مشاغل مولد فردی"، ایجاد بازارچه و غرفه‌هایی از جانب وزارت کار برای عرضه تولیدات خانگی است. تا از این راه امکانات اشتغال برای بیکاران فراهم گردد!

این به اصطلاح طرح ایجاد اشتغال، از بیش از دو سال قبل از سوی وزیر سابق کار مطرح گردیده و در برنامه وزیر کنونی کار نیز به عنوان یکی از محورهای سیاست این وزارتخانه در جهت تأمین اشتغال عنوان شده است. در جهت اجرای طرح نیز یک بازارچه در مهرماه سال ۶۷ در پارک لاله تهران و دو بازارچه دیگر در میدان راه‌آهن و میدان آزادی تهران در اسفند ماه گذشته دایر شده است. در بازارچه اولی، غرفه‌هایی برای عرضه محصولات خانگی از قبیل لباس، صنایع دستی، لوازم زینتی و یا ارائه خدمات تعمیرکاری ساعت، لوازم منزل و غیره برای ۳۰ تا ۳۰ نفر تولیدکننده و صنعتگر ایجاد گردیده است که بصورت نوبتی، در هر ماه ۱۵ روزه کالاها و خدمات خود را بفروش برسانند. در دو بازارچه جدید هم امکان عرضه تولیدات و خدمات برای حدود ۳۳۰ نفر فراهم شده است.

انتخاب فروشندگان و واگذاری غرفه‌ها، از طرف وزارت کار و با نظارت وزارت ارشاد اسلامی صورت می‌گیرد. واگذاری نوبتی غرفه‌ها را اسما" رایگان" است ولی عملاً وزارت کار ۵ درصد از کل فروش هر تولیدکننده یا فروشنده را "بابت هزینه طرح" دریافت می‌دارد. قیمت‌های کالاها و خدمات عرضه شده نیز توسط "کارشناسان قیمت‌گذاری" مربوط به این وزارتخانه تعیین می‌گردد.

علاوه بر محدودیت‌ها و کنترل‌های فوق، صنعتگران و تولیدکنندگان خانگی و خرده‌پا که از سرناگزیری به این بازارچه روی آورده‌اند، با مشکل عمده تهیه و تأمین مواد اولیه مورد نیاز خود روبرو هستند. یکی از دارندگان غرفه در بازارچه لاله که به تولید و عرضه پوشاک می‌پردازد، در این باره می‌گوید: "عمده مواد اولیه را ما به صورت آزاد با قیمت گران تهیه می‌کنیم و تعاونی هم جنس‌های مرغوب و دلخواه را به ما نمی‌دهد و یا کمتر از نیاز می‌باشد... از نظر قیمت هم بعضی مواقع با کارشناس به توافق نمی‌رسیم و آنها سعی می‌کنند که قیمت را پائین نگه دارند." در همین رابطه یکی از کارشناسان خود وزارت کار نیز وضعیت این بازارچه را چنین توصیف می‌کند: "کمبود جا و کوچک بودن غرفه‌ها و کمبود مواد اولیه مهمترین مشکلی است که وجود دارد و تولیدکنندگان با توجه به سرمایه اندک خود نمی‌توانند این مواد را به صورت آزاد تهیه نمایند و این در حالی است که قیمت این اجناس در مقایسه با سایر مراکز فروش حدود بیست درصد پائین‌تر است و این درصد هم از دستمزد تولیدکنندگان کاسته میشود...". به عبارت دیگر، آن عده بسیار معدود تولیدکننده خانگی و صنعتگر هم که به این غرفه‌ها دسترسی دارند، برای حفظ و ادامه فعالیت خویش در شرایط موجود ناچارند که فشار کار بیشتر و دستمزد کمتری را برای خود و یا اعضای خانواده‌شان متحمل شوند.

معنای واقعی طرح "خوداشتغالی" اینست که این حکومت با تمامی امکانات و درآمدهای عمومی که در کنترل خود گرفته و با همه وعده و وعیدهای طولانی که داده است، در برابر مسئله بیکاری عاجز و ناتوان مانده و عملاً از انبوه بیکاران می‌خواهد که خودشان فکری به حال خود کنند. این حکومت نه می‌خواهد و نه می‌تواند تخفیفی در این مسئله حاد پدید آورد.

انگیزه ها و پیامدهای

سیاست واگذاری معادن به بخش خصوصی

مسئولان وزارت معادن و فلزات اعلام کردند که پیش‌نویس قانون جدید معادن را تهیه نموده‌اند که در آینده نزدیک، پس از تصویب هیات دولت، به مجلس رژیم ارائه خواهد شد. بر پایه قانون جدید پیشنهادی، به منظور مشارکت مردم در فعالیت‌های معدنی، بهره‌برداری از معادن به استثنای معادن استراتژیک به بخش خصوصی واگذار خواهد گردید.

محلومی، وزیر معادن و فلزات، در یک مصاحبه به مناسبت روز معدن (اول خرداد)، ضمن تشریح سیاست‌های جدید این وزارتخانه گفت که "ایجاد تغییرات مناسب در شرایط و نحوه نظارت بر معادن و بهره‌برداری از معادن فعال و غیرفعال توسط بخش‌های دولتی و غیردولتی" و "تشویق و تضمین جهت سرمایه‌گذاری بخش‌های غیردولتی در معادن" از اهم برنامه‌های دولت در بخش معدن است.

انجام "تغییرات مناسب" و "تشویق و تضمین" مورد نظر برای سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، بطور عمده از راه تغییر قانون موجود معادن (مصوب ۱۳۶۲) صورت خواهد گرفت. اما سیاست‌های جاری این وزارتخانه محدود به تغییرات آتی در قانون نمی‌شود. در واقع، از اواخر سال گذشته، یک رشته تصمیمات و اقداماتی از جانب دولت رفسنجانی و وزارت معادن و فلزات، اتخاذ و اجرا گردیده که هدف گسترش دامنه فعالیت سرمایه‌داران خصوصی در بخش معدن را دنبال می‌کند. از جمله، "شورای عالی معادن" (وابسته به وزارت معادن و فلزات) در تعریف و تفسیر جدیدی از قانون موجود، "معادن طبقه یک" را معادن "کوچک" ارزیابی و اعلام نموده و بدین ترتیب راه "قانونی" جهت واگذاری آنها به بخش خصوصی را هموار ساخت. وزارت مذکور طی تصمیمات تازه‌ای، ضمن افزایش اختیارات مدیران کل استانها در جهت واگذاری بهره‌برداری و استخراج معادن، هزار معدن "کوچک و متوسط" در مناطق گوناگون کشور را آماده عرضه به بهره‌برداران خصوصی و تعاونی اعلام کرد. تسهیلات دیگری در مورد صادرات مواد معدنی، از قبیل حذف پیمان ارزی (تعهد صادرکننده به بازگرداندن ارز به داخل) در مورد ۴۸ قلم مواد صادراتی و اعطای تنخواه ارزی و فروش ارز به نرخ ترجیحی، اعلام گردیده و به مورد اجرا گذاشته شد. در نتیجه این اقدامات به گفته مسئولان وزارت معادن و فلزات، استقبال مناقضیان بخش خصوصی شدیداً فزونی یافت چنان که در اردیبهشت ماه امسال تعداد این تقاضاها به ۲۵۰ فقره - تقریباً معادل کل تقاضاهای سال ۶۸ - بالغ گردید (رسالت ۲۳/۶۹).

سیاست دولت رفسنجانی در زمینه واگذاری هرچه بیشتر معادن به سرمایه‌داران، در واقع جزئی از برنامه‌های دولت اوست که از یکسو گسترش دامنه فعالیت و نقش بخش خصوصی در اقتصاد را دنبال می‌کند و از سوی دیگر بر آنست که رونق فعالیت‌های معدنی را بعد از کشاورزی به

عنوان محور توسعه برنامه پنج‌ساله خود درآورد. در این زمینه نیز، پیش از هر چیز دیگر، قوانین و مقررات مصوبه طی دهسال گذشته به‌علاوه کشمکش‌های درون حکومتی درباره چگونگی اجرا و یا تغییر و تجدید آنها، گریبانگیر دولت رفسنجانی است. برای درک بهتر عواملی که موجبات تغییر قانون معادن و پیشبرد سیاست‌های جاری در این عرصه را فراهم آورده و برای توضیح پیامدهای این سیاست در اقتصاد کشور، نخست نگاهی کوتاه به وضعیت بخش معدن طی چند سال گذشته می‌اندازیم.

معادن سرشار، سیاست‌های مخرب

میهن ما از حیث برخورداری از منابع غنی و متنوع زیرزمینی، سرزمینی ثروتمند و در مقایسه با بسیاری از مناطق و کشورهای جهان، دارای موقعیت استثنائی است. علاوه بر منابع عظیم نفت و گاز، معادن بسیاری از مواد مورد نیاز صنعتی از قبیل مس، آهن، سرب، روی، کرومیت، طلا، ذغال‌سنگ، سیلیس، دیاتومیت، بنتونیت، سنگهای ساختمانی و تزئینی، در این سرزمین یافت می‌شود. که بهره‌برداری درست از آنها می‌توانست نقش بسیار مهمی در رشد مستقل اقتصاد کشور و بهبود وضع توده‌های مردم داشته باشد. اما، به رغم وجود همه این ذخایر عظیم معدنی، بواسطه سیاست‌های رژیم گذشته و رژیم حاکم، نقش بخش معدن در مجموعه اقتصاد کشور بسیار محدود مانده است. سهم معادن در تولید ناخالص ملی طی سالهای گذشته حتی به یک درصد هم نمی‌رسد. کل سرمایه‌گذاری‌های ارزی بخش معدن طی دوره ۶۷-۱۳۵۸ فقط حدود ۹۶۵ میلیون دلار بوده است (رقم هزینه‌های نظامی ارزی هر سال بین ۴ تا ۵ میلیارد دلار بوده است). طبق گزارشهای سازمان برنامه و بودجه، جمع اعتبارات عمرانی بخش معدن در سال ۶۷ حدود ۲۷ میلیارد ریال و در سال گذشته حدود ۳۷ میلیارد ریال بوده که فقط نزدیک ۵ درصد کل اعتبارات عمرانی دولت را شامل می‌شده است (کیهان ۹/۶۹).

عدم توجه به منابع معدنی و نبود سرمایه‌گذاری لازم در فعالیتهای اکتشاف، توسعه، تجهیز و بهره‌برداری معادن و صنایع مربوط به آنها، موجب شده است که بخش بزرگی از ذخایر بلااستفاده مانده و یا بسیاری از معادن قابل بهره‌برداری، متروک و تخریب گردد. از مجموع ۱۴۰۰ معدن سرشاری شده کشور تنها حدود ۸۰۰ معدن در حال حاضر مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. و این در حالیست که مقادیر زیاد مواد معدنی مورد نیاز صنعت کشور از خارج وارد میشود.

استخراج و بهره‌برداری از معادن کشور، عمدتاً با روشهای بسیار ابتدائی و عقب‌مانده انجام می‌گیرد. این امر نه تنها فشار و مشقت فوق‌العاده‌ای بر کارگران معدن وارد می‌آورد، بازده اقتصادی و کارایی فعالیتهای

معدنی را در سطح بسیار نازکی نگه میدارد. به گفته کارشناسان معدن، به دلیل عدم وجود سیستم صحیح استخراج و فقدان متخصصین و تجهیزات لازم در اغلب کارگاه‌ها، ۵ تا ۶۰ درصد ذخایر معدنی هنگام بهره‌برداری ضایع می‌شود. (اطلاعات ۱۷/۶۹)

قانون معادن

پس از انقلاب بهمن ۵۷، بخش دیگری از معادن فعال کشور جزو اموال مصادره‌ای و در اختیار دولت و بنیادهای جدیدالتاسیس مثل "بنیاد مستضعفان" و جهاد سازندگی قرار گرفت. اما در عمل وضعیت مالکیت و بهره‌برداری معادن عمده کشور در معرض بلاتکلیفی و ابهام قرار داشته است. قانون اساسی رژیم اسلامی "معادن بزرگ" را در حیطه فعالیت بخش دولتی، و معادن را بطور کلی جزو "انفال" و در اختیار دولت قلمداد کرده بود اما هنوز قانون مشخصی برای تعیین وضعیت مالکیت انواع معادن (به غیر از نفت و گاز) تدوین نگردیده بود. پس از دو سال جروبحث فقهی و کشمکش سیاسی، سرانجام در یکم خرداد ۶۲ قانون معادن از تصویب مجلس رژیم گذشت. طبق این قانون و اصلاحیه‌های بعدی آن، کلیه معادن در اختیار دولت قرار گرفته و بنا به ضرورت و حفظ مصالح جامعه اسلامی، بهره‌برداری و استخراج از معادن بزرگ مستقیماً توسط وزارت معادن و فلزات و موسسات تابعه و یا یکی از موسسات دولتی ذریبط که سهام آنها صددرصد متعلق به دولت باشد انجام خواهد شد. در مورد "معادن غیر بزرگ" نیز وزارت مذکور می‌تواند راساً اقدام به بهره‌برداری کرده و یا به شرکتهای دولتی، تعاونی و یا به "بخش خصوصی ایرانی" طبق قرارداد "استخراج و فروش" و به مدت معین واگذار نماید. به موجب این قانون همچنین شرکتهای خصوصی می‌توانند به اکتشاف معادن اقدام کنند ولی بایستی در قبال دریافت هزینه و جایزه اکتشاف، معدن را به دولت واگذار کنند.

اما تصویب قانون فوق نیز، گشایشی در کار توسعه فعالیتهای معدنی پدید نیاورد. از یک طرف مدافعان بخش خصوصی در درون دستگاه حکومتی که طبعاً مخالف چنین قانونی بودند جهت تغییر آن تلاش می‌کردند. شورای نگهبان که تنها با قید "ضرورت" به تأیید این قانون تن داده بود، مرتباً تغییرات و "اصلاحیه"های گوناگونی را از مجلس خواستار می‌شد. در نتیجه، تدوین آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های مربوط به این قانون، ۳ تا ۳ سال دیگر به درازا کشید. از طرف دیگر، جناح طرفدار بخش دولتی و مدافعان بورژوازی بوروکراتیک در حکومت که قانوننامه معادن را تحت کنترل دولت درآورده بودند از بهره‌برداری و توسعه آنها عملاً عاجز و ناتوان ماندند. چنان که ارقام سرمایه‌گذاری و اعتبارات عمرانی دولت در این بخش نیز به روشنی گواهی می‌دهند، ارگانهای مسئول دولتی هیچگاه نتوانستند سیاست مشخصی در زمینه معادن و اکتشاف و بهره‌برداری از آنها اتخاذ و

از رنج و محرومیت معدنچیان

گار در معدن، کاری سخت و طاقت‌فرساسته اما شرایط کار و فعالیت تولیدی که در اکثر معادن کشور حاکم است، این سختی و مشقت را برای بیش از ۵ هزار نفر معدنچی ایران دوچندان می‌سازد.

گار در زیر زمین، در میان گرد و خاک و یا دود و دودهای، در محیط‌های تاریک و نمناک، شرایط فعالیت روزمره اغلب کارگران معادن است. معقب‌ماندگی شیوه‌های تولیدی و رواج ابتدائی‌ترین روشهای کار در بسیاری از گارگاه‌های معدنی کشور، رنج و فشار فوق‌العاده شدیدی را برای معدنچیان ایجاد میکند. در این شیوه‌ها حداقل ماشین آلات، تجهیزات فنی و ایمنی و ابزار مکانیزه بکار گرفته می‌شود و بنابراین بیشترین فشار کار بر کارگران وارد می‌آید.

گار طولانی در چنین شرایطی معدنچیان را در معرض ابتلا به انواع بیماری‌ها و ناراحتی‌های جسمی قرار می‌دهد. بیماری‌های ریوی مانند سل، ناراحتی‌های معده، روماتیسم، کاهش بینایی و... از رایج‌ترین آنهاست و پیری زودرس و از کار افتادگی سریع سرنویشت نخ اغلب معدنچیان است. فقدان تجهیزات ایمنی و لوازم و امکانات اولیه بهداشتی، مسئله همیشگی بیش از ۲۰ هزار گارگر معادن ذغال سنگ است؛ که اغلب آنها هم دولتی است. در سایر رشته‌های معدنی مانند سرب، آهن، کبک و... نیز وضعیت مشابهی حاکم است. علاوه بر اینها معدنچیان غالباً در معرض خطرات ریزی آوارها، انفجار و آتش‌سوزی قرار دارند.

با وجود سختی و مشقت کار در معادن، طبق قوانین و مقررات جاری، وضع دستمزد، تامین اجتهای، بازنشستی و مسکن و تعاونی معدنچیان فرق زیادی با سایر رشته‌های تولیدی ندارد و چه بسا حتی در سطح بالاتری قرار دارد. معدنچیان جزو محرومترین اقشار کارگری جامعه ما بشمار می‌روند.

اگر چه امروز طبقه کارگر ایران با شدیدترین فشارهای اقتصادی و اجتماعی روبروست، اما رنج و سختی که بر معدنچیان وارد می‌شود و بهره‌کشی بی‌رحمانه‌ای که در معادن صورت می‌گیرد، خود حکایت دردناک دیگری است.....

بیشترین سودها در کوتاه‌ترین فاصله تلاش می‌کنند، طبیعتاً تنها به آن مقدار از سرمایه‌گذاری اکتفا خواهند کرد که مواد خام را از معادن خارج و روانه بازارهای صادراتی نماید. بنابراین، و مخصوصاً در شرایط موجود، آنها از سرمایه‌گذاری‌های لازم برای کانه‌آرایی و فرآوری محصولات معدنی طفره خواهند رفت و حداکثر

منازعات درون حکومتی میان جناحهای مختلف در خلال سالهای گذشته بوده است. سخنگویان و سردمداران تجار و سرمایه‌داران بزرگ همیشه در پی آن بوده‌اند که معادن دولتی به آنها واگذار شود و قوانین و مقررات پیچیده و دست‌وپایگیر دولتی که مانع فعالیت "آزاد" آنهاست بطور کلی برچیده شوند و حداکثر آن که دولت به صدور و تسدید پروانه‌های استخراج و بهره‌برداری و دریافت حق اجاره و مالیات و غیره اکتفا نماید. قطعنامه‌های متعدد کردهایی‌های اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران، موضعگیری‌های سران انجمن اسلامی اصناف بازار تهران و "انجمن مدیران صنایع جمهوری اسلامی" و نمایندگان مدافع آنان در مجلس، شورای نگهبان، حوزه‌علیه و روزنامه رسالت، همگی بر این خواست تجار و سرمایه‌داران بزرگ بارها تأکید و پافشاری کرده‌اند.

اشتیاق و ولع این سرمایه‌داران برای تصاحب معادن، بویژه از آنجا سرچشمه می‌گیرد که این ذخائر و معادن عظیم، در شرایط موجود، منبع سریع و سهل‌الوصولی را برای سودجویی و انباشت سرمایه‌های کلان تشکیل میدهد. در واقع، بعد از بخش خدمات و تجارت و دلالتی با نرخهای سود گزاف، بخش معدن اولویت بعدی برای این دسته از تجار و سرمایه‌داران است. زیرا که اولاً بهره‌برداری از این معادن، به شیوه‌های مرسوم، احتیاج به سرمایه‌گذاری‌های اولیه زیادی ندارد، و این گروه از سرمایه‌داران که در چهارچوب شرایط سیاسی و اقتصادی موجود غالباً رغبت به سرمایه‌گذاری‌های وسیع و بلندمدت ندارند، می‌توانند با حجم نسبتاً اندکی از سرمایه‌گذاری در معدن، و فروش و صدور مواد خام حاصله سودهای فراوانی به چنگ آورند. ثانیاً استفاده از نیروی کار ارزان و فراوان - که نتیجه مستقیم بیگاری گسترده موجود است - بهره‌برداری به روشهای ابتدائی و با تکنیک‌های "گاربر" از این معادن را برای آنان سودآور می‌سازد. ثالثاً امکان صدور مواد خام معدنی برای کسب ارز خارجی (در شرایطی که کمبود شدید ارز همه‌گونه فعالیت‌های قانونی و غیرقانونی وارداتی، دلالتی و صرافتی را رواج داده است) امتیاز مضاعفی است که فعالیتهای معدنی را برای تجار و سرمایه‌داران بزرگ جاذب‌تر می‌نماید.

میزان صادرات مواد معدنی طی سالهای اخیر بین ۵ تا ۱۰ درصد کل صادرات غیرنفتی ایران را تشکیل داده است. این میزان در سال ۶۵ حدود ۸۵ میلیون دلار و در سال ۶۶ نزدیک ۹۰ میلیون دلار بوده است. که بخش بزرگی از این ارقام از صدور مس، سرب و روی، کرومیت و سنگهای ساختمانی و تزئینی بدست آمده است. هرچند این ارقام در قیاس با مجموع درآمدهای ارزی کشور چندان قابل توجه به نظر نمی‌رسد، اما با در نظر گرفتن وسعت و حجم معادن سرشار کشور و امکانات تولیدی و صادراتی عظیم آنها، میتوان برآورد نمود که چه منبع سرشار و بالقوه‌ای و چه خوان ینمای گسترده‌ای می‌تواند برای مشتای سرمایه‌دار و دلال و صادرکننده فراهم گردد.

این سرمایه‌داران که اکنون دندانهای خود را برای تصاحب شروتهای این منابع و دسترنج کارگران معادن تیز کرده‌اند و برای اندوختن

اجرا کنند، به غیر از تعدادی معادن سنگ آهن و ذغال سنگ و مس در ارتباط با طرحهای ذوب آهن و مس سرچشمه و غیره، در بقیه موارد یا فعالیتها را کد و معادن متروک شدند و یا بعضاً در خدمت صنایع جنگی رژیم درآمدند و یا اینکه با جرح و تعدیل مقررات بطور اختیاری و توأم با تبانی و فساد مالی، مجدداً به بهره‌برداران خصوصی محول گردیدند. نتیجه این ندانم‌کاری و بی‌سیاستی که نه سرمایه‌گذاری‌های ضروری دولت برای اکتشاف و استخراج معادن را تأمین می‌کند و نه امکان سرمایه‌گذاری و فعالیت بخش خصوصی را در چهارچوب گسترش اقتصاد ملی و تحت کنترل‌های قانونی معین فراهم می‌نماید، همانا عقب‌ماندگی و رکود بیشتر این بخش از فعالیت اقتصادی طی سالهای گذشته بوده است.

ناتوانی دولت در راه‌اندازی و توسعه بخش معدن، همانند اغلب بخشهای اقتصاد کشور، و تسدید ناگزیر بحران همه‌جانبه اقتصادی، علاوه تحولات سیاسی و تغییراتی که در درون دستگاه حکومتی در یکی دو سال گذشته بوقوع پیوسته و دولت رفسنجانی و برنامه اقتصادی "بازسازی" او را به دنبال آورده است، زمینه را بیش از پیش برای تدارک تغییر قانون معادن و پیشبرد تدریجی واگذاری معادن دولتی به سرمایه‌داران خصوصی مساعد ساخت. و بر همین پایه است که اکنون مسئولان وزارت معادن و فلزات پیش نویس قانون جدید را تدوین و آماده کرده‌اند.

این پیش‌نویس، به قول مشاور وزارت معادن و فلزات (مندرج در رسالت ۶۹/۳/۱) برای رفع "مشکلاتی" که در اثر قانون معادن بوجود آمده و "برروی فعالیت‌های معدنی تأثیر گذاشته و در برخی موارد موجب توقف فعالیت‌های معدنی گردیده و... تدوین شده است. این

پیش‌نویس، اساس قانون موجود را تغییر می‌دهد زیرا که مطابق آن، بهره‌برداری از همه معادن، به استثنای "معادن استراتژیک" به بخش خصوصی واگذار میشود. در قانون پیشنهادی تعریف "معدن بزرگ" تغییر یافته و "بنا به پیشنهاد وزیر معادن و فلزات و تصویب هیات دولت، یک معدن بزرگ شناخته میشود" و یا این که "اگر وزیر معادن و فلزات تشخیص دهد که معدنی استراتژیک بوده و از نقطه نظر اقتصادی و اجتماعی دارای اهمیت خاص است می‌تواند به هیات دولت پیشنهاد نماید". در این پیش‌نویس، در واقع، مالکیت حقوقی دولت و یا "اختیار" آن حفظ می‌شود ولی حق بهره‌برداری و یا "مالکیت اقتصادی" به سرمایه‌داران خصوصی اعطاء می‌شود. همچنین در این قانون پیشنهادی، مدت پروانه‌های بهره‌برداری "محدود به ۵ و ۶ سال نخواهد بود و بسته به میزان ذخایر و طرح بهره‌برداری بهره‌برداران بطور متوسط به مدت ۱۰ سال می‌توانند از معادن بهره‌برداری کنند" و این مدت، تحت شرایطی، قابل تسدید هم هست.

صدور مواد خام معدنی سرمایه‌داران خصوصی و تجار و صادرکنندگان بزرگ، همواره خواهان تغییر قانون موجود و به چنگ آوردن معادن سرشار کشور بوده‌اند. بخش معدن نیز در کنار تجارت خارجی و داخلی و صنایع بزرگ و سودده دولتی از عرصه‌های اصلی

بقیه زلزله دهشتناک در استانهای گیلان و زنجان

ارگان‌های مسئول دولتی نیز یکی دیگر از عوامل تشدید ضایعات این فاجعه بود. رادیوی دولتی با تاخیر ۵ رصاعته خبر وقوع زلزله را اعلام کرد در حالی که این زمین‌لرزه بلافاصله در مراکز زلزله‌شناسی ثبت و اعلام می‌گردد و در خود تهران هم این زمین‌لرزه محسوس بوده است. عملیات کک‌رسانی و نجات مصدومان و خارج کردن کسانی که زیر آوار مانده بودند، با تاخیر زیادی صورت گرفت. در حالی که اقدام بموقع در همان ساعات اولیه حادثه، می‌توانست جان بسیاری از مجروحان را نجات دهد. در شهر رودبار که دچار وسیعترین خسارات شده است، نخستین اقدامات نجات مصدومان پس از ۱۵ ساعت از وقوع زلزله آغاز گردید. راه زمینی رودبار به تهران که نقش مهمی در انتقال آسیب‌دیدگان داشت، ۴ ساعت پس از زمین‌لرزه همچنان بسته مانده بود.

عقب‌ماندگی و فقر، عامل اصلی

مهمترین علت شدت ضایعات و وسعت خرابیهای زلزله اخیر، نه شدت درجه ریشتر، نه تراکم جمعیت منطقه و نه توجیهاتی مانند "امتحان الهی"، بلکه عقب‌ماندگی و فقر است. آنچه قربانیان این حادثه طبیعی را چندین برابر می‌سازد و آنچه این زمین‌لرزه را به یک فاجعه عظیم تبدیل می‌نماید، همانا فقر و محرومیت و عقب‌ماندگی اقتصادی است که گریبانگیر وسیعترین توده‌های مردم در مناطق شهر و روستاست.

بر پایه مطالعات مراکز علمی زلزله‌شناسی و زمین‌شناسی، در هر سال بطور متوسط ۵۰ هزار زمین‌لرزه در نقاط مختلف کره زمین روی می‌دهد که حدود نصف آنها محسوس و قابل توجه است. از میان این تعداد، قریب ۱۱۴ زلزله با شدتی بیشتر از ۵ درجه ریشتر هستند و بطور متوسط هر ۶ هفته یکبار زمین‌لرزه‌ای به همان قدرت زلزله گیلان و زنجان، در نقطه‌ای از جهان اتفاق می‌افتد. اما چنانکه می‌دانیم، در کمتر موردی خسارات و تلفاتی به این وسعت و دامنه پدید می‌آورد. دلیل این امر آنست که بسیاری از کشورها و مناطقی که مثل ایران در خط زلزله واقع هستند، تدابیر ایمنی ضروری را انجام می‌دهند. در زلزله‌ای که پارسال در سانفرانسیسکو تقریباً به همان شدت زلزله اخیر روی داد فقط ۲۶ نفر جان خود را از دست دادند. هر چند که هنوز پیشرفت‌های علمی و فنی بشر تا آن حد نرسیده که زمان و مکان دقیق وقوع زلزله را پیش‌بینی کند، اما با بهره‌گیری از روشها و تجهیزات فنی در ساختمان منازل و در شهرسازی و عمران روستاها در نواحی زلزله‌خیز، می‌توان به میزان بسیار قابل توجیهی ضایعات انسانی و مادی زمین‌لرزه‌ها و دیگر حوادث طبیعی را پایین آورد.

فقر و محرومیت بوجود در ایران، عقب‌ماندگی اقتصادی و بویژه فقدان مصالح و لوازم مناسب ساختمان و عدم اجرای استانداردهای فنی برای احداث مسکن در روستاها و حتی شهرهای بزرگ، سبب می‌شود که هر حادثه‌ای مثل زلزله یاسیل ابعاد دهشتناک و فاجعه‌آمیز پیدا کند. در بسیاری از روستاها و شهرها منازل مسکونی یا حداقل امکانات و به روشهای کاملاً ابتدائی و عقب‌مانده ساخته شده‌اند و بنابراین نمی‌توانند کمترین مقاومتی در برابر این قبیل حوادث داشته باشند. بر پایه سرشماری نفوس و مسکن سال ۶۵، قریب نصف مسکن روستایی با خشت و گل و سنگ و به شیوه‌های بدوی احداث گردیده‌اند. هر زمین‌لرزه‌ی شدید دیگری، در نقطه‌ای دیگر از این سرزمین، می‌تواند پیام‌آور فاجعه‌ای مهیب باشد. فاجعه در واقع، پشت در خوابیده است.

فاجعه‌ای بزرگ و همبستگی مردم

پس از وقوع زمین‌لرزه، و بعد از آن که ابعاد وسیع خسارات آن بر مردم معلوم گشت، تلاش و کوششی همگانی برای همدردی با مصیبت‌زدگان و یاری‌رساندن به آنها به انحاء گوناگون آغاز گردید. به رغم ناهماهنگی‌ها، ندانم‌گاری‌ها و عدم احساس مسئولیت ارگانهای ذیربط حکومتی در ساعات و روزهای اولیه پس از حادثه، مردم مناطق آسیب‌دیده و مردم سایر مناطق با وسایل و امکانات در دسترس خویش به یاری مصدومان و بازماندگان شتافتند. در تهران و شهرهای بزرگ، در محلات و کارگاهها و ادارات مراکز جمع‌آوری ککهای مردم ایجاد گردیده و به فعالیت پرداخت که هم‌اکنون نیز ادامه دارد. اما ککهای مردمی، در شرایط متفاوت، می‌توانست بسیار وسیعتر از این باشد. گروه وسیعی از زحمتکشان و توده‌های مردم که قلباً نسبت به آسیب‌دیدگان این زلزله احساس همدردی و همبستگی می‌کنند، خود چنان در چنبره‌ی گرانی،

جنگ خانمانسوز رها نشده‌اند، اینک با مصیبت بزرگ دیگری روبرو گردیده‌اند. اندوه جانگاهی که قلب همه ما و همه دوستداران مردم را می‌فشرد و تاثر و همدردی که در میان افشار وسیعی از مردم در ایران و در سراسر جهان برانگیخته می‌شود، می‌تواند به تلاش و کوششی در خور برای یاری‌رساندن به بازماندگان و آسیب‌دیدگان این فاجعه تبدیل گردد. احساس همدردی و ابراز همبستگی و کک‌رسانی مستقیم به انبوه مصیبت‌زدگانی که در یک لحظه عزیزان، بستگان و حاصل یک عمر کار و تلاش خود را از دست داده‌اند، می‌تواند در تسکین دردها و جبران بخشی از ضایعات و خسارات بسیار موثر افتد.

گروههای وسیعی از توده‌های مردم، از همان هنگامی که از ابعاد واقعی این فاجعه اطلاع یافتند، به کک و یاری شتافتند. هم‌میهنان خارج از کشور نیز در این راه به تلاشهای گسترده‌ای دست‌زده‌اند و مردم، سازمانهای بین‌المللی ذیربط، جماع بشردوستانه و دولت‌های خارجی نیز به امداد و ارسال کک اقدام کرده‌اند. هر چند که، در شرایط متفاوتی از آنچه که امروز بر جامعه ما حاکم است، این همبستگی و کک‌ها می‌توانست دامنه‌ی بسیار وسیعتری پیدا کند.

فاجعه‌ای به این شدت و با این ابعاد گسترده، طبعاً محدود به مردم و مناطق زلزله‌زده نیست و اثرات و پیامدهای عمومی آن در عرصه‌های گوناگون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بروز می‌یابد. همراه با تلاشها و اقدامات امدادگرانه، سئوالات بسیاری در اذهان مردم و بویژه آسیب‌دیدگان این فاجعه مطرح شده و خواهد شد: میزان واقعی ضایعات و خسارات چقدر است؟ عملیات مربوط به نجات مصدومان و کک‌رسانی به بازماندگان چگونه سازماندهی شده بود؟ ارگانهای مسئول حکومتی چه کرده‌اند و برخورد رژیم حاکم با این فاجعه چگونه بوده است؟ سرنوشت بازماندگان چه خواهد شد، کودکان بی‌سرپرست و خانوارهای زیادی که نان‌آور خود را از دست داده‌اند چه آینده‌ای را انتظار می‌کشند، اسگان انبوه مردم بیخانمان کی و چگونه صورت خواهد گرفت و کار و زندگی آنان چه سروسامانی خواهد یافت؟ کک‌های وسیع داوطلبانه مردم و سایر کشورهای جهان به دست کی خواهد افتاد و چطور خرج خواهد شد؟ ... همگام با سازماندهی کک‌های مستقیم مردم به آسیب‌دیدگان، طرح و پیگیری این سئوالات نیز که مستقیماً به سرنوشت صدها هزار نفر از هم‌میهنان ما ارتباط می‌یابد، جزئی از وظیفه و مسئولیت همه ماست زیرا که ابراز همبستگی با بازماندگان، تنها در اظهار تأسف و یا اعطای کک مالی فردی خلاصه نمی‌شود.

ایران، سرزمین زلزله‌خیز

زمین لرزه‌ای که ۳۵ دقیقه بعد از نیمه‌شب چهارشنبه (بامداد روز پنجشنبه ۳۱ خرداد) در استانهای گیلان و زنجان رخ داده، بسیار شدید بود و به مدت یک دقیقه همه‌جا را تکان داد و تقریباً همه‌چیز را فرو ریخت. شدت این زلزله، به گزارش موسسه ژئوفیزیک دانشگاه تهران، بالغ بر ۷٫۳ درجه ریشتر و مرکز آن در دیلمان استان گیلان بوده، اما علاوه بر دو استان مذکور، مناطق وسیعی از ۱۷ استان دیگر ایران را نیز به لرزه درآورد. در روزهای بعد نیز، پس‌لرزه‌های متعددی در گیلان و زنجان به وقوع پیوست که شدیدترین آنها به قدرت ۵٫۵ درجه ریشتر در بعدازظهر پنجشنبه، و با ۷٫۵ درجه ریشتر در روز یکشنبه بود. موقعیت جغرافیایی و وضعیت زمین‌شناسی فلات ایران آن را به صورت یکی از مناطق زلزله‌خیز جهان درآورد. زلزله اخیر شدیدترین زمین‌لرزه‌ها در چند دهه‌ اخیر بوده است ولی طی ۳۰ ساله گذشته، دستکم ۵۴ زلزله نسبتاً شدید در ایران رخ داده است. از جمله مهم‌ترین آنها زلزله بوئین‌زهرا - قزوین (حدود ۱۴ هزارگشته) در سال ۱۳۴۱ و زلزله طیس (قریب ۲۵ هزارگشته) در سال ۱۳۵۷ بود.

در همین چندماه گذشته‌ی سال جاری، چندین زلزله با شدت کتر در فارس، بیرجند، رودهن و ... روی داده است. در طول سال ۱۳۶۸، تعداد ۴۴ زمین‌لرزه در نقاط مختلف ایران، از جمله در ممسنی، گلباف کرمان، مازندران و سنجان رخ داده که گزارش‌های آن در روزنامه‌ها منعکس گردیده است. برخی از اینها همراه با تلفات جانی و خسارات شدید مالی بوده است.

وقوع زلزله در مناطق پر جمعیت گیلان و زنجان، و در هنگام شب که اغلب مردم در حال خواب و استراحت بودند، یکی از دلایل خسارات و ضایعات فراوان زلزله اخیر است. تکان‌های مکرر زمین پس از زلزله اصلی و ریزش مجدد آوارها و جابجائی تل‌های خاک و آجر، به نوبه خود، موجب تشدید خرابی‌ها و افزایش میزان تلفات بود. قطع راه‌های مواصلاتی و شبکه برق و آب و ارتباط تلفنی نیز مزید بر علت گردید. چگونگی سازماندهی عملیات امدادرسانی به زلزله‌زدگان و ناهماهنگی‌های

سرانجام رژیم پذیرفت که از کک‌های فنی‌ومالی موسسات و دولت‌های خارجی استفاده کند، دو روز پس از وقوع زلزله، نخستین تیم پزشکی و فنی خارجی، از فرانسه، در منطقه منجیل مستقر شد و سپس تیم‌های دیگری از شوروی، آلمان، کوبا، انگلستان و اسپانیا توانستند به امداد رسانی در منطقه و یا در بیمارستان‌ها بپردازند.

چگونگی برخورد رژیم به کک‌های خارجی به سیاست خارجی حکومت در رابطه با اروپای غربی و آمریکا و به مسئله "کفایش به غرب" که جناح رفسنجانی در صدد پیشبرد آنست، ارتباط پیدا می‌کند. هر چند که ارسال این قبیل کک‌ها بر پایه ملاحظات انساندوستانه انجام گرفته و بگیرد ولی در هر حال، و بویژه در موقعیت کنونی درماندگی رژیم، عاری از تاثیرات مشخص روی روابط دیپلماتیک و خارجی حکومت اسلامی نیست. این نکته را هم دولت‌ها و مطبوعات غربی مورد توجه قرار دادند و هم در مد نظر رفسنجانی و جناح وی قرار داشت، چنان که خود وی نیز در پاسخ سؤال خبرنگاران در همین رابطه اظهار داشت که "اگر محبتی بشود، تاثیر دارد در روابط با کشورها".

مسئله اسکان و بازسازی

اکنون دو هفته از وقوع این فاجعه عظیم سپری شده است. پس از دفن قربانیان و بستری شدن مجروحان و سایر اقدامات امداد رسانی اولیه، اینک این فاجعه با تمامی ابعاد آن در برابر بازماندگان و آسیب‌دیدگان باقی است. و



هرگاه تلاش‌های جدی و فوری برای اسکان و سامان دادن بازماندگان انجام نگیرد، برای ایشان، در واقع، مصیبت و در بدری تازه آغاز می‌شود.

برخورد های رژیم اسلامی با این مسئله نیز، همانند بسیاری از مسائل دیگر، آکنده از غفلت و بی‌لیاقتی، ناهماهنگی و حیف‌ومیل است. خامنه‌ای باردیگر موعظه می‌کند که این یک "امتحان الهی" است و "بندگان" باید صبر کنند. رفسنجانی، مصیبت‌دیدگان را فراموش‌خواند که "صبر و متانت از خود نشان دهند". دیگر مسئولان و ارگان‌ها هم به همین منوال، اینها هنوز هم یک برآورد روشنی از دامنه‌ی تلفات و خسارات ارائه نکرده‌اند. تجربه‌ی عملکرد رژیم در مورد جنگ‌زدگان و ویرانی‌های ناشی از جنگ در برابر چشمان همه است که عملاً به هیچ‌جا نرسیده است، و همین‌طور در مورد سیل‌زدگان سیستانی و...

مسئله تامین ارزاق، کک‌های پزشکی و اسکان موقت چند صد هزار نفر زلزله‌زده، مسئله مبرم و نیاز فوری است. در حالی که در شرایط "عادی" حاکم بر کشور، تامین مایحتاج اولیه و استفاده از حداقل خدمات درمانی و بهداشتی و یا تهیه مصالح ساختمانی مورد نیاز برای توده‌های وسیعی از مردم بسیار دشوار است، در وضعیت بی‌خانمانی و آسیب‌دیدگی، این کمبودها به مراتب شدیدتر و حادتر می‌شود. در همین حال، چندماه دیگر، فصل زمستان فرامی‌رسد که در برخی از مناطق آسیب‌دیده مانند منجیل، توام با سرمای شدید است.

در کنار این مسئله مبرم، سرنوشت کار و زندگی و معیشت هزاران خانوار دهقان، گارگر، گارمند و پیشه‌وران خرده‌پاست که حاصل سال‌ها کار و تلاش و داروندار خود را از دست داده‌اند، تامین اشتغال و وسایل کار، ترمیم و بازسازی کارگاه‌ها، کانال‌ها و مزارع و احداث مدارس و بیمارستان‌ها از ضروریات اولیه مسئله بازسازی است که با توجه به امکانات و ثروت‌های کشور و هبستگی و مساعدت‌های مردم قابل انجام است، اما گارتانه رژیمی که اینهمه امکانات را در دست خود قبضه کرده و یا به هدر داده است گواه اینست که نمی‌تواند این کار را به انجام رساند، بازسازی شهرها و روستاهای ویران‌شده و آسیب‌دیده و اسکان دائمی بازماندگان این فاجعه، به عنوان ضرورت مرحله بعدی، نیاز به

بقیه در صفحه ۲۱

بیکاری و فقر عمومی گرفتار آمده‌اند که عملاً چیزی برای کک در اختیار ندارند، مخصوصاً در مورد اقلام و مایحتاج ضروری زلزله‌زدگان مانند مواد غذایی، دارو، پوشاک، لوازم منزل که غالباً کیاب و نایاب هستند و یا در کنترل ارگان‌های دولتی قرار دارند. گذشته از اینها، اکثر مردم بنا به تجربه ملموس خودشان و عملکرد این رژیم، هیچ اعتمادی به مسئولان و موسسات حکومتی برای رساندن کک‌ها به دست آسیب‌دیدگان ندارند. حداقل تجربه‌ی جمع‌آوری کک‌های مردم به جنگ‌زدگان و سیل‌زدگان در مناطق مختلف نشان داده است که مسئولان این رژیم جیب‌های گشادی برای تصاحب و حیف‌ومیل کک‌های اعطائی از سوی مردم، دوخته‌اند. بنابراین کک کنندگان غالباً ترجیح می‌دهند که مستقلاً و بطور مستقیم و یا با استفاده از کانال‌های مورد اعتماد، هدایای نقدی و جنسی خود را به آسیب‌دیدگان برسانند.

هبستگی مردم جهان و ارسال کک‌های پزشکی، فنی، نقدی و جنسی از جانب موسسات و دولت‌های خارجی هم طی دو هفته گذشته قابل توجه بوده است. هر چند که سیاست‌های رژیم در معرفی ایران به عنوان "سرزمین بنیادگرایی اسلامی" و تحریف واقعیت خواست‌ها و تمایلات صلح‌دوستانه و فرهنگ مترقی مردم ایران، و تشویق و حمایت از اقدامات تروریستی و گروه‌انگیزی در جهان و منزوی ساختن کشور در عرصه بین‌المللی موجب گردید که کک‌های مردم جهان، آن‌طور که در موارد مشابه بروز یافته است، بسیج و سرازیر نشود.

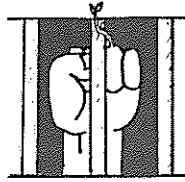
برخورد مصلحت‌طلبانه رژیم با فاجعه

چنان که قبلاً اشاره کردیم، اعلام خبر وقوع زمین‌لرزه و آغاز کک‌رسانی به شهرهای ویران‌شده از سوی ارگان‌های دولتی با تاخیر قابل‌ملاحظه‌ای صورت گرفت. روزنامه‌های دولتی، روز پنجشنبه، اخبار پراکنده‌ای از این حادثه درج کردند که هیچ تناسبی با ابعاد فاجعه - که از همان ابتدا لااقل در شهرهای منطقه اثرات آن نمایان بود - نداشت. رژیم سعی کرد که اخبار مربوط به زلزله را نیز کنترل‌شده و بر مبنای مصلحت‌بینی‌های خاص خویش، در معرض آگاهی مردم قرار دهد.

کنترل شدید مناطق آسیب‌دیده هم از اولین اقدامات رژیم بود. قبل از همه ماموران سپاه و کمیته نواحی زلزله‌زده و راه‌های متصل به آن را قرق کردند و سپس ماموران ارتش، هلال‌احمر و دیگر ارگان‌های دولتی امداد رسانی عازم منطقه شدند. گویا مسئولان رژیم می‌خواستند چیزی را نه تنها از دید پزشکان و خبرنگاران خارجی بلکه از خود مردم و نیروهای داوطلب کک‌رسانی هم پوشیده نگذارند. در روزهای بعدی نیز کنترل شدید ماموران سپاه و کمیته در منطقه ادامه داشت و دلیل آن هم ظاهراً جلوگیری از سرقت عنوان می‌گردید. هدر رفتن ساعت‌های اولیه پس از زمین‌لرزه، بخاطر ناهماهنگی‌ها و مصلحت‌طلبی‌های مسئولان دولتی، احتمال نجات مصدومانی را که زیر آوارها مانده بودند بسیار کاهش داد. در روزهای بعد هم که پس‌لرزه‌هایی روی داد، تلاش جستجوگران ایرانی و خارجی برای بیرون آوردن آنها چندان مشرشر واقع نشد، به همین دلیل هم، آمار کشته‌شدگان در حد بسیار بالا و تقریباً به میزان مجروحان است. در روستاهای پراکنده‌ی منطقه زلزله‌زده نیز آغاز عملیات امداد و گاووش و کک‌رسانی چند روز پس از حادثه صورت گرفت و در این فاصله خود بازماندگان و مردم اطراف، با وسایل گالبا ابتدائی، هر کاری که از دستشان برمی‌آمد انجام دادند.

در مورد قبول و دریافت کک‌های خارجی نیز - که در شرایط وقوع چنین فاجعه‌ای یک سنت انسانی و مرسوم بین‌المللی است - ندانم‌کاری و مصلحت‌طلبی‌های رژیم و جناح‌های مختلف درون آن بازهم نمایان گردید. روز پنجشنبه ۳۱ خرداد رژیم اسلامی از طریق سازمان ملل و صلیب سرخ اعلام کرد که کک‌های خارجی را می‌پذیرد. روز جمعه موسوی‌اردبیلی در نماز جمعه تهران اعلام داشت که نیازی به کک‌های بین‌المللی نیست و نباید به کشورهای خارجی اطمینان کرد. روزنامه جمهوری اسلامی ضمن انتقاد از درخواست کک‌های خارجی، پذیرش آنها مخصوصاً از کشورهای غربی را محکوم ساخت. در همین حال، هلال‌احمر اعلام کرد که از پذیرش پزشکان، متخصصین فنی و سگ‌های آموزش‌دیده از خارج خودداری کرده و فقط مواد دارویی و لوازم و تجهیزات ارسالی را قبول می‌کند. در حالی که مسئولان رژیم در فرودگاه تهران می‌گفتند فقط ویزای ۲۴ ساعته به تیم‌های امداد خارجی داده می‌شود تا تجهیزات خود را بگذارند و برگردند، سفارتخانه‌های رژیم برای امدادگران ویزای ۸ تا ۱۰ روزه صادر می‌کردند. بطور خلاصه، پذیرش کک‌های خارجی به زلزله‌زدگان نیز به مسئله‌ای برای کشمکش‌های جناح‌های حکومتی تبدیل شده و این بار نیز سلامتی و جان و مال مردم آسیب‌دیده بازچیزی منازعات درونی این جناح‌ها بر سر کسب قدرت بیشتر گردید.

مطلب زیر فشرده بخش‌هایی از گزارش یکی از مبارزان دربند است که آزاد شده و تجربیات خود را در اختیار سازمان و جنبش قرار داده است.



تجاری از زندان

روشهای بازجویی

برخورد های روانی پلیس:

بازجویی اولیه معمولاً با یک کتک مفصل شروع می‌شود. در ابتدا سعی می‌کنند مقداری خون از فرد دستگیر شده ریخته شود که از لحاظ روانی روی وی تاثیر منفی بگذارد. در مرحله دوم تعزیر شروع می‌گردد. تعزیر بسته به فرد بازداشت‌شده و اطلاعاتی که پلیس درصدد پیدا کردن آنهاست متفاوت می‌باشد. رفیقی دستگیر می‌شود و پلیس می‌داند که وی باید سر قرار تشکیلاتی برود، او را به‌زیر شدیدترین شکنجه‌ها می‌کشند اما باید کتک‌ها را تحمل کرد و سعی نمود که محل قرار را اشتباهی به پلیس گفت. همین فرصت‌ها اجازه می‌دهد که قرارها بسوزد.

از شیوه‌های دیگر پلیس در این مورد (گرفتن قرار از فرد دستگیر شده) استفاده از توابعین می‌باشد. توابعین اگر از مسئولین تشکیلاتی باشند برای خرد کردن روحیه، پلیس حداکثر استفاده از آنها را می‌کند.

بعد از اینکه فشار برای گرفتن قرار خنثی می‌گردد، پلیس برای جاسازی‌های سازمانی و امکانات فشار زیادی می‌آورد تا بتواند اطلاعاتی هر چند متفرقه و کوچک بدست آورد.

پلیس روی انواع امکاناتی که می‌تواند از آنها استفاده بکند فکر می‌کند. بطور مثال اگر رفیق صاحب بچه کوچکی باشد او را جلوی چشمان وی کتک می‌زنند و یا همسر رفیق را شکنجه می‌کنند تا روحیه وی را بشکنند... از لحاظ روانی سعی می‌کنند که انواع اتهامات را برای وی ردیف کنند تا وی را از بدتر شدن پرونده‌اش بترسانند. مثلاً مرتبا و با صدای بلند می‌گویند: سازمان از بالا ضربه خورده؛ شما شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را داده‌اند؛ شما در کتیب و گردستان بوده‌اید... جرمت سنگین است. باید کاری بکنی که پرونده‌ات سنگین‌تر نشود و اطلاعاتت را بده و خودت را راحت کن.

شیوه بعدی آنها فرستادن توابعین به داخل سلول انفرادی آن رفیق می‌باشد و یا بالعکس رفیق را به سلولی می‌برند که از قبل توابعین را به آنجا فرستاده‌اند. در آن شرایط سخت و فشارهای جسمی و روانی شدید توابعین خود را انقلابی قلمداد می‌کنند و سعی می‌کنند که برخورد های عاطفی کرده و نظر فرد را به خود جلب نمایند، تا کم‌کم اعتماد و اطمینانی را بوجود بیاورد و اطلاعاتی را که به پلیس داده نشده کم‌کم از وی بگیرد. در این مرحله اگر آمادگی و تجربه کافی وجود نداشته باشد ممکن است لغزشی بوجود بیاید که در زندان به هرکسی اطمینان کرد و مسائل شخصی و سازمانی خود را با آنها در میان گذاشت.

پلیس برای خرد کردن روحیه، بچه رفیق را می‌آورد و مدتی به سلول پدر و یا مادر می‌فرستند و بعد وی را دوباره از آنجا می‌برند. این برخورد را از این جهت می‌کنند که به‌یاد بچه‌ها بیفتی و زیر فشار روحی قرارگیری و اطلاعات بدهی. از جهت شفلی اگر فرضاً کارمند دولت بوده باشی، حکم اخراجت را به سلول می‌آورند.

پلیس از سلولهای سرد و نمانک در زمستان و از قفس‌های کوچک در تابستان استفاده می‌کند تا هرچه بیشتر شرایط سخت‌تری را بوجود بیاورد.

نبردن به حمام، هواخوری و یا مثلا ندادن ناخنگیره به مدت چندین ماه و کم کردن سهمیه غذا شیوه‌های دیگر جنایتکاران جمهوری اسلامی می‌باشد.

بعد در بیرون از زندان کار روی خانواده‌های زندانیان را شروع می‌کنند. مثلا با خانواده صحبت می‌کنند که پرونده‌اش خیلی سنگین است و حتی احتمال اعدام هم برایش وجود دارد به خانواده گفته می‌شود که بچه شما نمی‌خواهد درست شود. نه مسلمان می‌شود و نه از سازمانش دست‌برمی‌دارد. اصلا به فکر شما نیست. حتی در زندان هم با رفقای سابق و هم سازمانی خود قدم می‌زند و مثلا هم سفره مجاهدین شده و با مامورین هم مرتب درگیر می‌شود. در این مواقع پلیس با شیوه‌هایی که بکار می‌گیرد سعی دارد روحیه فرد بازداشت‌شده را موقع ملاقات خرد نماید. بعضی از مواقع پلیس خانواده را به لحاظ روحی آماده کرده تا بتواند با صحبت‌هایش روحیه زندانی را خراب نمایند. پلیس سیاسی در برخی از موارد موفقیت‌هایی را هم بدست آورده است. به این شکل که بین تعدادی از خانواده‌های زندانی با فرزندانشان اختلاف انداخته و شرایط بدتری را بوجود آورده‌اند. مثلا اینکه دخترشان را وادار می‌کنند که از شوهرش طلاق بگیرند. متأسفانه چندین مورد هم وجود داشت که به طلاق نیز کشیده شد.

البته این ضعف متأسفانه در بین برخی خانواده‌های زندانیان سیاسی وجود دارد و آنهم نداشتن یک حداقل آگاهی از مبارزه جاری و رابطه‌ای که از این بابت میان فرزند و خانواده باید مستحکم شده باشد و نیز شدت عواطف خانوادگی است. در واقع می‌باید خانواده را برای چنین روزگاری آماده کرد و

پیش‌بینی‌های لازم نیز انجام گیرد. هر چند این مسئله منوط به رفتار هر رفیقی در خانواده و اجتماع است ولی باید بمنابله یک خصلت مبارزاتی در خود پرورش دهیم. روی رفقای که همسرشان نیز دستگیر شده است پلیس سعی می‌کند با برخوردهای روانی و فیزیکی آنها را مجبور نماید که از هم طلاق بگیرند و یا اینکه با کوتاه آمدن یکی از آنها از مواضع سیاسی خود وضعیت بحرانی میان آن دورا عمیق‌تر نمایند.

از شیوه‌های دیگر پلیس در برخورد با ملاقات‌هایی است که در زندان به تعدادی از متاهلین داده می‌شود. این ملاقاتها جنبه عاطفی بسیار بالایی دارد و پلیس سعی می‌نماید نظر فرد بازداشتی را به خود جلب نموده و در گرفتن اطلاعات و خرد کردن شخصیت زندانی از آن استفاده نماید. مدتی ملاقات خصوصی با همسر داده می‌شود بنابراین در فضای فشار زندان به‌نوعی به این ملاقات‌ها عادت می‌کنند و یک‌دفعه این ملاقات را که هر دفعه به مدت نیم‌ساعت می‌باشد قطع می‌کنند. دیده شده که افرادی بعد از قطع ملاقات از خود ضعف نشان داده و درخواست مجدد ملاقات می‌کردند. این برخوردها در روحیه رفقای بند تاثیر منفی گذاشته و پلیس و یا عوامل آن را خوشحال می‌کند. در ضمن پلیس به نقاط ضعف و قوت فرد زندانی پی‌برده و روحیه وی را می‌سنجد.

چندماه قبل از بازپرسی آخر و دادگاه، پلیس برای کسب اطمینان بیشتر از وضعیت فرد بازداشتی او را به بند عمومی می‌فرستند. بطور مثال در یک بند عمومی می‌فرستند که شامل ۳۰ تا ۴۰ نفر می‌باشد. تیپ‌های مختلف از جریانهای گوناگون این طیف را تشکیل می‌دهند. در میان زندانیان افراد بالای سازمانها و احزاب نیز حتما وجود دارند. قبل از حکم معلوم می‌گردد که آیا فرد زندانی گرایش به مذهب دارد یا نه؟ در رابطه با رفقای هم‌نظر خود چه برخوردی دارد؟ آیا رابطه عاطفی خود را با آنها حفظ کرده و یا از آنها فاصله می‌گیرد؟ در موقع نشستن و گوش کردن به برنامه‌های تلویزیون چه واکنشی و از چه برنامه‌هایی از خود نشان می‌دهد؟ رفتار و برخورد او با افراد توابعین چگونه است؟ آیا با این افراد به‌صورت بایکوت کردن آنها برخورد می‌کند؟ در رابطه با مسئولیتهای بند چه برخوردی دارد؟ رفتار و برخورد با مامورین چگونه است؟ در هنگام بازی فوتبال و یا نرمش به صورت کامل شرکت می‌کند یعنی اینکه روحیه ورزشی دارد یا اینکه از روحیه پائینی برخوردار است؟

زندان اوین

بازجویی در زندان اوین مشخصا بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ وضعیت خاصی پیدا می‌کند. شکنجه بصورت سیستماتیک و همراه با بکارگیری انواع امکاناتی که پلیس در اختیار دارد روی فرد دستگیر شده اعمال می‌گردد. هادی غفاری که از بازجویان اوین بود شکنجه‌های بسیار وحشیانه‌ای را انجام می‌داد.

در اوین شعبه‌های بازجویی شکل گرفته است. ۱۳ شعبه بازپرسی در اوین وجود داشت. شعبه‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۷ در ارتباط با مجاهدین شکل گرفت. شعبه‌های ۵ و ۶ مربوط به نیروهای چپ بوده است. (شعبه ۵ حزب توده و اکثریت و ۶ مربوط به دیگر گروههای چپ)

شعبه ۷ وحشتناکترین شعبه بود و اعضای نظامی و مسئولین مجاهدین در آنجا بازجویی می‌کردند. بسیاری در آنجا زیر شکنجه به شهادت رسیدند. بازجوهای این شعبه در قساوت و اعمال شدیدترین شکنجه‌ها معروف بودند. ناسریان (دادیار کوهردشت) آخوندی با لباس شخصی که در حال حاضر بازجوی اوین می‌باشد یکی از مهمترین پست‌های بازجویی را داشت. بعد از اوین کوهردشت و مدتی نیز در زندان دادستانی شیراز به عنوان شکنجه‌گر کار می‌کرد.

در زندان اوین شکنجه با کابل، دستبندچپانی و آویزان کردن و بی‌خوابی دادن شکنجه‌های معمولی بود. حسین غول یکی از وحشی‌ترین مامورینی بود که در کمیته مشترک کار می‌کرد او با سیلی‌های محکمی که می‌زد به پرده گوش خیلی‌ها صدمات زیادی زده بود و باعث کرشدن زندانی می‌شد.

در اوین و کمیته مشترک جنایتکاران عجیب‌وغریبی امر بازجویی را انجام می‌دادند که کمترین خوی انسانی در آنها یافت نمی‌شد.

در زندان نیز کتک و شلاق‌زدن بسیار معمول است. هم بعنوان تنبیه و هم برای ایجاد ترس و رعب که با شلنگ آب این کار انجام می‌گیرد. کسانی که تعزیر (شکنجه) می‌شدند عموماً با کابل کتک می‌خوردند. حاکم شرع به دلیل اطلاعات ندادن دروغ‌گفتن، گاف زدن در هواخوری، درگیر شدن با پاسدارها و... حکم می‌داد. گاهی ۳ ماه انفرادی و ۲۰۰ شلاق از کف پا پشت داده می‌شد. در شکنجه‌های دوره بازجویی کابل را به کف پا می‌زدند. در بازجویی، بازجو حکم را مشخص می‌کرد و نسبت به اطلاعاتی که می‌خواستند

دیگر رفقا برونند، از زندان اوین تماس گرفته می‌شود که فوراً آنها را به اوین تحویل دهند، آنها در آنجا تصمیم به فرار گرفته بودند. آنها را سوار یک پیکان می‌کنند ۲ نفر پاسدار عقب و ۲ نفر جلو می‌نشینند یکی از درهای عقب پیکان که پاسدار در کنارش نشسته بود خراب بوده و باز نمی‌شده، بمحض اینکه ماشین روی پل سیدخندان می‌رسد یکی از رفقا تنه شدیدی به پاسدار می‌زند که در باز شده و پاسدار از ماشین پائین می‌افتد و رفیق در حالیکه پائین پریده و فرار می‌کند حبیب در رو، پاسداری که روی زمین افتاده بود شلیک کرده و وی را می‌زند او را به بیمارستان می‌رسانند و ۴-۵ ماه در آنجا می‌ماند، وی تصمیم داشت که خود را از روی پل سیدخندان به پائین پرتاب کند، کیان در اعدام‌های دستجمعی به شهادت رسید و حبیب نیز در سال ۶۴ اعدام گردید.

شکنجه روانی

بازجویی‌ها عموماً در شب انجام می‌شود، شب تا صبح می‌زنند، فضای شب جو خاصی دارد، از شروع بازجویی تا زمانی که به سلول انفرادی می‌فرستند نوارهای مذهبی، نوحه‌خوانی و سرودهای آهنگران را بعنوان سوهان اعصاب بکار می‌گیرند، یکی از فلاں‌نژها به اسم محمد که در جنگ کشته شده ظاهراً آهنگی خواننده به نام "محمد نبودی ببینی"، این آهنگ را می‌گذارند و با ریتم سینه‌زنی شلاق می‌زنند، این حیوانات توسط این آهنگها بقول معروف شارژ شده و پای زندانی را آتش‌ولاش می‌کنند.

بی‌خوابی دادن یکی دیگر از شیوه‌های پلیس در بازجویی است، شب یکبار می‌ریزند و همه را بیدار می‌کنند و همه را بیرون آورده و به آنها عکس نشان می‌دهند، بی‌خوابی دادن در اوین خیلی مرسوم بود، اغلب تا یک هفته نمی‌گذاشتند کسی بخوابد، در کمیته مشترک قپانی و دستبند و فشار بحث‌های سیاسی - ایدئولوژیک نیز مزید برعلت است و اعصاب را خرد می‌کند، اوایل فشار می‌آوردند که باید نماز بخوانی که بعضی‌ها تحت همین فشارها بخصوص در انفرادی مجبور به نماز خواندن شده بودند.

یکی دیگر از شکنجه‌های روانی در زندان اوین آن بود که رفقای زن را شکنجه می‌کردند، صدای بچه‌ها و ضجه‌های آنها فشاری بود که روی زندانیان مرد می‌آمد، در این مواقع واقعا آدم آتش‌ولاش بودن خود را فراموش می‌کرد.

پشت اطاق شکنجه همیشه بساط کتک وجود داشت، کسانی را می‌زدند تا بقول معروف اعصاب بقیه را خرد کنند.

رفیق میان‌سالی از گروه چریک‌های فدائی خلق (اشرف‌دهقانی) را گرفته بودند و شدیداً می‌زدند، آن رفیق لهجه کردی داشت او را می‌زدند و تحقیر می‌کردند، یکبار نیز از زیر چشم‌بند یکی از بچه‌های مجاهد را دیدم که به اتهام انفجار بمب در نماز جمعه تهران دستگیر شده بود، او را آنقدر وحشیانه می‌زدند که تصورش مشکل است، یکساعتی که پشت در بازپرسی ایستاده بودم تمام بدنم از دردی که وی می‌کشید می‌لرزید.

کینه شخصی بعضی از بازجوها شکل شکنجه را تعیین می‌کرد، تجاوز، ناخن‌کشیدن، داغ‌کردن مواردی بود که نه بطور عمومی ولی روی برخی از افراد انجام می‌گرفت.

در مورد هوادارن دختر مجاهد "شرعی" انجام می‌شد، دخترهائی که به اعدام محکوم شده بودند شب قبل از اعدام به عقد یک پاسدار درمی‌آوردند تا با این عمل کثیف روح درنده‌خوئی اسلامی خود را ارضا نمایند، بطور نمونه به فردی می‌گفتند تو فردا اعدام خواهی شد، اگر مجاهد نیستی بیا با یکی از برادرها ازدواج کن تا اعدامت نکنیم، ولی حکم اعدام در مورد همه با قبول یا رد این شرط انجام می‌پذیرفت.

مواردی که در بالا به آن اشاره شد اطلاعاتی است که از کسانی که زیر بازجویی زنده‌مانده بودند جمع گردیده است، ولی خیلی از زندانیان از کسانی که زیر شکنجه به شهادت رسیدند و چگونگی اعمال شکنجه‌ها به آنها خبر زیادی ندارند.

زیرنویس

(۱) نیروی ویژه، واحدهای سازمانی بودند که عمدتاً وظیفه مصادره را در آن مقطع به عهده داشتند.

(۲) رفقا کیانوش آذروش (کیان) و حبیب‌سروش‌نسب.



تعداد و چگونگی آن تعیین می‌گردید.

در ارتباط با تعزیرهای تنبیهی بطور نمونه دو نفر به اتهام بازی کردن شطرنج (شطرنج که با خمیر نان درست شده بود) به ۳۰ ضربه شلاق محکوم شدند.

در اوین بعد از دستگیری به زیر شدیدترین کتک‌ها می‌رفت، شکنجه‌ها در بند ۴۰۹ یا آسایشگاه زیرزمین انجام می‌گرفت، تا سال ۵۶ شیوه دادستانی این بوده است، در کمیته مشترک، بخاطر تمرکز بیشتر روی اطلاعات قبل از دستگیری، شکنجه همراه با اطلاعات‌دادن همراه بوده است.

علت آن بود که اوین اصولاً در رابطه با مجاهدین شکل گرفت و برخوردهای پلیس با آنها وحشیانه و بسیار جنون‌آمیز بود ولی سپاه با یک سیستم متفاوت شکل گرفته و نحوه کارشان با دادستان فرق می‌کرد.

در اوین بعضی دستگیری برای خرید کردن زندانی روی تخت شلاق وی را به زیر شدیدترین کتک‌ها می‌گشتند و از این جهت با وجود یکی‌بودن شکنجه‌ها کسانی که زیر شکنجه در اوین به شهادت رسیدند به مراتب بیشتر بود.

تمام ضربه‌هایی که سازمانها متحمل شدند از طریق کمیته مشترک بوده و تنها کار متمرکزی که دادستانی انجام داده تشکیل همان تشکل توابعین برای ضربه‌زدن به هسته‌های نظامی مجاهدین بوده است.

بازجویی و شکنجه

سئوالاتی که در بازجویی انجام می‌گیرد در درجه اول قرار با افراد تشکیلاتی و دیگری جایگاه تشکیلاتی فرد دستگیر شده می‌باشد، روزهای اول که شکنجه بسیار شدید است فشار بازجو عمدتاً روی همین دو مورد است، کتک به تناوب انجام می‌گردد، پلیس روی هسته‌های انتشاراتی، افراد تشکیلاتی، جاسازی‌ها خیلی حساس است.

بعد از سال ۶۲ پلیس روی رابطه داخل و خارج نیروهای سیاسی بسیار حساس بود، رفقای که مسئول خارج کردن رفقایشان به خارج از کشور بودند و یا گارمالی می‌کردند و یا جزو هسته‌های نظامی بودند فشار عجیب و وحشتناک‌تری را متحمل می‌شدند.

پلیس روی نیروی ویژه (۱) سازمان خیلی فشار آورد و شکنجه‌های وحشیانه‌ای روی رفقای دستگیر شده اعمال گردید که همگی آن رفقا نیز به شهادت رسیدند.

بعد از فشارهای فیزیکی، بازجو روی مسائل سیاسی و ایدئولوژیک مکث می‌کند، جروب‌ها زیاد روی دیدگاههای سیاسی و مسایل عقیدتی انجام می‌گرفت، از سال ۶۳ به بعد جنبه ایدئولوژیک بحث‌های تخفیف پیدا کرد و جنبه سیاسی آن عمده شد که در آخر به این نتیجه رسیدند که باید جنبه ایدئولوژیک را نیز تشدید کنند.

روی رفقای قدیمی که در زمان شاه نیز زندانی بودند فشار مضاعف وارد می‌گردد که چون در زمان شاه در زندان بوده‌ای خیلی از افراد گروه‌های سیاسی را می‌شناسی و باید روی هر کدام از آنها تکنویسی کنی، تکنویسی تقریباً آخرین مرحله بازجویی است که می‌باید مشخصات ظاهری، خانوادگی، تشکیلاتی و سوابق زندان و... تمام کسانی که در پرونده وجود دارند نوشته شود.

یکی دیگر از شیوه‌های پلیس در مورد کسانی که دستگیر شده‌اند و اطلاعاتی از آنها وجود ندارد استفاده از توابعین است، بطور نمونه کسی دستگیر شده بود و پلیس دقیقاً نمی‌دانست که وی چه نقشی در تشکیلات داشته، توابعی را به سلول وی می‌فرستند تا با هم صحبت کنند، برادر زندانی را نیز که قبلاً دستگیر شده بود در راهروی بند می‌خوابانند، موقع رفتن به دستشویی وی متوجه می‌شود که برادرش آنجاست به توابعی می‌گوید که این فلانی برادر من است، توابع هم می‌گوید حالا چرا ناراحتی مگر مسئله‌ای بین شما وجود دارد، وی نیز خام شده و طرح می‌کند که مقداری مسائل وجود دارد که باید با برادرم طرح کنم، توابع می‌گوید تو مسائلت را روی تکه کاغذ بنویس تا در توالت جاسازی کنیم و به او اطلاع می‌دهیم که کاغذها را برادر، ردیویدل کردن این کاغذها چندبار اداه پیدا می‌کند و کلی اطلاعات رو می‌شود، بعداً بازجو تمام کاغذها را جلوی وی می‌گذارد و او را خرد می‌کند، غم‌انگیزترین حالت در این مورد این بود که برادر وی نیز جزو توابعین بوده است، در مورد مجاهدین بطور وسیع از این شیوه استفاده شده بود.

کسانی که شدیداً زیر فشار بازجویی بودند سعی می‌کردند که راهی برای خودکشی پیدا نمایند، خودکشی، خودسوزی و پرت کردن از ساختمان شیوه‌هایی بود که بخصوص در سال ۶۴ در اوین تعدادی به آن دست‌زده بودند، مواردی هم بود که رفیقی قرار بیرون را طرح می‌کرد و بعد از خروج از زندان سعی در فرار و یا خودکشی می‌نمود.

در سال ۶۲ دو نفر از رفقای سازمان (۲) دستگیر می‌شوند آنها در کمیته نارمک بوده‌اند، پلیس به آنها می‌گوید که همراه آنها برای شناسائی منازل



اخبار

وعده پرداخت بیمه بیکاری

وزارت کار رژیم اعلام کرد که به آن دسته از کارگرانی که در اثر زلزله اخیر در شمال کشور بیکار شده‌اند، مقرری "بیمه بیکاری" پرداخت خواهد شد. این وعده‌ی ارگانهای رژیم درباره پرداخت "بیمه بیکاری" هم بی پایه و دروغ است. قانون "بیمه بیکاری" دستپخت رژیم که در تاریخ ۲۴/۳/۱۳۶۶ به مدت سه سال و بطور آزمایشی به تصویب رسیده بود، اکنون اعتبار آن به پایان رسیده است.

قابل ذکر است که حتی در دوره‌ی سه ساله اجرای این قانون نیز، اغلب آن دسته محدود از کارگران بیکار و اخراج شده‌ای که طبق مقررات همین قانون مشمول دریافت مقرری "بیمه بیکاری" می شدند، نتوانستند عملاً از "مزایای" این قانون استفاده نمایند. مسئولان حکومتی هنگام تصویب این قانون و پس از آن، با هیاهوی تبلیغاتی فراوان اعلام می کردند که حداقل ۱۷۰ هزار نفر از بیکاران و اخراجیها تحت پوشش این قانون، قرار خواهند گرفت. اما وقتی که قریب دو سال از اجرای این قانون سپری شده بود، مدیرعامل سازمان تامین اجتماعی (مسئول اجرای قانون) در مصاحبه‌ای اعلام کرد که فقط "حدود ده هزار نفر" تحت پوشش این قانون قرار گرفته‌اند. مقایسه این رقم با انبوه میلیونی بیکاران کشور و حتی با رقم ۱۷۰ هزار نفر مورد ادعای مسئولان، بروشنی نشان می دهد که تبلیغات آنها کاملاً بی اساس و تصویب طرح "بیمه بیکاری" هم هیاهوی بسیار برای هیچ بوده است.

قضیه دعوت از یک هیات انگلیسی

یکی از نمایندگان مجلس در سفر خود به انگلستان به نمایندگی کلیسای "کانتربری" قول می دهد که ظرف یک هفته یک دعوتنامه از سوی مجلس به نمایندگان کلیسای مذکور و یک هیات پارلمانی بریتانیا تهیه کرده و برایشان بفرستد، تا این هیاتها به ایران آمده و راجع به مسئله گروگانهای انگلیسی در لبنان و از جمله "تریویت" و موضوع روابط سیاسی بین دو کشور گفتگو کنند. نماینده کلیسای خبر این دعوتنامه را با مطبوعات انگلیسی در میان می گذارد و بالاخره قضیه علنی شده و به مطبوعات رژیم اسلامی هم کشیده می شود. مجلس رژیم که خود را سردمدار مبارزه با انگلیس و استکبار جهانی قلمداد می کند، ناگزیر می شود که قضیه ارسال دعوتنامه به هیات انگلیسی را کلاً تکذیب نماید. در پی این تکذیب، نمایندگان و روزنامه‌های رژیم هم مرتباً تکذیب نامه صادر می کنند که اصلاً چنین موضوعی در میان نبوده است!

عدم استخدام کارگران بیسواد

وزارت صنایع سنگین ماه گذشته بخشنامه‌ای صادر کرده و از مدیران کلیه واحدهای تولیدی تحت پوشش این وزارتخانه خواسته است که از استخدام افراد بیسواد و کم سواد خودداری نمایند. در این بخشنامه همچنین گفته شده است که ادامه‌ی کار کارگران شاغل بیسواد و کم سواد موکول به شرکت در کلاسهای سوادآموزی و ارائه مدرک "نهضت سوادآموزی" است.

"سرباز کشاورز"

دولت جمهوری اسلامی سرگرم بررسی نهائی طرح "سرباز کشاورز" است که مطابق آن فارغ التحصیلان آموزشگاههای کشاورزی پس از گذراندن دوره مقدماتی آموزش نظامی، باید بقیه دوران خدمت سربازی خود را در جهادسازندگی و موسسات وابسته به وزارت کشاورزی سپری نمایند. قبلاً نیز طرح "سرباز معلم" به تصویب رسیده و به اجرا گذاشته شده است. این طرحها در واقع "بدیل" اسلامی آن چیزی است که پیش از انقلاب تحت عنوان سپاه دانش و سپاه ترویج اجرا می گردید.

نرخ تورم رسمی و واقعی

رئیس بانک مرکزی گفته است که نرخ تورم قیمتها در سال ۶۷ حدود ۲۹ درصد بوده و در سال گذشته ۱۹ درصد پایین آمده و به ۱۹ درصد رسیده است.

اما نرخ واقعی تورم و گرانی خیلی بیشتر از این ارقام است. کافی است که فقط به نرخ دلار در بازار سپاه، به عنوان یک شاخص، نگاه کرد و دید که نرخ این ارز نه تنها پایین نیامده بلکه امسال به سطح بالاتر از ۱۴۰ تومان هم رسیده است.

قیمت ارزاق و اجناس عمومی و اجاره خانه هم که نه فقط سالانه یا ماهانه، بلکه هر روز و هر هفته هم بالا و بالاتر می رود. خود دولت قیمت گوشت در فروشگاههای دولتی را اخیراً به کیلویی ۱۷۵ تومان رسانده است و در بازار سپاه ۲۵۰ تا ۳۰۰ تومان است. بهای سایر کالاها هم که بعضاً حتی جزء سهمیه بندی هستند ولی سهمیه آنها اعلام و یا توزیع نمی شود (مانند روغن، پنیر، کره و...)، مرتباً بالا می رود. در این فصل تابستان که معمولاً فصل فراوانی میوه است، قیمت برخی اقلام در تهران چنین است: خیار کیلویی ۲۰ تا ۳۰ تومان - سیب زمینی ۳۰ تا ۴۰ تومان - هندوانه ۲۰ تومان - سیب ۵۰ تا ۶۰ تومان - پرتقال ۸۰ تا ۱۰۰ تومان - گوجه سبز ۱۲۰ تا ۱۵۰ تومان - زردآلو ۲۰۰ تومان.

توهین، زندان و شلاق برای مبارزه با "بدحجابی"

چندی پیش، ماشین گشت زنی کمیته اسلامی شهر سنجند در حال گشت در خیابانهای شهر به سه نفر خانم در پیاده رو برخورد می کنند که کویا روسری هایشان کمی عقب و جلوی موهایشان اندکی معلوم بوده است. ماموران کمیته ماشین خود را متوقف کرده و به یکی از خانمها می گویند که سوار ماشین شود. وقتی خانم دلیل آن را می پرسد ماموران می گویند: سؤال کردن ندارد. بیا سوار شو. می رویم "سپاه" و فقط دوسه سؤال می کنیم. آن خانم امتناع کرده و جواب می دهد که می خواهم پیش دکتر بروم و شوهرم هم نگران من می شود. کمیته چپها می گویند: اگر شوهر داشتی تو را اینجوری توی خیابان ول نمی کرد، زودباش سوار شو! آن خانم مقاومت می کند و ماموران می خواهند به زور وی را سوار ماشین نمایند! این که حجاب نیست، این را هم دربار، مردم با مشاهده این صحنه اجتماع کرده و ماموران را هو می کنند و شروع به شعاردادن می نمایند. آن خانم هم از دست آنها در رفته و سوار بر یک اتوموبیل عبوری شده و سریعاً از محل دور می شود. اما کمیته چپها هم سوار ماشین گردیده و وی را تعقیب می کنند و با پیدا کردن منزل او، داخل منزل ریخته و آن خانم را با زور و فحش و ناسزا به همراه خود می برند. سپس سراغ پدر آن خانم در مغازه اش رفته و او را هم به مقر "سپاه" می برند. در مقر "سپاه" پدر را به فحش می بندند که: دخترت "کوبله" ای است و تعداد زیادی اعلامیه داشته و از دست ما در رفته! پدرش با خنده می گوید: دختر من و "کوبله"؟ که جواب می دهند: بله، اعدامش می کنیم! پدر هم از کوره در رفته و پرخاش می کند. ماموران هم او را متهم می کنند که "سلطنت طلب" است! خلاصه در یک "دادگاه" ۵ دقیقه‌ای به ریاست یک پاسدار که "حاجی" خطابش می کنند، به آنها می گویند: چون فعلاً ما مدرکی از دخترتان گیر نیابوریم، در بازداشت می بماند. مدت ۳ روز پدر و دختر را در بازداشتگاه نگهداشته و در این فاصله منزل دختر و شوهرش را زیرورو می کنند ولی چیزی گیرشان نمی آید. در نهایت هر دو را به اتهام "تحریک مردم و شلوغی" به ۸۰ ضربه شلاق محکوم کرده و حکم را در صحن زندان به اجرا درمی آورند؛ و با دریافت وثیقه سند منزل آنها را موقتاً آزاد می کنند.

رژیم "خرکی"!

یکی از شعارهایی که اخیراً مردم در تظاهرات و یا در شعارنویسیهای خود از آن استفاده می کنند، مرک بر رژیم "خرکی" است. خ - ر - ک - ی، حروف اول اسامی خامنه‌ای، رفسنجانی، کروی، یزدی، سردمداران رژیم جمهوری اسلامی هستند.

به یاد بود ۸ تیر، روز شهدای سازمان



"پیروزی" را با ذکر این که حمید اشرف ۱۹ بار از چنگ ما فرار کرده بود و اینبار گیرش انداختیم با آب و تاب و ستایش از شجاعت ساواکیها توسط وی برابیان فرستاد.

یکی دو ماه بعد وقتی زری را به اوین آوردند او قضیه را مفصلاً شرح داد. زری جزء آخرین دستگیرشدگانی بود که در خانه‌های مختلف تیمی با بسیاری از رفقا از جمله حمید اشرف زیسته بود. می‌گفت شب درگیری مهرآباد کمیته در حالت بسیج بود و فرداصبح منوچهری مرا به بازجویی خواست و گفت می‌برم چیزی نشانت دهم که باورکنی همه چیز پایان یافته و مقاومت هیچ دردی را دوا نمی‌کند. سپس مرا به خانه مهرآباد بردند - جنازه‌ها جا به جای خانه پخش بود حمید که از قرار مسلسل‌چی بوده و قصد داشته در حمایت مسلسل فرصت فرار بچه‌ها را فراهم کند بر روی پشت‌بام سنگر گرفته بود. بعضی‌ها تا نزدیک در خانه رسیده بودند ولی انگار از طریق هوا هدف قرار گرفته بودند. می‌گفتند با هلکوپتر حمله کرده‌ایم، و بعد که برگشتیم در هر اتاق بازجویی با زور به بچه‌ها شیرینی می‌دادند. در بندها شیرینی پخش می‌کردند و مثل روزهای ۴ آبان و... غذای مخصوص می‌دادند و منوچهری که قسم خورده بود به تلافی کشتاری که حمید از ساواکیها کرده خون او را بخورد دستش را بخون وی آلود و با همان دست چلوکباب پیروزی را خورد.

و زری از حمید می‌گفت در شرایط دشوار سازمان، شرایطی که گاتالهای ضربه بدرستی شناخته و مسدود نشده و آشفتگی موجود در سازماندهی و محدودیت امکانات، از حمید می‌گفت و حساسیتی که روی جزء جزء مسائل سازمان داشت از هشیاری و فداکاری که او را در میان رفقا برجسته می‌ساخت. نقل می‌کرد طی یک سازماندهی جدید مرا از تهران به یکی از شهرستانها منتقل کردند. در خانه تیمی جدید مدتی مستقر شدم و بعد مشکلی برابم در رابطه با خانه پیش آمد که صلاح ندانستم با مسئول تیم مطرح نمایم. بنظرم رسید بهترین کسی که می‌تواند به این مشکل رسیدگی نماید حمید است. طی نامه‌ای از او قراری خواستم می‌دانستم حمید در تهران است و با هزار مشغله، از اینرو احتمال می‌دادم در فاصله‌ای دور موفق شود برابم قراری بگذارد چه بسا زمانی که لازم باشد به اینطرفها بیاید. ولی چیزی نگذشت برابم قراری فرستاد. وقتی دیدمش عذرخواهی کردم که با اینهمه گرفتاری باید به مساله شخصی منم برسد و متعجب که چقدر زود قرار گذاشته‌ای. حمید با فروتنی همیشگی عذرخواهیم را با شوخ‌طبعی رد کرد و گفت از بهترین اوقاتم زمانی است که احساس می‌کنم در جهت بهبود روابط میان رفقا موثر باشم و سپس حرفهای مرا شنید و قرار بعدی را گذاشت و سه‌نفری با حضور رفیقی که مسبب ایجاد این مشکل بوده قضیه را بررسی کنیم....

صحبت بچه‌ها پیرامون وضعیت سازمان پس از فاجعه ۸ تیر، امکانات و مشکلات سازمان، رهبری جدید و ادامه‌گاری روزها ادامه داشت.

منتظر بود در یک سلول چندنفره شورشی برپا شود! شب را بچه‌ها با اندوه و تحلیل آنچه گذشته بود سپری کردند. در یک اتاق بسته‌ی اوین که هیچکس و مطلقاً هیچکس ملاقات هم ندارد، نه نامه‌ای و نه خبری از بیرون و درون، مبنای تحلیل ما شناخت بچه‌ها از سازمان بخصوص آنهایی که اخیراً دستگیر شده‌اند و همین اخبار رادیو و روزنامه‌های رژیم بود. بر مبنای شناخت بچه‌ها جمع شدن ما از رهبران اصلی سازمان در یک خانه با سازماندهی چریکی و موارد امنیتی مطابقت نداشت و در نهایت به این نتیجه می‌رسند که درگیری پراکنده بوده و پلیس بهر دلیل آنها را باین صورت اعلام کرده است. شاید همه‌ی این رفقا شهید نشده باشد. شاید...

فرداصبح سروان یکی از بچه‌ها را خواست و خیر



سوگنامه

موج خزره از سوغه سپه‌پوشانند،
بیشه دلگیر و قنایان همه جاموشانند.

بتگر آن جامه کبودان اقیانوس صیدمان
روح با جانند، از اینگونه سپه‌پوشانند.

چه بهار بیستنه خنجره، که در این دشت ملائی
لذاتها آینه خون سپاهوشانند.

آن تیر و تیر خنجره گنهای پریشان در باد
کز می‌جان شهادت همه مدهوشانند.

نامشان زمزمه نیم‌شب مستان باد
تا نگویند که از باد فراموشانند.

فرچه زین زهر سمومی که گذاشت از سر باغ
سرخ گلهای بهاری همه بی‌هوشانند.

باز در مقدم خونین تو ای روح بهار،
بیشه در بیشه درختان همه آغوشانند.
"شهیبه کدگنی"

بلندگوی گشاد بند بناگاه تا آخرین صدا فریاد کرد: "در درگیری شب گذشته در خیابان مهرآباد جنوبی رهبر خرابکاران حمید اشرف و... صدای همبهمی بچه‌ها که سرگرم کار روزانه بودند قطع شد. چند تن به طرف دره جایی که بر بالای آن بلندگو جا داشت دویدند شاید برای آنکه خبر رادرسر بشنوند. برخی بی‌اختیار بپا خاستند و در سکوتی بهت‌آور بی‌آنکه کسی دیگری را نگاه کند خبر را تا انتها گوش دادند. بلندگو همچنان قارقار می‌کرد و آهنگهای آنچنانی و نشانگر شادی جلادان را یکریز هوار می‌کشید. چند دقیقه بیشتر نپائید که زن حسینی به‌راه نگهبان در راباز کرد و با آنکه نوبت رفتن ما به دستشوئی نبود نیشخندزنان پرسید: می‌خواهید بروید پائین؟! نگاهش تجسس‌کنان هر گوشه را می‌پائید تا واکنش‌ها را در ذهن سپارد. هیچکس پاسخ نداد. دوباره سؤالش را تکرار کرد و افزود اگر بخواهید لباس هم بشوئید وقت هست. سپس یکی از بچه‌ها را که می‌دانست سخت منتظر ملاقات است صدا کرد و گفت: راجع به شما با جناب سروان صحبت کردم. امروز کار داشتند. گفتند بعداً صدایت می‌کنند. نه او و نه هیچکس گله‌ای در پاسخ نگفت. زن حسینی که زبانش جز به آری یا نه باز نمی‌شد امروز بلبل‌زبانی میکرد و برعکس بچه‌ها که همیشه مدعی بودند و حرفی یا سخنی برای پرخاش داشتند، ساکت ساکت. زن حسینی خود را کنار در کشید و نگهبان پرسید: بالاخره دستشوئی می‌روید یا نه؟ یکی از بچه‌ها داد زد نه... در رابند! او هم در را محکم بهم کوبید و قفل کرد. بچه‌ها هر کدام گوشه‌ای نشسته و در فکر و مادر آرام آرام می‌گریست. صدای هق‌هق یکی از کنار پنجره برخاست. انگار اولین شلیک و پشت سر آن صدای هق‌هق آرام بچه‌ها، در هیاهوی موسیقی بلندگو، ملقبه‌ای از کین و درد را به‌نمایش می‌گذاشت. کینه زرف جاگرفته در دل‌های شکسته، و فریادی که اشک می‌شد در چار دیوار سلول. مادر می‌گریست و بچه‌ها دور او جمع شده دل‌داریش می‌دادند. یکی می‌گفت از کجا خبر درست باشد. اما بگمانم خودش هم به آنچه می‌گفت باور نداشت. خوب می‌دانست از ماههای آخر پارسال تا امروز خبر درگیری و شهادت بچه‌های فدایی از اصفهان و قزوین گرفته تا گیلان و تهران پشت سرهم می‌رسد. ساواک به بچه‌ها گفته بود سال ۵۵ سال تعیین تکلیف با چریک‌هاست. اول ریشه آنها را می‌کنیم و سپس فضای باز سیاسی را شاهد خواهید بود. زمره‌های فضای باز سیاسی و رعایت حقوق بشر کارتری در میان بازجوها شنیده می‌شد و از همان آغاز مخالفت‌ها و موافقت‌ها. نزدیکیهای غروب روزنامه را دادند. مدتی بود به بهانه عدم مراقبت از اموال زندان به ما روزنامه نمی‌دادند. از قرار سروان ادعا کرده بود روزنامه‌ها را بعد آنجا که مثلا سخنان شاهانه بوده پاره کرده‌اید! و امروز سه روزنامه را با هم دادند. بچه‌ها بطرف روزنامه‌ها هجوم بردند تا شاید از قضیه چیز بیشتری دستگیرشان شود. نگهبان از سوراخ در دقیقه به دقیقه یواشکی درون را می‌پایید. انگار

برگزاری بیست و هشتمین کنگره ح.ک.ا.ش. و مباحث آن و نتایج آن

بیست و هشتمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی بر اساس تاریخ تعیین شده، روز دوشنبه ۲ ژوئیه، با شرکت ۴۷۰۰ نماینده از سراسر کشور در کاخ کرملین آغاز بکار کرد. گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب مشتعل بر طراز بندی نتایج ۵ ساله پرسترویکا، برنامه و اساسنامه جدید و انتخاب ارگانهای رهبری حزب موضوعات در دستور این کنگره را تشکیل میدادند.

بحران حاد جامعه شوروی و وجود اختلافات عمیق در درون حزب که در دوره تدارک کنگره دامنه بیشتری پیدا کرد باین کنگره اهمیت ویژه‌ای هم در عرصه ملی و هم در صحنه جهانی میداد. حزب کمونیست اتحاد شوروی در آینده چگونه حزبی خواهد بود و چه نقشی در جامعه ایفا خواهد کرد؟ آیا وحدت حزبی با توجه به تضادهای درونی آن حفظ خواهد شد، اگر آری به چه قیمت و بر اساس کدام برنامه و اساسنامه؟ اگر نه، انشعاب از کدام جهت و با چه دامنه‌ای رخ خواهد نمود و در اینصورت چه تأثیراتی بر مقام و موقعیت حزب مترتب خواهد شد؟

اینها سؤالاتی بودند که بطور واقعی در اذهان عمومی مطرح بود.

برگزاری نخستین مرحله کنگره موسسان حزب کمونیست جمهوری روسیه در ۲۰ ژوئن سال جاری پیش درآمدی بود بر کنگره سراسری حزب (دومین مرحله این کنگره بعد از پایان یافتن کنگره بیست و هشت برگزار خواهد شد). تشکیل این حزب که یکسال بعد از مرگ لنین منحل شده بود - که اکنون بالغ بر نیمی از کمونیستهای شوروی را در بر میگیرد بسیار با اهمیت تلقی گردید. در کنگره موسسان اختلافات درونی بر سر مشی آینده حزب بسرعت آشکار گردید. در انتخاب ارگانهای رهبری "ایوان پولوزکوف" (۵۵ ساله) با ۱۳۹۶ رای در برابر "اولگ بویف" (از جناح گورباچف با ۱۲۵۱ رای) به دبیر اولی حزب انتخاب گردید. "ولادیمیر لیسنکو" از جناح

"التسین" نتوانست بیش از ۹۰ رای بدست آورد. خبرگزاری تاس اعلام کرد که "گفته میشود پولوزکوف یک محافظه‌کار است هر چند که او آنرا نفی میکند". پولوزکوف در سخنرانی خود در کنگره ضمن رد محافظه‌کاری و طرفداری از نوسازی آمادگی خود را برای همکاری با بوریس التسین (که رقیب وی در انتخابات صدر هیئت رئیسه شورای عالی جمهوری روسیه بود) و میخائیل گورباچف بر پایه‌ای سازنده و اصولی اعلام داشت. در عین حال وی دفتر سیاسی حزب را بخاطر "نداشتن طرحهای روشن" مسئول "بحران ایدئولوژیک" تلقی کرد و "بی‌ثباتی در اصول، تأخیر در اتخاذ تصمیمات مهم، عدم توانایی در رفع اشتباهات" و "سازشگری" آنرا در برابر "نیروهایی ضد سوسیالیست" محکوم کرد و تأکید نمود که "کمیته مرکزی اعتماد زیادی به دفتر سیاسی کرد".

طرفداران "پلاتفرم دموکراتیک" که مبین گرایش سوسیال - دموکراسی هستند، در کنگره خواهان تغییر نام حزب کمونیست به حزب سوسیال - دموکرات، خط بطلان کشیدن بر انقلاب

اکتبر، حذف کمونیسم از برنامه حزب، نفی خصلت طبقاتی حزب و تبدیل آن به یک حزب پارلمانتاریستی، انحلال ارگانهای حزبی در ارتش، حذف سانترالیسم دموکراتیک از اساسنامه و برسیست شناختن فراکسیونها در درون حزب بودند. اینان بعد از پایان اولین مرحله کنگره موسسان حزب کمونیست روسیه خواستار به تعویق افتادن تاریخ برگزاری کنگره بیست و هشتم بدت سه ماه شدند. بدنبال بحثهایی که پیرامون این موضوع در گرفت، "وادیم مدودف" عضو دفتر سیاسی و ایدئولوگ حزب اعلام کرد که در این باره از تمامی دبیران و اولیها و کمیته‌های منطقه‌ای احزاب جمهوری‌های شوروی نظرخواهی شد و اکثریت قاطع آنان خواهان برگزاری کنگره در تاریخ پیش‌بینی شده هستند اما با این وصف تصمیم نهایی را کمیته مرکزی حزب اتخاذ خواهد کرد. وی در ارتباط با پلاتفرمهای برنامه‌ای ارائه شده به کنگره یعنی "پلاتفرم دموکراتیک"، پلاتفرم مارکسیستی و پلاتفرم مصوبه کمیته مرکزی که بیانگر سه گرایش اصلی سیاسی - ایدئولوژیک در درون حزب می‌باشند، گفت کمیونیستی متشکل از نمایندگان این پلاتفرمها ایجاد شد و حاصل کار این کمیسیون سند برنامه‌ای و اساسنامه جدیدی است که در آخرین پلنوم کمیته مرکزی تصویب شده و در کنگره مورد بحث و تصمیم‌گیری قرار خواهند گرفت.

در مقدمه پلاتفرم برنامه‌ای جدید که تحت عنوان "بسوی سوسیالیسمی انسانی و دموکراتیک" توسط مدودف اعلام گردید جهت‌گیری پلاتفرم مصوبه کمیته مرکزی در ماه فوریه تأیید شده و حزب کمونیست اتحاد شوروی بمثابه حزبی با هدف سوسیالیستی و چشم‌انداز کمونیستی تعریف گردیده است. در این سند تأکید شده است که "تنها پرسترویکاست که با گسستن رشته‌های بیگانه با سوسیالیسم که جلوی پیشروی آنرا میگرفت، چرخشی تعیین‌کننده بسوی سیاست نوسازی و رهایی کشور آغاز کرد". همچنین در مورد جریانهای فکری مخالف در حزب و جامعه گفته شده: "جریان محافظه‌کار دکاتیک که نمایندگانش سیاست نوسازی را لطمه به پرنسیپهای سوسیالیسم تلقی میکنند، ستایشگر بازگشت به اتوریترایسم هستند. از سوی دیگر حرکتی که هدف سوسیالیستی را رد میکند بیش از پیش مطرح میشود. باین مجموعه سلطنت‌طلبان افراطی و حتی فاشیست‌ها نیز افزوده میشوند."

برنامه در مورد جنبشهای ملی توضیح میدهد که دامنه این جنبشها در جمهوریها گسترش یافته و "علاوه بر جریان دموکراتیک"، "نیروهایی شوونیست و ناسیونالیست" بیش از پیش در آن ظاهر شده و برای ایجاد درگیری بین ملیتها تلاش میکنند. درباره سوسیال - دموکراسی برنامه میگوید: "سوسیال - دموکراسی بدون گسست با اندیشه‌های سوسیالیسم و با حفظ پیوندش با تاملین‌های اجتماعی مردم، اغلب مشوق به عاریت گرفتن ساختارهای اجتماعی و اقتصادی مدرن کشورهای پیشرفته صنعتی است بی‌آنکه به

ویژگیهای تاریخی کشور توجه داشته باشند، و بسیاری از نمایندگان مارکسیسم را بمثابه پایه ایدئولوژیک خویش رد میکنند. حزب کمونیست اتحاد شوروی مخالف نیروهایست که خواهان سوق دادن جامعه به ستیز داخلی هستند. کنگره تأیید میکند که استراتژی مدرن جنبش در جهت جامعه‌های شکوفا و آزاد و تاکتیک خروج از بحران به ایجاد سیستم اجتماعی نوینی در چهارچوب مسیر سوسیالیستی منجر خواهند شد. حزب کمونیست اتحاد شوروی ضمن گسست از آنچه که با اندیشه‌های سوسیالیستی بیگانه است، نهنیلیسم و نفی آرمانهای انقلاب اکتبر مردم شوروی را نمی‌پذیرد."

برنامه، پیشنهادهای حزب برای هر قشر جامعه را بطور مشخص بیان کرده و تأکید میکند که خروج از بحران گذار به یک اقتصاد مبتنی بر "بازار تنظیم شده" را ایجاب میکند. در زمینه بین‌المللی سند برنامه بر بهبود فضای عمومی و ضرورت برقراری سیستم‌های امنیتی جهانی و منطقه‌ای تکیه میکند و از همکاری بشیوه‌ای نوین با کشورهای شرق جانب‌داری میکند. همچنین برنامه طرفدار "حذف انشعاب تاریخی در درون جنبش سوسیالیستی و رشد همکاری با احزاب کمونیست و کارگری، سوسیالیست، سوسیال دموکراتها و دموکراتهای ملی و کلیه جنبشهای مربوط به صلح، دموکراسی و پیشرفت اجتماعی" می‌باشد.

در رابطه با اساسنامه حزب، اختلافات بطور اساسی روی دو مساله یعنی سانترالیسم دموکراتیک و فراکسیونها متمرکز شد. هواداران "پلاتفرم دموکراتیک" خواستار رد سانترالیسم دموکراتیک و حق تشکیل فراکسیون در درون حزب بودند در حالی که گورباچف بارها اعلام کرده بود که پذیرش این خواستها بمعنای انحلال حزب و تبدیل آن بیک سازمان بی‌درو پیکر خواهد بود.

اساسنامه جدید مصوبه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بر سانترالیسم دموکراتیک تأکید کرده و تصمیمات اکثریت را "برای همگان لازم الاجرا می‌شود، اما اقلیت حق دفاع از مواضع خود را در تجمعات، کنفرانسها و کنگره‌ها و وسایل ارتباط جمعی حزبی حفظ کرده و میتواند گزارشات مورد نظر خود را ارائه دهد." در این سند حق ایجاد فراکسیون مردود اعلام گردیده و توضیح داده شده است که عدم پذیرش حق تشکیل فراکسیونها "حقوق کمونیستها را برای متحد شدن پیرامون پلاتفرمها در جریان مباحثات محدود نمیکند." این اساسنامه خواست طرفداران "پلاتفرم دموکراتیک" مبنی بر انحلال سازمانهای حزبی در ارگانهای نظامی را مورد تأیید قرار نمیدهد. برنامه جدید نیز باین نکته اشاره کرده و میگوید نادرست خواهد بود که اعضای نیروهای ارتش، کادرب و میلیس از حق عضویت در حزب محروم گردند و حضور سازمانهای حزبی در ساختار این ارگانها مجاز نباشد. در رابطه با شرایط عضویت در حزب دو طرح برای تصمیم‌گیری به کنگره ارائه داده شد که در یکی پذیرش عضویت با تصویب سازمان پایه قطعی شمرده میشود و در دیگری این امر به تأیید

ارگان بالاتر موکول میگردد.

در گزارش کمیته مرکزی به کنگره، میخائیل گورباچف دبیرکل حزب به دفاع از پرسترویکا در ۵ ساله‌ی گذشته پرداخت و توضیح داد که حزب و کشور از کنگره سال ۸۶ تاکنون در تمامی زمینه‌ها پیشرفتی انقلابی داشته است. وی گفت امروز ما در لحظه تعیین‌کننده‌ای قرار داریم. مسأله باین صورت مطرح است که یا جامعه‌ی شوروی تحولات عمیقی را که شروع کرده ادامه خواهد و این تضمینی است برای آینده‌ی شایسته دولت کثیرالملله اتحادشوروی و یا نیروهای مخالف پرسترویکا دست‌بالا را خواهند داشت و در آنصورت کشور و مردم روزگار تیره‌ای بخود خواهند دید. گورباچف تأکید کرد که تمامی مسائل اساسی باید در این کنگره روشن گردند و این مسائل را چنین فرمولبندی کرد: "چرخشی که در آوریل ۸۵ آغاز شد آیا درست بود؟ امروز ما از واژه "سوسیالیسم" چه معنایی مستفاد میکنیم؟ کدام پرنسیپها را ما در نظر داریم در زمینه‌ی سیاست داخلی و خارجی تصویب کنیم؟ سرنوشت کشور چه خواهد بود و چطور اتحاد دولتهای مستقل را بنا خواهیم کرد؟ در شرایط جدید چه جایگاهی به حزب داده میشود؟ چه تغییراتی در خود حزب از لحاظ سیاسی، ایدئولوژیک و سازمانی باید ایجاد گردد؟ برای نوسازی حزب کمونیست اتحادشوروی چه باید کرد تا حزب تشکیلات انقلابی زحمتکشان و برخوردار از اعتماد مردم باشد؟" او در ادامه گفت که ما بعد از ۱۹۸۵ تمام حقایق را بر مردم گفتیم و قاطعانه سیستم قبلی را محکوم کردیم. از قربانیان این سیستم اعاده حیثیت کردیم. کشور به تحولات انقلابی گام نهاد. در سیستم سیاسی تحولی رادیکال صورت گرفت. دموکراسی واقعی با انتخابات آزاد، پلورالیسم، احترام به حقوق بشر و حق حاکمیت واقعی مردم تحقق می‌یابد، از یک دولت فوق‌العاده متمرکز به یک دولت فدرال مبتنی بر تعیین سرنوشت خویش و اتحاد داوطلبانه خلقها عبور میکنیم، با این وجود، در این راه پدیده‌های منفی "افتشاش، عصبیت و نگاهش‌ها" که در جریان کنگره حزب کمونیست روسیه شاهد بودیم ایجاد گردیده‌اند.

گورباچف در گزارش خود از عملکرد ارگانهای رهبری حزب دفاع کرد بی آنکه مسئولیت‌های این ارگانها را در اشتباهات انجام شده نفی نماید. وی یادآور شد که برای درک صحیح حال می‌بایست در نظر داشت که پرسترویکا در جریان تحقق است. اتحادشوروی یک دوره انتقالی را از سر میگذارند که در آن سیستم قدیمی هنوز از بین نرفته و سیستم جدید ایجاد نگشته است. او سپس مخالفین پرسترویکا، نیروهای افراطی و طرفداران راه سرمایه‌داری که خود را پشت شعار "دفاع از منافع زحمتکشان" پنهان می‌کنند را مورد حمله قرار داد. در رابطه با بحران اقتصادی، گورباچف به ضرورت اتخاذ تدابیر مشخص در چهارچوب رفرمهای اقتصادی، رادیکالیزه کردن و تشدید اصلاحات اقتصادی تأکید کرد و در ادامه سخنان خود ضمن اشاره به نتایج مثبت سنگبری جدید اقتصادی، دولت ریشکوف را بخاطر آنکه نتوانست، فشارهای اعمال شده توسط شاخه‌های قدیمی ساختارهای

رهبری اقتصاد را که خواهان حفظ مواضع خویش هستند دفع کند مورد انتقاد قرارداد و لزوم ایجاد یک مدل اقتصادی جدید مبتنی بر تنوع اشکال مالکیت و بازار را یادآور شد و گفت در اینجا برای استثمار جایی وجود ندارد. ما نه بسوی سرمایه‌داری بلکه بسوی سوسیالیسمی واقعی حرکت میکنیم. در رابطه با سیاست کشاورزی، گورباچف ضمن اشاره به ضرورت تجدیدنظر کامل در سیاست ارضی گفت که جامعه باید برای کمک به روستا، تغییر روابط بین شهر و روستا و تضمین مبادله‌ی متعادل اولویت قائل شود. کمک مالی باید وسیع باشد اما این کمک موش نخواهد بود مگر اینکه دهقانان به صاحبان واقعی زمین تبدیل گردند. وی افزود "خصوصی کردن کامل" کالخورها و ساوخوزها محلی از اعراب ندارد. واحدهایی که خوب کار می‌کنند ادامه می‌یابند و بقیه باید بطور رادیکال تغییر کنند. بخش دیگری از سخنان گورباچف به مسأله ملی اختصاص داشت. وی در این رابطه به وخیمتر شدن اوضاع از کنگره ۲۷ باینسو اشاره کرد و گفت پرسترویکا و گلاسنوست شعور ملی را تحکیم کرد و خطاهای مربوط به توزیع نیروهای مولده، سیاست فرهنگی، رشد جمعیت، حفظ محیط زیست، اجتماعی، مذهبی... را آشکار کرد، روابط بین ملیتها با ایجاد درگیریها، کشته‌ها و آوارگان اشکال خشونت‌باری بخود گرفتند. این غیرقابل قبول است و تمام کشور نسبت بان نگران است. ایجاد تحول در "اتحاد" (U) جمهوریها نمیتواند فقط بمعنی گسترش حقوق جمهوریها و واحدهای خودمختار تلقی گردد، اتحاد واقعی دولتهای مستقل الزامی است. یک پیمان جدید در مورد "اتحاد" در دست بررسی است. این پیمان باید به تحول اساسی در دولت کثیرالملله منجر گردد.

دبیرکل حزب انتقادات علیه سیاست خارجی شوروی را رد کرد و تصریح نمود که با پرسترویکا و تفکر نوین سیاسی، چرخشی در روابط بین شوروی و آمریکا رویداد و تقابل و مسابقه تسلیحاتی به درک متقابل یکدیگر و در مواردی به همکاری متحول گشت. روابط با چین عادی شد. گورباچف در مورد حوادث اروپای شرقی گفت: "وقتی که با میگویند این بمعنی ورشکستگی سوسیالیسم است، من با سؤال دیگری پاسخ میگویم: کدام سوسیالیسم؟ سوسیالیسمی که در واقع چیزی جز یک نوع سیستم بوروکراتیک، اتوریترو استالینی نبود". میتوان راهی را که این کشورها در زمینه اقتصادی و اجتماعی درپیش گرفته‌اند مورد سؤال قرارداد. اتحاد شوروی قویا راهی را که آنها انتخاب کرده‌اند محترم می‌شمارد و سعی میکند روابط حسن‌همجواری را با آنها ایجاد نماید.

در رابطه با حزب گورباچف اعلام کرد که برای حزب، پرسترویکا انقلابیست که منطق انقلاب اکبر را دنبال میکند. سوسیالیسم یک جنبش واقعی و محصول خلاقیت زنده‌ی توده‌هاست. مفهوم پرسترویکا جنبش است. حزب کمونیست اتحادشوروی مخالف هرگونه دکاتیسیم بوده و دارای دیدگاه خلاق نسبت به تئوری و پراتیک سوسیالیسم است. حزب مورد انتقادات بجا و نابجای بسیاری قرارداد. پاره‌ای از قواعدش در خدمت سیستم اداری قرارداده که به سستی و

بی تفاوتی منجر گشته است. یک چیز را با اطمینان میتوان گفت و آن اینکه حزب نمیتواند از از مسئولیت خود در قبال سرنوشت پرسترویکا شانه خالی کند. حزب دارای هدف سوسیالیستی و چشم‌انداز کمونیستیست. حزب کمونیست اتحادشوروی مبین منافع طبقه کارگر، دهقانان و روشنفکران است. حزب نمیتواند نقش پیشاهنگی خود را داشته باشد مگر از طریق مبارزه‌اش برای منافع زحمتکشان. حزب باید بطور سیاسی نقش خود را بعنوان یک حزب در قدرت حفظ کند... حزب استقلال سندیکاها و کومسومول را رعایت خواهد کرد. اصل تمامیت حزب کاملاً قابل تلفیق با حداکثر خودمختاری احزاب کمونیست جمهوریهای فدرال است. هرگونه انشعاب، نظیر مورد جمهوریهای بالت، مذموم شمرده می‌شود. اساس اینست که هیچ حزبی بالای سر دیگر احزاب قرار نگیرد. حزب کمونیست باید نظیر سایر جریانات در محل‌های کار دارای تشکیلات باشد. گورباچف در پایان سخنان خود ضمن رد سانترالیسم بوروکراتیک بر سانترالیزم دموکراتیک تأکید ورزید و افزود که تبدیل حزب به یک گلوب منتفیست. اساسنامه باید دموکراسی درونی را تضمین نماید. فراکسیونها غیرقابل قبول‌اند اما اقلیت باید امکان دفاع از نقطه نظرات خویش را در حزب داشته باشد.

بعد از گزارش کمیته مرکزی که توسط گورباچف قرائت شد، اعضای دفتر سیاسی گزارش فعالیت‌های خود را به کنگره ارائه دادند که پیرامون آنها و بین دیدگاهها و مواضع مختلف بحث شدیدی درگرفت. از جمله لیگچف در بخشی از سخنان خود ضمن اشاره به گذار به اقتصاد بازار گفت که دلایلی که در جهت مالکیت خصوصی ارائه میشود چندان قانع‌کننده نیست. وی افزود که این امر برای او نه "تاکتیکی" بلکه "استراتژیک" است. لیگچف در دنباله سخنان خود تصریح کرد که "پرنسیب طبقاتی" در شکل‌گیری شوراهای رها شده است و به جنبش کارگری و دهقانی کم‌بها داده میشود. وی بعد از تأکید بر اینکه حزب مارکسیست - لنینیست باقی خواهد ماند اعلام کرد که: "من آلترناتیو دیگری در برابر پرسترویکا که هدفش بکارگیری حداکثر ظرفیت سوسیالیسم است نمی‌بینم". "بدون حزب، امیدی به پرسترویکا نیست. موضع صادقانه و سازش‌ناپذیر من در جهت سوسیالیسم واقعی و در رابطه با مقام و نقش حزب، برای من باین قیمت تمام شده که در مرکز مبارزه سیاسی قرار گرفته و محافظه‌کار و حتی ضد پرسترویکا نامیده شوم. من خود را نه محافظه‌کار میدانم و نه رادیکال. من فقط واقع‌بین هستم. رادیکالیسم بی‌مایه و چرخشهای بی‌حساب برای چندانی در پنج‌ساله پرسترویکا نداشته است. من امیدوارم که رفرم به شیوه‌ای پیکره بدون تعجیل اما با قاطعیت و مرحله‌بمرحله باجرا درآید".

در کنگره بوریس التشین صدر شورای عالی جمهوری روسیه در نطق خود بحدت حزب کمونیست شوروی را مورد حمله قرار داد. وی اعلام کرد که "ما موفق به خنثی کردن نیروهای محافظه‌کار در درون حزب نشده‌ایم. خیلی گفته شد که ما در یک قایق قرار داریم و در یک طرف با بقیه در صفحه ۱۷

نگاهی به جنبش کارگری کره جنوبی

آن در اذهان مردم را بزداید. رویداد مه ۱۹۸۰ کوانگ-جو به صورت یک مسئله حل نشده و یک زخم التیام نیافته باقی مانده است. برگزاری یادبود این رویداد و قربانیان آن، هر سال، فرصت جدیدی برای سازماندهی حرکات اعتراضی توده‌های مردم است.

در ماهه ۱۹۸۷ حرکات اعتراضی تازه‌ای روی داد و به تدریج شهرها و مناطق کوانگونی را دربر گرفت. رژیم نظامی حاکم سالها از "تجدیدنظر" در قانون اساسی موجود حرف می‌زد ولی عملاً هیچ تغییری در نظام سیاسی صورت نمی‌گرفت. در ۱۰ ژوئن همان سال که ژنرال "چون دو هوان" رئیس رژیم حاکم، ژنرال دیگری یعنی روتائه‌وو را به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری و جانشین خود تعیین کرده، بیش از پیش معلوم شد که رژیم قصد هیچ تغییر واقعی را در سر ندارد. در فردای این روز تظاهرات اعتراضی دانشجویان و کارگران جوان و بخشی از افسار متوسط جامعه اوج و دانته‌ای تازه‌ای یافت. اعتصابات، تظاهرات و راهپیمایی‌های وسیع در سراسر تابستان و پاییز سال ۱۹۸۷ ادامه پیدا کرد.

در برابر موج فزاینده حرکت‌های توده‌ای و کارگری و در هراس از رادیکالیزه شدن هرچه بیشتر آنها، رژیم نظامی ناگزیر به عقب نشینی شد. در ۲۹ ژوئن نامزد ریاست جمهوری و رئیس حزب حاکم "عدالت و دموکراسی" اعلام داشت که بخشی از خواست‌های مردم و اپوزیسیون را پذیرفته و براین مبنا، قانون اساسی را "اصلاح" و انتخابات مستقیم ریاست جمهوری را برگزار و آزادی‌های سیاسی را تأمین خواهد کرد.

انتخابات ریاست جمهوری در دسامبر ۱۹۸۷ برگزار و به واسطه اعمال نفوذ

رژیم و سیستم انتخاباتی جاری

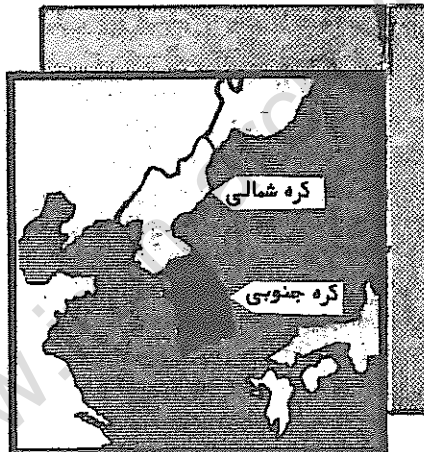
از یکسو و تشتت در میان احزاب متشکل اپوزیسیون از سوی دیگر، کاندیدای حزب حاکم یعنی روتائه‌وو انتخاب گردید. اما در انتخابات پارلمان که در سال بعد انجام شد، سه حزب اپوزیسیون اکثریت کرسی‌ها را بدست آوردند. دولت جدید، طی دوسال گذشته تلاش کرده است که در جهت فاصله گرفتن از سلف خویش و کسب مشروعیت، برخی از چهره‌های قدیمی و عده‌ای از ژنرال‌ها را از صحنه سیاسی کنار بگذارد، پاره‌ای از اصلاحات سیاسی را در چارچوب حفظ موجودیت و تکیه‌گاه‌های اساسی رژیم، اجرا نماید، و با احزاب عمده اپوزیسیون که غالباً تحت رهبری لیبرال‌ها و "میان‌روها" هستند به توافق دست یابد. به همین منظور، در ترمیم کابینه‌ای که در اواخر ۱۹۸۸

توسط روتائه‌وو صورت گرفت، ترکیب دولت به نفع رژیم و سیستم انتخاباتی جاری از یکسو و تشتت در میان احزاب متشکل اپوزیسیون از سوی دیگر، کاندیدای حزب حاکم یعنی روتائه‌وو انتخاب گردید. اما در انتخابات پارلمان که در سال بعد انجام شد، سه حزب اپوزیسیون اکثریت کرسی‌ها را بدست آوردند. دولت جدید، طی دوسال گذشته تلاش کرده است که در جهت فاصله گرفتن از سلف خویش و کسب مشروعیت، برخی از چهره‌های قدیمی و عده‌ای از ژنرال‌ها را از صحنه سیاسی کنار بگذارد، پاره‌ای از اصلاحات سیاسی را در چارچوب حفظ موجودیت و تکیه‌گاه‌های اساسی رژیم، اجرا نماید، و با احزاب عمده اپوزیسیون که غالباً تحت رهبری لیبرال‌ها و "میان‌روها" هستند به توافق دست یابد. به همین منظور، در ترمیم کابینه‌ای که در اواخر ۱۹۸۸ توسط روتائه‌وو صورت گرفت، ترکیب دولت به نفع تکنوکرات‌های جوان تغییر یافته و عناصری از حزب "وحدت دموکراتیک" نیز وارد کابینه شدند. در ژانویه سال جاری، به پیشنهاد رئیس جمهوری رژیم، حزب حاکم و دو حزب اپوزیسیون در همدیگر ادغام شدند و حزب جدید "دموکراتیک لیبرال" را (به تقلید از حزب "لیبرال دموکرات" ژاپن) تشکیل دادند. تغییر و تحولات اخیر، با وجود ادامه اختلافات و رقابت‌های گروهی در درون حزب جدید حاکم، تلاش‌های سردمداران رژیم را برای ایجاد هماهنگی و تقاضم درونی در میان افسار حاکم و در مقابل جنبش انقلابی مردم، منعکس می‌سازد.

در همین حال، تحولات فوق تداوم و تکمیل روندی است که از سال ۱۹۸۰ و با روی کار آمدن ژنرال چون دو هوان آغاز گردیده است. تا آن موقع، بطور عمده ژنرال‌ها بودند که (در لباس نظامی یا شخصی) به نمایندگی از جانب انحصارات بین‌المللی، امپریالیسم آمریکا و سرمایه‌داران وابسته داخلی حکومت را اداره می‌کردند. از آن پس، و در پی گسترش حرکت‌های توده‌ای در داخل،

در دهین سالگرد سرکوب خونین قیام "کوانگ-جو"، کره جنوبی در ماهه گذشته بار دیگر شاهد تظاهرات گسترده‌ای از سوی دانشجویان، کارگران و توده‌های مردم بود. در اغلب شهرهای بزرگ این کشور راهپیمایی و میتینگ‌های وسیعی در یادبود قربانیان فاجعه کوانگ-جو برپا گردید. در شهر یک میلیون نفری کوانگ-جو، بیش از صد هزار نفر در تظاهرات روز جمعه ۱۸ مه شرکت جست بودند که در روزهای پایانی هفته نیز ادامه داشت. دهها هزار نفر از دانشجویان، از سراسر کشور، برای حضور در این تظاهرات و اعلام همبستگی با مردم شهر، به آنجا رفته بودند. در سومین روز تظاهرات، با مداخله نیروهای پلیس، درگیری‌های شدیدی بوقوع پیوست که ساعتها ادامه یافت. محاکمه و مجازات عاملان اصلی کشتار کوانگ-جو از خواست‌های اصلی تظاهرکنندگان بود. آنها همچنین خواستار استعفا "روتائه‌وو" رئیس جمهور رژیم کره جنوبی و خروج سربازان آمریکایی از این کشور بودند. تظاهرکنندگان شعار می‌دادند: "عامل واقعی کشتار کوانگ-جو، امریکاست. با برانداختن "روتائه‌وو" می‌توانیم به وحدت (با کره شمالی) برسیم".

ماهه گذشته، همچنین، شاهد اعتراضات و اعتصابات وسیع کارگری در مناطق مختلف کره جنوبی بود. اعتصاب عمومی در اول ماهه بیش از ۵۰ واحد صنعتی بزرگ را دربر گرفت. صدها هزار نفر از کارگران، در اعتراض به سرکوب مبارزات کارگری در کارخانه‌های کشتی‌سازی "هیوندای" دست به اعتصاب زدند. از جمله ۲۰ هزار نفر از کارگران اتومبیل‌سازی "هیوندای" و ۴۰ هزار نفر از کارکنان مجتمع صنعتی "ماسان-چانگون"، به عنوان همبستگی با کارگران کشتی‌سازی، اعتصاب نمودند. این اعتصابات و حرکت‌های کارگری نیز با مداخله و تهاجم نیروهای سرکوبگر رژیم روبرو گشتند.



جنبش کارگری و جنبش دانشجویی دو محور اصلی مبارزات دموکراتیک، سیاسی و صنفی توده‌های مردم کره جنوبی را در سالهای گذشته تشکیل می‌دهند. این دو جنبش، در پی یکدیگر و با در کنار همدیگر، یک سلسله مبارزات گسترده را طی سالهای اخیر دامن زده و به پیش برده‌اند که نقش بسیار مهمی در تحولات سیاسی و اجتماعی کره جنوبی ایفا کرده‌اند. طبقه کارگر کره جنوبی، پس از تحمل سالهای متادای مشقت و سرکوب کم سابقه و در جریان مبارزات خود انگیخته و پراکنده‌ی طولانی و توأم با فداکاری‌های بیشمار، درس‌های سختی فرا گرفته و امروز می‌رود که نقش عمده خود را در صحنه سیاسی و اقتصادی تثبیت کند و جایگاه شایسته خود را در پیشبرد مبارزات انقلابی کسب نماید.

پیش از پرداختن به جنبش کارگری در کره جنوبی، و برای درک بهتر روند تکامل آن در دوره اخیر، مروری بر تحولات عمده سیاسی در سالهای گذشته ضروری بنظر می‌رسد.

تحولات سیاسی سالهای اخیر

خیزش توده‌های مردم در ماهه ۱۹۸۰ در کوانگ-جو و برخی مناطق دیگر نقطه عطفی در روند مبارزات انقلابی کره جنوبی محسوب می‌شود. در پی قریب بیست سال تسلط مطلق نظامیان با حمایت آشکار آمریکا، براین کشور، هنگامی که دعواهای درونی دارودسته حاکم شدت یافته و بحران اقتصادی نیز تشدید گردیده بود، دانشجویان، کارگران، جوانان و توده‌های زحمتکش که از رنج ستم و اختناق به جان آمده بودند به خیابانها ریخته و فریاد آزادی و عدالت سر دادند.

قیام توده‌ها به طرز وحشیانه‌ای سرکوب شد. نیروهای ویژه نظامی و چترپازان بر سر مردم بی‌سلاح ریخته و به کشتار هولناکی دست یازیدند: حداقل ۵۰۰ نفر کشته و بیش از ۱۵۰۰ نفر مجروح برجای نهادند. هزاران نفر دستگیر و زندانی شدند. برپایه اسنادی که اخیراً انتشار یافته، در سالهای ۸۱-۱۹۸۰ دهها هزار نفر از معترضین و مبارزان تحت عنوان "مجرمین"، به منظور "تزکیه و بازآموزی" به اردوگاه‌های کار اجباری که زیر نظر ارتش اداره می‌شد، اعزام گردیدند. صدها نفر از اینها، در این بازداشتگاه‌ها جان خود را از دست دادند.

به رغم همه اقدامات سرکوبگرانه رژیم حاکم نتوانست خاطره این قیام و تاثیر

متوسط شهری در سال ۱۹۸۷ آغاز شد، طبقه کارگر از بخش عمده‌ای از رهبران پیشرو و آزموده‌ی خود محروم و فاقد تجربه کافی تشکل و سازماندهی مبارزاتی بود.

تنها تشکل‌های علنی موجود در کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی پیش از ۱۹۸۷، "انجمن"های کارگری بودند که کاملاً تحت کنترل کارفرمایان و پلیس رژیم و مجری خواسته‌های آنان بودند. با آغاز و اوجگیری جنبش، بتدریج و با زحمات و مشکلات فراوان، هسته‌های اولیه تشکل‌های مستقل و آزاد کارگران شکل گرفتند.

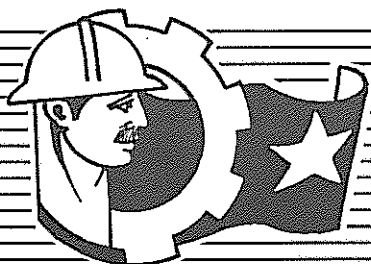
در ژوئن همان سال، نخستین اعلامیه‌های صادره از سوی "کمیته‌های کارگری مبارزه برای دموکراسی" در زمینه‌های: افزایش دستمزدها، لغو سیستم "شناسنامه‌های کار"، تدوین و اجرای طبقه‌بندی مشاغل، حق ایجاد تشکل‌های آزاد سراسری، تغییر قوانین کار، آزادی زندانیان سیاسی، تصویب یک قانون اساسی دربردارنده حقوق کارگران و... در کارخانه‌ها و محلات پخش گردید. یک‌ماه بعد، توزیع "روزنامه‌ها" و نشریات دیگر مخصوص خواستها و مسائل کارگران در مناطق و محلات گوناگون رواج یافت و... اما غالب این فعالیت‌ها به صورت خودجوش و یا با سازماندهی ابتدایی بود. هرچند که این حرکات و اقدامات با استقبال وسیع توده‌های کارگران و زحمتکشان روبرو می‌شد اما فقدان هدایت سازمان‌یافته و متمرکز، مخصوصاً در مقابل ارگانهای رژیم، کارفرمایان و اپوزیسیون متزلزل که از قدرت مانور و تبلیغات گسترده‌ای برخوردار بودند، ضعف جدی این جنبش بود. کارگران در جریان عمل و مبارزه علنی و گسترده، تدریجاً شیوه‌های آن را می‌آموختند.

اعتصابات گسترده، تحمّن و اشغال کارخانه‌ها، و یا بستن واحدها بوسیله کارفرمایان، عرصه‌های اصلی دیگری از مبارزه رویاروی و تجربه‌آموزی و تشکلیابی کارگران در نیمه‌دوم سال ۸۷ و سالهای بعد بود. تا آن هنگام، هرگونه اعتصاب در واحدهای تولیدی ممنوع بوده و شدیداً سرکوب می‌گردید. این قانون ضدکارگری و ضددموکراتیک، عملاً و در نتیجه گسترش و تداوم اعتصابات کارگری لغو گردید، هر چند که امروز نیز، رژیم حاکم، در موارد متعددی اقدام به محاصره واحدهای اعتصابی و دخالت مسلحانه پلیس ضدشورش کرده و یا اعتصابگران را دستگیر می‌نماید.

در خلال سال ۱۹۸۷، در واحدها و رشته‌های مختلف تولیدی، بیش از ۱۵۰۰ سندیکا و اتحادیه جدید تشکیل گردیدند. در چندسال اخیر نیز مرتباً بر تعداد آنها افزوده شده است. همه اینها هنوز سندیکاهای واقعا مستقل و دموکراتیک نیستند زیرا که در موارد بسیاری، اعمال نفوذ کارفرماها و مدیران و یا ارگانهای دولتی مانع از انتخاب نمایندگان واقعی کارگران می‌شود و یا در برخی موارد رهبران سندیکا به بهانه‌های گوناگون و از جمله "تخلّف" از قانون کار از کار اخراج و یا بازداشت می‌شوند. اما تلاش کارگران برای ایجاد و بازسازی تشکل‌های خویش و برای پیوستن این تشکل‌های پراکنده به همدیگر، به رغم مشکلات فوق، ادامه دارد و نخستین پایه‌های یک تشکل سراسری در حال ایجاد است.

هنگاری و همبستگی متقابل میان جنبش کارگری و جنبش دانشجویی کره جنوبی که از اهداف مشترک مبارزه آنها در راه آزادی، عدالت اجتماعی و استقلال ملی (بویژه مسئله برچیدن پایگاههای نظامی آمریکا و خروج ۴۰ هزار سرباز آمریکایی مستقر در این کشور) سرچشمه می‌گیرد، از سال ۱۹۸۷ به بعد وارد مرحله جدیدی گردیده و در جریان مبارزات عملی، در راهپیمایی‌ها، تظاهرات و اعتصابات جاری نیز بیش از پیش تقویت می‌گردد. علاوه بر این، اشتغال به کار و یا استقرار گروهی از دانشجویان مبارز و انقلابی در کارخانه‌ها نیز به رشد آگاهی و پیشبرد مبارزات کارگران کمک می‌رساند.

سرمایه‌داران و انحصارات بزرگ کره جنوبی که تا سالیان متبادی روند تغییرات قیمت کالاها و نرخ ارزها تنها نگرانی آنها بود و از کسب سودهای کُرّاف و بیسابقه کاملاً مطمئن بودند، اکنون ناگزیرند در برابر این واقعیت مسلم قرار بگیرند که طبقه کارگر کره جنوبی به حقوق و نیروی قدرتمند خویش آگاه گردیده و در کار سازماندهی خود برای مبارزه در راه احقاق حقوق و رهایی خویش است.



رشد اقتدار و نفوذ سرمایه‌داران بزرگ داخلی و ملاحظات بین‌المللی، بتدریج اهرمهای اصلی قدرت سیاسی و اجرایی نیز به دست خود این سرمایه‌داران منتقل گردیده و می‌گردد. ده گروه یا کنسرسیوم بزرگ صنعتی - بازرگانی - مالی (به زبان خود گره‌ای: "شاگه‌بول‌ها") که بر ساختار اقتصادی این کشور مسلط بوده و روزبروز هم سهم بیشتری در تولید و توزیع و صادرات کشور به‌چنگ می‌آورند، هم‌اکنون روند تصاحب مستقیم و کامل اقتدار سیاسی را نیز تکمیل می‌نمایند.

رشد و گسترش جنبش کارگری

جنبش مطالباتی کارگران در سالهای اخیر، به‌طور عمده، سه مسئله را دربرمی‌گیرد: افزایش دستمزدها، بهبود شرایط کار، حق تشکل آزاد و مستقل بررسی وضعیت کار و زندگی کارگران کره جنوبی قبل از هر چیز بیانگر این حقیقت دردناک است که کسانی که بیشترین و اساسی‌ترین نقش را در رشد چشمگیر تولید و اقتصاد کشور بردوش داشته‌اند، از کمترین سهم، حتی در قیاس با کشورهای مشابه، برخوردار بوده‌اند.

برپایه ارقام رسمی، متوسط دستمزد ماهانه کارگر در سال ۱۹۸۷ حدود ۲۲۵ دلار بوده درحالی که نصف کارگران کمتر از ۱۸۵ دلار در ماه مزد می‌گرفتند و حقوق زنان کارگر نیز بین ۱۲۰ تا ۱۶۰ دلار بود. در بخش صنعت، مبلغ دستمزد ساعتی بطور متوسط بالغ بر ۱۵۵ دلار بوده در صورتی که همین مبلغ در کشور سنگاپور ۲۳۴ دلار بوده است. در صنایع فولاد، به عنوان مثال، هزینه نیروی کار برای تولید یک تن فلز فقط ۲۵ دلار است درحالی که هزینه مشابه در ژاپن به ۱۳۲ دلار و در آمریکا به ۱۶۴ دلار بالغ می‌گردد. متوسط مزد و حقوق پرداختی به نیروی کار در صنایع اتومبیل‌سازی در کره جنوبی ۳ دلار برای هر ساعت، در ژاپن ۱۸ دلار و در آمریکا ۲۴ دلار است. تا سال ۱۹۸۸ در این کشور هیچ قانونی در مورد تعیین سطح حداقل دستمزد وجود نداشت، و از آن موقع، در نتیجه فشار مطالبات کارگری و افکار عمومی، دولت ناگزیر به اعلام حداقل دستمزد (۱۳ دلار در ماه) گردید. اما این حداقل نیز اغلب کارگران واحدهای کوچک و متوسط (مخصوصاً کارگاه‌های بانفدگی و دوزندگی) را که حدود ۳۰ درصد نیروی کار را تشکیل می‌دهند، عملاً دربرنمی‌گیرند. هر چند که سطح دستمزدها طی مبارزات دوسه‌سال گذشته تا حدودی بالا رفته است، اما هنوز تا حد استاندارد کشورهای مشابه نیز فاصله زیادی دارد.

بر طبق آمارهای "سازمان بین‌المللی کار" مدت ساعات کار هفتگی کارگران کره جنوبی، بیشترین میزان در سراسر جهان و بالغ بر ۵۴٫۳ ساعت است (همین رقم در کشور تایوان ۴۷٫۴ ساعت است). در بسیاری از کارگاه‌های کوچک و متوسط، روزانه کار ۱۱ ساعته و فقط ۳ روز تعطیل در ماه، رواج دارد. اضافه‌کاری در تعداد زیادی از واحدهای بزرگ و کوچک صنعتی اجباری است؛ هم به علت تحمیل کارفرمایان که در صورت امتناع کارگر، او را اخراج می‌کنند و هم به دلیل سطح پایین دستمزدها، که برای تأمین حداقل معیشت اضافه‌کاری را اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. تا همین اواخر، در بسیاری از واحدهای تولیدی بزرگ، از جمله در کارخانه‌های گروه صنعتی "هیوندای"، علاوه بر ساعات کار روزانه، کارگران باید نیمساعت زودتر در محل کار برای انجام "مراسم صبحگاهی" حاضر می‌شدند تا به رجزخوانی‌ها و تهدیدات سرپرستان کارگاهها گوش دهند و یا به ورزش دسته‌جمعی بپردازند.

در فاصله ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ میزان بارآوری تولید در حد کم سابقه‌ای - یعنی بیش از ۱۵۰ درصد - بالا رفت درحالی که در این فاصله رشد دستمزدها فقط ۴۰ درصد بوده است. مقایسه این دو رقم، شاخص بارز دیگری را از شدت استثمار کارگران در این کشور نشان داده و معلوم می‌دارد که پایه اصلی آن باصطلاح معجزه اقتصادی کره جنوبی در کجا نهفته است. نیروی کار ارزان و سیستم کنترل و تولید سربازخانه‌ای اساس "مدل" کره جنوبی را تشکیل می‌دهد. حتی سازیرشدن سرمایه‌گذاری‌ها و وامهای انحصارات ژاپنی و آمریکایی و سایرین به این کشور طی دو دهه گذشته نیز، عمدتاً بخاطر بهره‌گیری از این شرایط "ایده‌آل" بوده است.

سرکوب شدید نیز پایه‌های استثمار شدید طی سالیان گذشته در کره جنوبی به‌پیش برده شده است. حرکات اعتراضی کارگران، مثل جنبش کوانگ‌جو، با تهاجم و سرکوب وحشیانه رژیم روبرو می‌شد. اخراج، حبس، بازداشتگاه نظامی، شکنجه و کشتار شیوه‌های رایج رژیم نظامی در برابر اعتراضات و اعتصابات کارگران بود. تنها در سال ۱۹۸۶، به گزارش مراجع بین‌المللی، ۱۶۰ نفر از کارگران به "جرم" فعالیت‌های سندیکایی زندانی شدند و این تنها بخش کوچکی از کارگرانی بود که به جرم "تخلّفات" گوناگون صنفی یا سیاسی در بازداشت به سر می‌بردند. بدین ترتیب، هنگامی که جنبش آزادیخواهانه سراسری با مشارکت کارگران دانشجویان و اقشار وسیعی از توده‌های زحمتکش و

ستون
آزاد

همپای واقعیت یا بر بال خیال

مستلزم جمع همواره متمرکزی در یک نقطه می باشد و اختصاص نیروی رها شده به مسائل مربوط به تقویت رابطه با داخل رفته رفته کانال تغذیه هت از داخل کشور باز شده و می توان امیدوار بود در چشم انداز دورتر منبع اصلی تغذیه تحریریه نیروهایمان در ایران باشند. به عبارت دیگر اگر حجم اصلی ترین کار کمیته مرکزی در اروپا یعنی انتشار ارگان به یک سوم تقلیل یابد دیگر وظیفه و علتی در اروپا وجود نخواهد داشت که پرداختن به آن مانع حرکت و پرداختن به وظایف مربوط به داخل گردد. و زمینه ای فراهم خواهد شد که ما برای اولین بار در عمل همانطور که سالهاست در مصوباتمان اعلام می کنیم الویت اصلی و بتبع آن نیروی عمده سازمان را به تقویت رابطه با داخل کشور اختصاص بدهیم. از سوی دیگر نیروئی که اکنون هر ماهه درگیر مجموعه کارهای فنی انتشار ارگان است، می تواند زمان باقی مانده را به تامین مالی اختصاص دهد.

علاوه بر این انتشار ارگان در پیروید سه ماهه، رساندن منظم تر نشریه به داخل با رعایت ضوابط امنیتی بالاتر (حجم محدودتر و پیروید طولانی تر ارسال) ممکن گشته، بهین نسبت قدرت مانور پلیس دشمن جهت ضربه از این راه کاهش می یابد.

در ادامه می گوئیم ضمن طرح نظر مخالفین این پیشنهاد، مساله را بیشتر بشکافیم:

رفقایی ممکن است بگویند: پذیرش این پیشنهاد به حیثیت و اعتبار سازمان لطمه می زند و رفقای سازمان فدائیان خلق جدید خواهند گفت: بدون ما قادر به انتشار ماهانه ارگان نبودند!

در پاسخ به این استدلال می توان نگاهی به گذشته و بررسی میزان اعتبار "فدائی انداخت" "فدائی" بطور منظم ماهانه منتشر میشده، لیکن چون مجموعه مطالب آن حامل تبلیغ سیاسی روشن و همه جانبه در یک دوره نسبتا طولانی نبود، تنها اعتباری نیافرید بلکه موجبات پراکندگی و آشفتنی اذهان را فراهم کرد. بیاد بیوریم برخورد سیاسی رهبری سابق سازمان فدائیان خلق را که تا دو سال پیش در چارچوب سیاست "ثقل انقلابیون کمونیست" حاضر بود هر بهائی را برای نزدیکی به راه کارگر بپردازد و هر سفسطه ای برای توجیه دوری از اکثریت بتراند. و امروز... صدوهشتاد درجه در جهت عکس آن دستوپا میزند و رفقای دیروز نیز در طیف دیکتاتورهای عالم اند که بسادگی نمی توان با آنان اتحاد عمل کرد! و اینهمه آیا اعتباری جدی برای یک نشریه بیار می آورد؟

باید توجه داشت که اینهمه راست و چپ زدنها جدا از اینک نشانگر ضعف مجموعه رهبری ما در آن زمان می بود، بر بستر سستی ارتباط ما با ایران و نداشتن یک منشی مشخص میدان عمل بیشتری می یافت. ادعاهای کنده کننده هوار کشیدن، در شرایط بی ریشگی و بدون ارتباط فعال با جامعه

انتشار، مخاطبین، زمان متوسط رساندن ارگان به تشکیلات داخل و منبع اصلی تغذیه ارگان، ما را یاری می دهد. به نظر ما مخاطبین ارگان مرکزی سازمان، نیروهای جنبش انقلابی میهنان می باشند و مقدم بر همه ارگان باید راهنمای عمل نیروهای سازمان در داخل کشور در راستای سازماندهی این جنبش باشد. لیکن واقعیت اینست که رابطه ما با داخل ضعیف بوده و لذا از جانب رفقا تغذیه نمی شویم. از اینرو مطالب ارگان از شادابی و سرزندگی برخوردار نبوده، کیفیت پائینی ارائه می دهد. در حال حاضر، منبع اصلی تغذیه ارگان سازمان ما و اغلب قریب به اتفاق دیگر سازمانهای سیاسی خارج کشور، مطبوعات رژیم و نشریات خارجی است. روشن است چنین ارگانی نمی تواند به هدف خود دست یابد و مخاطبین خود را بیابد. و چنین است که می گوئیم راه ارتقاء کیفیت ارگان، داشتن پیوند تنگاتنگ با عرصه اصلی ما یعنی ایران است. نظرات و ایده های مطرح شده در ارگان بعنوان راهنمای عمل تشکیلات داخل، می بایست در برخورد با مسائل و مشکلات واقعی جنبش توده ای صیقل یافته و تجارب این سازمانگران جنبش توده ای در اختیار هیات تحریریه و ارگانهای رهبری قرار گیرد تا بتواند زبان نشریه برای مردم آشناتر و ایده های طرح شده عینی تر گردند. در حال حاضر، پیروید رساندن ارگان به نیروهای داخل در بهترین حالت به چند ماه یکبار و در حالتی نامساعد تا یکسال نیز میرسد. اگر این پیروید را بطور متوسط هر ماه یکبار فرض کنیم، عملا زمانی ارگان به مخاطبین اصلی میرسد که در برخورد با مسائل روز جامعه اصلا مطلبی ندارد. اگر چه خنده دار است اما واقعیت است که رفقایمان در ایران برای دریافت چنین محتوایی باید ریسک کنند. با مجموعه ابزارهایی که فعلا در اختیار ما برای رساندن ارگان قرار دارد ما هر بار دیرتر یا به زبانی ۶۰٪ در این عرصه نقدا کسری داریم، و این از نکات برجسته حاصل کار رهبری گذشته ما می باشد که باید تغییر کند. این امر موجب آن است که تراکم کاری فشرده و سنگین در ارتباطات مرکز ما عمل کند که خارج از اراده ما باعث پائین آوردن کیفیت کار ارسال و نقض اصولیتهای امنیتی در این عرصه بسیار حساس میگردد.

با توجه به آنچه در بالا آمد پیشنهاد میکنیم انتشار ارگان در پیروید زمانی هر سه ماه یکبار و با کیفیتی بهتر صورت گیرد. زیرا: اول طولانی شدن فاصله انتشار به هیات تحریریه فرصت میدهد با اتکا به اخبار بیشتری از داخل و یا هر گوشه دنیا که برای او فرستاده میشود و با انجام کار گروهی درون تحریریه که مستلزم بحث، بررسی و کار جمعی روی این مواد خام می باشد، کیفیتی بهتر از کار فردی اعضای تحریریه روی مطبوعات رژیم و یا ترجمه نشریات خارجی ارائه دهد.

ثانیا، با آزاد شدن تعداد رفقای بیشتری در سطح رهبری از مساله انتشار ماهانه ارگان که

در پی انشعاب اخیر که موجب جدائی تقریباً نیمی از نیروهای سازمان در اروپا گردید، ما موظفیم دوباره توانائیهای خود را که محدودتر شده، ارزیابی و متناسب با آن برنامه ریزی نماییم. در این ارزیابی، فاکتور مهم توجه به مسائل ایران و صرف انرژی عمده سازمان در این راستا که از موارد عمده اختلاف ما با رفقای انشعابی بود، جایگاه ویژه دارد که پایبند بودن بدان، الزاما بمعنای گاستن دابنه فعالیت در عرصه های در خارج کشور به نفع توجه بیشتر به داخل کشور است. این الزام، آنجا که پای عدد و رقم در میان است، خیلی روشن و مشخص است. عرصه مالی را مثال می آوریم: اگر قبل از انشعاب بودجه سازمان کسری چشمگیر نداشت، بلافاصله پس از انشعاب کسری ۵۰٪ بودجه را شاهدیم. زیرا از یکسو ارگانهای هزینه بر یعنی تشکیلات داخل و نهادهای وابسته بدان تقریباً بطور کامل با سازمان باقی مانده اند و از سوی دیگر تشکیلات خارج که تنها منبع تامین بودجه سازمان بوده، نصف شده است. برای حل این مشکل دوراه پیش روی ماست که اولی گاستن از بار وظایفی است که مستلزم صرف هزینه هستند (تقریباً همه وظایف مربوط به داخل کشور) تا بدان حد که بودجه اجازه می دهد. و دومی افزایش بودجه معادل ۱۰۰٪ بودجه فعلی به طرق ممکن، و یا در نهایت تلفیقی از ایندو، این تناسب منحصر به عرصه مالی نبوده در عرصه های دیگر با تفاوتی صادق است.

بنابراین ما با ارزیابی بر پایه واقعیتان به بازنگری اقدام می نمایم و یابرای حفظ ظاهر امور، لجوجانه به آب و آتش می زنیم. و بدینسان از عمق و کیفیت کارها و وظایفمان می گاهیم. رقابت و چشم و همچشمی با نیروهای جدا شده از سازمان، مدام پاسخ جستن یا دادن به اتهاماتی که با گشاده دستی نثار سازمان می نمایند، مقایسه طول و عرض صفهای تظاهراتان در خارج و اعلامیه های دو یا چند امضاء و...، همگی در چهارچوب انتخاب دوم و حفظ ظاهر امور است.

رفقای جدا شده معتقدند عرصه عمل اصلیشان "اول کار مطبوعاتی و دوم شکل دادن اختلافها در خارج کشور است." در مقابل اگر ما معتقدیم که عرصه اصلی عمل تقویت رابطه با داخل کشور است و خارج کشور محل تامین نیازهای عرصه اصلی و مقدم بر همه تامین مالی آن و سپس دیگر وظایف موجود و ممکن در خارج کشور است، محک موفقیتان همانا میزان تاثیرگذاری در ایجاد تحول در وضعیت تشکیلاتان در داخل و تغذیه مداوم از این راه می باشد. در خارج کشور نیز میزان موفقیتان در مرحله فعلی مقدماتا با میزان تامین مالی گره می خورد.

با چنین درکی، چگونگی ارتقاء کیفیت ارگان مرکزی و معیار تعیین پیروید انتشار آن، سوالی است که اذهان را به خود جلب می کند. برای یافتن پاسخ، بررسی مجدد هدف

خودمان و لذا عمل نکردنهای متناوب، بالاجبار واداران می‌سازد هر کهنه برگ بر خاک فتابه نقدا سبزی را بر تارک خشکیده درختان بچسبانیم تا لااقل امروز به فردا تظاهر به شادابی و سرزندگی کنیم.

مقایسه‌ای دیگر در مورد آینده دو جریان (سازمان فدائیان خلق جدید و ما) در بیان منظوریان کک خواهد کرد، یکی از رفقای جدا شده اخیرامی گفت که قصد دارند نشریه خود را هر دو هفته یکبار و در قطع بزرگ منتشر کنند. بنظر ما در چارچوب اعتقادات آن رفقا و اصلی‌ترین وظایف عملی جلو رویشان (گار مطبوعاتی و...) این تصمیم، درست و هسو با وظیفه اصلی آن رفقا است، ولی اگر ما قصد داشته باشیم اختلافات نظریان با آن رفقا را به عرصه عمل نیز تعمیم بدهیم، با توجه به مجموعه امکانات و الویت‌هایمان در شرایط فعلی، همین تصمیم درست برای آنها، در مورد ما خطائی جدی و مهلک است.

رفقا! یا این اختلاف اصلی ما با آنها در مورد پرداختن مستقیم به مسائل نیروهایمان در ایران از سطح گفتار به عرصه عمل نیز تعمیم می‌یابد و بتبع آن در تصمیمات و سیاستهای مشخص و قابل قیاس منعکس خواهد شد و یا در سطح گفتار باقی می‌ماند و به ابتذال کشیده خواهد شد.

و باعث بی‌اعتباری بیشتر مجموعه جنبش چپ خواهد گشت و سرنوشت این انشعاب نیز همانند اغلب موارد قبلی انشعابات درون نیروهای چپ، تنها و تنها گسترش تعداد پست‌های کمیته مرکزی خواهد شد. آیا کسری ۶۰٪ در رساندن ارگان بدست مخاطبین اصلی‌اش کافی نیست تا ما را وادار به قدم برداشتن همپای واقعیت‌هایمان بکند؟ بزرگنمایی و کتفه‌کوشی تا کتون هیچ حاصلی جز ضرر برای ما نداشته است. بگذار اعتبار ما پیش تمام کسانی که معیارشان صحبت‌های بدون مالیات است، از بین برود ولی با برداشتن قدمهای کوچک اما جدی، امید را در دل کسانی که بار اصلی جنبش را بر دوش دارند زنده نگه داریم، ما موظف نیستیم به هر انتهایی از طریق نشریه پاسخ بگوئیم اما موظفیم ادعای پرداختن مستقیم به مسائل نیروهایمان در ایران را به عرصه عمل تعمیم دهیم و آنرا در سطح گفتار باقی نگذاریم.

بعضی از رفقای توانمند چنین استدلال کنند که: انتشار سه ماهه یکبار ارگان، موجب نمی‌گردد که به تقویت رابطه با ایران و تغذیه از آن طریق بپردازیم، بلکه فقط انتشار ارگان را محدودتر کرده‌ایم.

هر چند چنین احتمالی در شرایط خارج از کشور و رکود عمومی تا حدودی واقعی است، اما پاسخگوی مساله نیست.

رفقا! اگر انجام مجموعه وظایف در خارج از کشور وظیفه پاسخگویی مستقیم به نیازهای جنبش مردمی واقعا موجود در ایران را در بر ندارد و عمدتاً نقش دلخوشکنک نیروهای تبعیدی جنبش در اروپا را ایفا می‌نماید، بهتر نیست این یک بام و دو هوا را رها کرده، آنچه در خارج کشور علیه رژیم از دست‌ان برمی‌آید انجام داده و توقعاتمان را همسان نیروهای راست جنبش پائین بیاوریم؟ هر انسان واقعبینی که چند سال در تبعید خارج از کشور گذرانده باشد، بخوبی میداند که چپ و راست بودن در خارج، بدون پیوند با

مبارزه هر چند بطئی در داخل، دستاوردی جز دعواهای خسته‌کننده روشنفکران که از چشم‌اندازی برخوردار نیست و به مرور زمان به ابتذال کشیده می‌شود ندارد. بنابراین اگر انتشار ماهانه ارگان وسیله‌ای است برای اینکه از شنیدن خبر دردناک واقعیت وجودیمان فرار کنیم، بهتر است نباشد، تا اگر جدی هستیم زمان را برای تغییر این واقعیت از دست ندهیم.

برخی از رفقا ممکن است بگویند: مخاطبین ارگان عملا نیروهای خارج کشور است و طولانی کردن فاصله انتشار ارگان میان سازمان و خوانندگان در خارج ایجاد خلاء می‌نماید.

بسیار خوب رفقا، اگر مخاطبین ارگان نیروهای خارج کشورند پس فشار به تحریریه برای اختصاص صفحات بیشتر ویژه مطالب مربوط به مبارزه در داخل - وظیفه‌ای که از انجام آن ناتوان است - برای چیست؟

چه ضرورتی دارد فشار بیشتر بر ارتباطات برای ارسال ارگان به داخل و تحمل خطرات آن؟

بهرتر است هر پدیده را با نام واقعی خودش بشناسیم، مادر مورد ارگانی برای داخل توضیح دادیم به چه دلایلی در حال حاضر ظرفیت ما بیش از سه ماه یکبار نیست. در مورد نشریه خارج کشور اگر توانائی داریم انتشار آن هیچ مانعی ندارد. نشریه خارج کشور، مخاطبینش نیروهای خارج است، به نیازهای آنان پاسخ می‌دهد و از آنان تغذیه می‌کند. دست آخر هم از زاویه نگرش ما نسبت به چگونگی اختصاص نیرو به اولویت‌های مصوب، انتشار چنین نشریه‌ای از وظایف اصلی کمیته مرکزی نبوده، بلکه در واس وظایف کمیته خارج از کشور قرار می‌گیرد و لذا باز هم آزاد شدن کمیته مرکزی برای پرداختن به وظیفه سنگین و دشوار تقویت رابطه با داخل حاصل می‌گردد.

و بالاخره رفقائی می‌توانند بگویند: انتشار سه ماهه یکبار ارگان موجب ضعف در پاسخگویی به نیازهای جنبش و ارائه یک راه روشن می‌گردد.

در برابر این استدلال می‌پرسیم: رفقا این ارگان نقدا موجود است چه حد راهنمای تک تک ما در داخل و خارج در انجام وظایفمان می‌باشد؟ اشتباه نکنید رفقا! پیشنهاد مادر رابطه با ارگانی است که منبع اصلی تغذیه آن همانند دیگر نشریات خارج کشور، مطبوعات رژیم و نشریات خارجی است و نه آن ارگان راهبری که با سلسله اعصاب گسترده درون جامعه تغذیه می‌گردد، داده‌ها را جمع‌بندی میکند و بدینوسیله رهنمود ارائه می‌نماید، ما نیز به سهم خود از ابراز واقعیت‌ها در میکشیم، اما پنهان کردن آن جز گول زدن خود نتیجه دیگری ندارد.

تکرار مکرر و بی‌سمت و سوسی مطالب کلیشه‌ای که زبانش نیز قالبی است چه دردی از دردهای جدی ما را درمان خواهد کرد؟ اگر خوشبینانه به میزان اعتبار ارگان نه حتی در خارج از جمع بسته خود، بلکه در درون خود نیز نظری بیفکنیم برای اغلب ما روشن است که طی یکی دو سال گذشته حداقل ۵۰٪ نیروهای خودمان "فدائی" را دقیق و کامل نمی‌خواندند. و برای ما باید روشن باشد که رساندن "اتحادگار" به این حد از بی‌اعتباری نه گاری مشکل و نه زمانی طولانی می‌خواهد. بنظر ما چند ماه تداوم گار به این شکل کافی خواهد بود.

تازه رفقا فرض کنیم طبق استدلال شاه، مطالب

بقیه برگزاری بیست و هشتمین کنفرانس ۰۰۰ ریگادها قرار داریم. کنفرانس بیست و هشتم حزب نمیتواند درباره آینده‌ی پرسترویکا تصمیم بگیرد بلکه فقط میتواند درباره آینده حزب تصمیم بگیرد. "التسین افزود که باید گذاشت هر کمونیست در رابطه با پلاتفرمهای مختلف تصمیم‌گیری کند. او پیشنهاد کرد که نام حزب به حزب سوسیالیسم دموکراتیک تغییر کند، و در سخنان خود تاکید کرد که در این لحظه تصویب اساسنامه و ارائه یک برنامه زودرس خواهد بود و کنفرانس باید به رای دادن به یک بیانیه عمومی درباره تحول حزب و انتخاب یک رهبری که قادر به تدارک یک کنفرانس جدید در عرض ششماه تا یکسال باشد اکتفا کند. حزب باید بطور قطع از فونکسیونهای دولتی رها گردد و با این هدف باید تشکیلات خود را در ارتش، وزارت کشور و کا، گ، ب منحل نماید. التسین در پایان سخنان خود نتیجه‌گیری کرد که برای حزب جز یک آلترناتیو بیشتر وجود ندارد؛ باقی‌ماندن بصورت یک حزب بوروکراتیک - و این مرگ حزب خواهد بود - یا نوسازی خود در چهارچوب اتحاد نیروهای دموکراتیک.



دنباله این مطلب راجع به مصوبات و نتایج انتخابات ارگانهای رهبری ج، ک، ا، ش در کنفرانس ۲۸ - که در هنگام آماده‌شدن نشریه برای چاپ هنوز ادامه دارد - در شماره بعدی "اتحادگار" خواهد آمد.

ارگان گار آبی لازم جهت پاسخگویی به نیازهای جنبش توده‌ای را دارد، ولی ما قادر به رساندن به موقع آن به ایران نیستیم و به گفته رفقای داخل "رهنمود مربوط به شروع سال تحصیلی جدید حوالی عید یا خرداد سال بعد یعنی وقت امتحانات آخر سال بدستان می‌رسد." پاسخ ما در اینباره ساده است، هر زمان قادر بودیم ماهانه به داخل برسایم، نشریه را ماهانه منتشر خواهیم کرد و در حال حاضر و مقتدما به حل مساله جدی ارسال از اینسو و دریافت از طرف مقابل بپردازیم.

برای هر تغییر جدید و خلاف مسیر معمول جسارتی لازم است که در شرایط رکود و در خارج از کشور بسیار دشوارتر بنظر می‌رسد، ولی اگر ما نتوانیم در مقابله با بحران همه جانبه جنبش چپ، با اراده آگاهانه یکی دو گام به عقب برداریم و در نتیجه روی سکوی محکمتری قرار بگیریم، موج‌های قوی بحران هر روز ما را به عقب پرتاب می‌کند. در شرایط بحرانی امروز، انجام کارهای کوچک ولی مطمئن و باثبات که امید می‌آفریند هزار بار به طرحهای خیالی و بزرگ و ظاهرا آراسته، ترجیح دارد.

سه تن از اعضای سازمان

زیر نویس

مانویسندگان این مطلب، در گذشته همواره مخالف سفسطه‌بافی برای توجیه دوری از اتحاد عمل با سازمان اکثریت بوده‌ایم، اخیرا "گار" ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در شماره ۵۷ به این نان به نرخ روز خوردن متحدین بی‌ثبات جدید اشاره کرده است.



گفتگویی با پرویز قلیچ خانی درباره جام جهانی، ورزش و سیاست

سوال- رفیق پرویز، برگزاری جام جهانی فوتبال، فرصتی شد تا با شما به گفتگو بنشینیم، بازیهای این دوره با پیروزیها و شکستهای غیرمترقبه - پیروزی گامرون بر آرژانتین و رومانی - بسیار بحث برانگیز شده است، شما بعنوان فردی باصلاحیت و صاحب نظر، این دوره از بازیها را چگونه می بینید؟

جواب- خوشحالم که با شما به گفتگو می نشینم، واقعیت این است که جام جهانی در این ۴۰ ساله که از عمرش میگذرد، همیشه با شکستی‌هایی همراه بوده است، این شکستی‌های غیرمترقبه، هنگامی که یکی از کشورهای افریقایی و آسیایی عامل آن بوده اند، بیشتر به چشم می خورد، چرا که غربی‌ها با درکی که غالباً از آسیا و افریقا دارند توقع و انتظاری دیگرگونه دارند، و زمانی که با واقعیت‌ها و استعداد های این دو قاره، در هر زمینه‌ای خصوصاً فرهنگی و ورزشی برخورد میکنند، آنرا بعنوان یک رویداد فراتر از غیرمترقبه و شگفت‌انگیز مطرح میکنند. افریقا نشان داده است که از سطح فوتبال خوبی برخوردار میباشد و در این زمینه چیزی از تیم‌های اروپایی کم ندارد، نه فقط گامرون، بلکه تیم‌های دیگر افریقایی در دوره‌های قبل، از کیفیت خوبی برخوردار بوده اند، با شناخت نسبتاً کمی که من از فوتبال افریقا دارم، می‌شد چنین انتظاری را داشت، ولی با این حال من هم از پیروزی گامرون بر تیم آرژانتین، قهرمان دوره پیش جام جهانی و نیز رومانی شکست زده شدم، اما نه آنگونه، و نه با درکی که غربی‌ها با فوتبال آسیا و افریقا و نیز برخی از تیم‌های امریکای لاتین، برخورد میکنند.

در این دوره از مسابقات بیشتر تیم‌ها از قدرت و کیفیت یکسانی برخوردار هستند خصوصاً ایتالیا، برزیل، آلمان غربی، هلند، شوروی و انگلیس، اما حق این نبود که برزیل و هلند و شوروی به یک چهارم نرسند، بویژه شوروی که تیم خوبی داشت اما متأسفانه بد بازی کرده، عجیب اینکه تلافی دو بازی بسیار بدشان را هم بر سر گامرون در آوردند، به نظر من در این دوره شانس ایتالیا برای قهرمانی بدلیل بازی خوب و برخورداری از تاشاچیان فراوان بسیار زیاد بود و قلباً دوست داشتم که گامرون با ایتالیافینالیست باشند.

س- از تیم فوتبال ایران در این بازیها خبری نبود، چرا؟ اکنون فوتبال ایران در چه وضعیتی است؟

ج- فوتبال ایران نیز هم چون تمام مسائل دیگر، بر اثر مبتلا شدن به آفت ندانم کاری و بلاهت مسئولین مملکتی بیمار و ضعیف‌تر از هر دوره‌ای شده است، اگر سوء مدیریت‌ها و ندانم‌کاری‌ها و بلاهت‌ها نبوده و اگر به فوتبالیست‌ها حداقل توجه لازم می‌شد، فوتبال ایران می‌بایست یکی از تیم‌های شرکت کننده از آسیا باشد، چرا که همیشه حرفی برای زدن داشته است، در هر دوره‌ای که اندک توجهی به فوتبال شده است، حتی با نیت

انحرافی و سودطلبانه - مثل دوره رژیم شاه - فوتبال ما این توانایی و استعداد را داشته است که نه تنها شانزده سال قهرمان آسیا شود، بلکه با شرکت خود در جام جهانی آرژانتین و ارائه بازیهای خوب، خود را در سطح جهانی هم مطرح سازد و تیم‌های سرشناس و معروف جهانی خواهان جذب بسیاری از فوتبالیست‌های ما بودند، اما متأسفانه ندانم کاری‌های این رژیم آزادی‌گش، پیشرفت فوتبال ایران را در نیمه راه متوقف کرد، تیم ایران برای شرکت در جام جهانی ایتالیا، در دوره مقدماتی با تایلند و بنگلادش و چین هم‌گروه بود که پس از پیروزی بر تایلند و بنگلادش، در برابر چین قرار گرفت، در چین تیم ایران دو بر صفر باخت و در ایران سه برد و پیروزی رسید، ولی چین با احتساب امتیازات در مجموع بازی‌ها، به مرحله بعدی راه یافت که سرانجام امارات متحده عربی و کره جنوبی از آسیا راهی ایتالیا شدند، تیم ایران حتی در شرایط کنونی، اگر ابلهان حاکم بگذارند، برتر از تیم‌های امارات و کره جنوبی است.

س- به نظر شما دلیل استقبال شدید مردم از مسابقات فوتبال چیست؟ آیا این استقبال بمعنای روی آوردن هر چه وسیع‌تر مردم به ورزش است؟ یا در نقش تاشاچای از آن لذت می‌برند؟

ج- فوتبال ورزش و سرگرمی ارزان قیمتی است، اکثر بازیکنان جهان با یک توپ پلاستیکی و قطعه‌ای زمین پر خاک و گلخ فوتبال را شروع کرده اند، همین امر، و اینکه ورزشی دسته‌جمعی نیز هست، در توده‌ای کردن این ورزش نقش مهمی ایفاء کرده اند، بچه‌های محلات فقربان جهان، وقتی بچه‌های محله‌های قدیمی خود را در اوج شهرت و محبوبیت و ثروت می‌بینند، شاید بیشتر به سوی این ورزش کشیده میشوند، شهرت و ثروت در دوسه دهه‌ی گذشته نقش نسبتاً مهمی در کشیده شدن جوانان به سوی ورزش فوتبال داشته است، تاشاچای هم بیش از هر چیز بدلیل دسته‌جمعی بودن این بازی و نیز آشنائی خودش باین ورزش سهل الوصول، و لذت بخش بودن آن، بیشتر از هر ورزش دیگری بسوی آن کشیده می‌شود.

واقعیت این است که هیچ رشته‌ی ورزشی‌ای به اندازه‌ی فوتبال مورد استقبال مردم جهان قرار نگرفته است، اما این کشش احساسی و سرگرم کننده مورد سوءاستفاده سرمایه‌داران بزرگ و سیاست‌بازان و گار چاق‌کن‌های سرمایه‌داری قرار گرفته و به انحاء مختلف روحیه تاشاچیان را از جمله با توسل به ناسیونالیسم‌گور دگرگون کرده است، تبدیل ورزش فوتبال و فوتبالیست‌ها به چیزی شبیه کالا، ره آورد سیاست‌بازان و سودجویان سرمایه‌داری است، در واقع سعی میشود ذهنیت تاشاچیان و فوتبالیست‌ها به جای اینکه به سمت اهداف انسانی و تعالی فرهنگی انسان بویژه در زمینه صلح دوستی و دوستی بین ملت‌ها هدایت شود، در جهت خلاف آن هدایت

گردد، البته در این میان موارد استثنایی و تلاش‌هایی انسانی، هرچند کوچک، وجود دارد که می‌باید ارزش آنها شناخته شود و بر آنها تأکید گردد، آنچه "خولیت" گاپیتان سیاه پوست تیم ملی هلند و یکی از بهترین بازیکنان جهان، در رابطه با دفاع از صلح و دفاع از آزادی "ماندلا" انجام داده است، از آن نمونه‌های پرارزشی است که تجلی سیای انسانی و فرهنگی واقعی ورزش و ورزشکار میباشد.

س- استادیوم‌های ورزشی در مسابقات فوتبال در چند سال اخیر بکرات به صحنه مبارزه علیه رژیم اسلامی تبدیل شده است، چرا؟ ویژگی مسابقات فوتبال در چیست؟

ج- تاشاچیان فوتبال در ایران از اقشار مختلف جامعه، بویژه از میان مردم متوسط و کارگران و زحمتکشان می‌باشند، نوجوانان و جوانان پرشور و پرانرژی نیز بخش بزرگی را شامل میشود، این جمع بزرگ و آماده انفجار، که اختناق و ستگری رژیم و فقر و فلاکت گامی صبرش را لبریز کرده، خود را در استادیوم ورزشی، در جمعی کثیرتر و تقریباً همدرد می‌یابد، یک خطای داور و یا مسئولین ویا یک بازیکن، بهانه و جرقه‌ای خواهد شد برای انفجار این انبار باروت، که مانوسه‌هایی از آن را در سالهای اخیر و حتی در دوره رژیم شاه به شکل‌ها و مضامین مختلف دیده‌ایم، این امر هم فقط مختص جامعه‌ی ما نیست، در امریکای لاتین نیز بویژه در شیلی و آرژانتین شاهد رویدادهای مشابه بوده‌ایم.

س- شما بعنوان ورزشکاری برجسته و پرسابقه، اثرات دوری از وطن را بر روحیه خود چگونه می‌بینید؟ اصولاً این دوری بر روحیات ورزشکارانه شما تأثیر داشته است؟

ج- تلاش من در تبعید و مهاجرت بر این بوده و هست تا خصائل مثبت فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ی خودمان را حفظ کنم و در عین حال از ویژگی‌های مثبت فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ی اروپایی بیاموزم، این امر را در سیاست هم مورد توجه و نظر قرار داده‌ام، به نظر من، بخشی از هم‌میهنان تبعیدی و مهاجر اینگونه برخورد نمی‌کنند، و یا تلاش چشمگیری در این جهت ندارند، در این زمینه حتی می‌توان گفت که چنین تلاشهایی در میان تبعیدیان و مهاجرین روبه تضعیف شدن دارد، یا غرق فرهنگ و اخلاقیات این سو می‌شوند و یا دست از خشک‌مغزی برنیدارند که بیماری اولی در میان ما شایع‌تر شده است، این امر را به خوبی می‌توان در سیاست دید، جمعی "سوسیال لیبرال" که غرق شرایط کنونی شده‌اند و زیر پوشش "نواندیشی" به سستی نگران کننده کشیده میشوند (که امیدوارم چنین نشود) و بخشی دیگر که انگار آب از آب تگان نخورده، دست از خشک‌مغزی‌هایشان برنمی‌دارند، در کنار این دو بلوک انحرافی، بلوک نظری سیاسی و تشکیلاتی و اخلاقی کمونیستی و کارگری در حال شکل‌گیری بقیه در صفحه ۲۲

کنفرانس مطبوعاتی در سالگرد
ترور دکتر قاسملو و همراهان

عدالت باید اجرا گردد

بزرگیان هنوز در سفارت ایران مخفی بوده باشد، از وزارت دادگستری و وزارت امور خارجه درخواست شد که اقدام لازم را انجام دهند ولی آنها هیچ اقدامی نکردند. با توجه به این که مخفی کردن فردی که تحت تعقیب قضائی است در یک سفارتخانه، نقض مقررات و کنوانسیون‌های بین‌المللی (که ایران هم آنها را امضا کرده) است، از دولت اتریش خواسته شد که از طریق دادگاه بین‌المللی لاهه اقدام کند، اما بازهم امتناع نمود... بطور خلاصه، قصد دولت اتریش این بوده و هست - و همه چیز حاکی از آنست - که می‌خواهد از هرگونه مسئله سیاسی با ایران پرهیز کند.

در ادامه کنفرانس مطبوعاتی، خانم هلن قاسملو سخنانی درباره‌ی پیگیری مرتب این قضیه طی یکسال گذشته و اشکال تراشی‌های مکرر مقامات اتریشی در زمینه‌ی اعلام حقیقت و اجرای عدالت، بیان داشت. وی گفت که پس از گذشت یکسال از قتل دکتر قاسملو و همراهان، هنوز دستگاه دادگستری اتریش مدعی است که مدارک کافی برای معرفی و محاکمه مجرمان واقعی "ندارد". تنها کاری که اتریش انجام داده صدور حکم دستگیری ۳ نفر مأموران ایرانی بوده است آنهم زمانی که آنها در فرشته بودند. ما از دولت اتریش می‌خواهیم این قضیه را روشن و به افکار عمومی اعلام کند و علیه دولت ایران به دادگاه لاهه شکایت نماید، ولی از انجام این کار امتناع می‌کند.

خانم هلن قاسملو در قسمت دیگری در اظهارات خویش گفت دولت ایران مایل است که این ماجرا به فراموشی سپرده شود و روابط خود را با غرب توسعه دهد. امیدهای آن چندان هم بی‌پایه نیست؛ رفتار دولت اتریش در این قضیه تنها می‌تواند به تشویق رژیم ایران منتهی شود. دولت اتریش مدعی است هنگام حق برخورداری از اجرای عدالت را دارند، اما در این مورد چنین نیست و این تظاهر و ریاکاری این دولت را آشکار می‌کند. وی افزود که من مدت یکسال است از دولت‌های اروپای غربی می‌خواهم که به روشن شدن حقیقت این ماجرا کمک کنند ولی فقط توانسته‌ام گوشه کوچکی از پرده روی این ماجرا کنار بزنم. دولت اتریش به خاطر مصلحت رژیم خویش، حقیقت را پرده‌پوشی می‌کند و دولت‌های اروپای غربی که از مبارزه با تروریسم بین‌المللی حرف می‌زنند در این مورد هیچ اقدامی انجام نمی‌دهند.

در بخش پایانی این کنفرانس، به سؤالات حاضران درباره این مسئله پاسخ داده شد. از جمله گفته شد که دکتر سعید، دبیرکل حزب دموکرات کردستان ایران، از مقامات دولت اتریش خواسته است که به آن کشور مسافرت کرده و ضمن ملاقات با آنها، یک کنفرانس مطبوعاتی در آنجا برگزار نماید. اما مقامات اتریشی پاسخ داده‌اند که سفر خود را تا پاییز آینده به تأخیر بیندازید زیرا که اکنون کسی نمی‌تواند با شما ملاقات کند و ما هم نمی‌توانیم مراقبت از جان شما را به عهده بگیریم (۱). همچنین از طرف آقای ژاکوبی اعلام شد که جامعه‌های حقوق بشر در کشورهای اروپایی، بطور همزمان، تلاش کرده و از طریق دولت‌های خودشان به دولت اتریش فشار خواهند آورد که در این اقدامات لازم را برای اجرای عدالت انجام دهد.

یافته‌های جدید تحقیقات قضائی و کارشناسی‌های دولت اتریش در اجرای عدالت، صحبت کرد. وی در بخشی از سخنان خود گفت که در پایان نوامبر ۸۹ (۴ ماه پس از ترور) در پی تحقیقات قضائی و برپایه گزارش‌های متخصصین فنی امور جنائی، دادگاه اتریشی حکم جلب سه نفر "دیپلمات" یا نماینده رسمی دولت جمهوری اسلامی به نام‌های محمدجعفر صحرارودی (نام دیگر او: رحیمی)، حاجی مصطفوی (احودی یا لاجوردی...) و امیرمنصور بزرگیان را صادر کرد، با وجود آن که از قبل نیز ظن شدیدی نسبت به مشارکت اینها در ترور وجود داشت و درحالی که آنها خاک اتریش را ترک کرده بودند...

آقای ویدینگر گفت که دادستان عمومی و دادگاه اتریشی می‌گویند که اطلاعات کافی برای صدور سریعتر حکم نداشته‌اند، در صورتی که پلیس می‌گوید همه اطلاعات بدست آمده را به دادگاه ارائه کرده بوده است. دولت اتریش، ۴ ماه در پشت بهانه‌ی "کمبود اطلاعات" قایم شده و منتظر گزارش متخصصان مانده است درحالی که از قبل هم شواهد کافی موجود و حداقل معلوم بوده است که اظهارات صحرارودی به پلیس دروغ بوده است. حتی پس از صدور حکم جلب، وقتی که احتمال می‌رفت که



طی برنامه‌ای که برای بزرگداشت سالگرد ترور دکتر قاسملو و همراهان ترتیب یافته بود، علاوه بر کنفرانس مطبوعاتی، روز ۲۴ مهر گروهی از هم‌میثانان و برخی از شخصیت‌های خارجی و اعضای سازمان‌های دعوت‌کننده در برابر سفارت رژیم ایران و سفارت دولت اتریش در پاریس گرد آمده و ضمن اعتراضی به ترور و کشتار رژیم اسلامی، خواستار اجرای هرچه سریعتر عدالت و مجازات عاملان ترور شدند. روز ۲۴ تیرماه هم مراسمی بر سر مزار دکتر قاسملو و کاک عبداللّه در "پارک آزادی" برگزار گردید. همچنین گروهی از شخصیت‌های سیاسی، فرهنگی و علمی ایرانی و خارجی طی نامه سرشناسه‌ای خواستار اعلام حقیقت و اجرای عدالت در این مورد ترور دکتر قاسملو و همراهان گردیدند.

در کنفرانس مطبوعاتی، به مناسبت سالگرد ترور دکتر قاسملو و همراهان، که در ۱۹ تیر (۱۳۰۷) در پاریس برگزار گردید، گفته شد که با گذشت یکسال از این ترور ناجوانمردانه و با معلوم شدن عاملان آن که مأموران رسمی رژیم جمهوری اسلامی بوده‌اند، هیچ اقدام مشخصی برای اجرای عدالت انجام نگرفته است. برعکس، دولت اتریش، عملاً در جهت لاپوشانی و بایگانی کردن این قضیه حرکت می‌نماید. دکتر عبدالرحمن قاسملو، کاک عبداللّه قادری آذر و دکتر فاضل رسول در ۲۲ تیر (۱۳۰۷) سال گذشته، هنگام مذاکره پیرامون مسئله صلح در کردستان با نمایندگان رژیم در اتریش، طی یک توطئه بیشمارانه از سوی مأموران حکومت اسلامی به قتل رسیدند.

در این کنفرانس مطبوعاتی که به دعوت حزب دموکرات کردستان ایران، سازمان "پزشکان جهان"، سازمان "کنکهای پزشکی بین‌المللی"، فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر، جامعه‌ی حقوق بشر (فرانسه) "کمیته برای حقیقت‌یابی درباره ترور عبدالرحمان قاسملو" و انستیتوکرد برگزار گردیده بود، گروهی از خبرنگاران ایرانی و خارجی و نمایندگان سازمان‌های سیاسی و دموکراتیک شرکت داشتند.

در آغاز کنفرانس، آقای دانیل ژاکوبی، رئیس فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر، سخنانی پیرامون برگزاری این کنفرانس و اقدامات سازمان‌های دعوت‌کننده برای بزرگداشت سالگرد ترور دکتر قاسملو و یاران و پیگیری پرونده‌ی قتل آنان، بیان کرد. سپس کاک صادق شرافکندی (دکتر سعید)، دبیرکل حزب دموکرات کردستان ایران، درباره وضعیت کردستان و مبارزات خلق کرد و حزب دموکرات پس از ترور دکتر قاسملو، سخن گفت.

دکتر سعید در ابتدای گفتار خویش به تأثیرات ترور دکتر قاسملو بر خلق کرد اشاره نمود و از آن به عنوان یک ضایعه بزرگ یاد کرد. وی گفت که رژیم جمهوری اسلامی نیز با توجه به نقش حزب در کردستان و موقعیت دکتر قاسملو در آن بوده که توطئه ترور را ریخته و به مرحله اجرا درآورده است.

دکتر سعید، در قسمت دیگری از سخنان خود، ضمن یادآوری تاریخ ۴۶ ساله‌ی حیات و مبارزه حزب، اظهار داشت که کار و نقش عمده‌ی دکتر قاسملو که شاید کمتر به آن توجه شده است، سازماندهی حزب و تأمین استحکام و پایداری آن بوده است. ترور او، اهمیت کار او را نشان داد.

وی گفت که طی یکسال گذشته، فعالیت سیاسی و مبارزه حزب دموکرات ادامه یافته است. پیام پیشمرکه‌های ما اینست؛ دکتر قاسملو و عبدالله قادری کشته شده‌اند ولی حزب و مبارزه زنده است. ما اکنون مسئله‌ای در داخل حزب نداریم. درحال حاضر نیروهای ما در شمال و جنوب کردستان هستند و در ارتباط با مردم قرار دارند، و این تماس با مردم، نشانه‌ای از حمایت مردم است.

دکتر سعید سخنان خویش را با این عبارت به پایان رساند که جای دکتر قاسملو در میان ما خالی است و خالی خواهد ماند، ولی حزب به راه خود ادامه خواهد داد.

سپس آقای مانفرد ویدینگر، یکی از وکلای اتریشی که پرونده‌ی این ترور را تعقیب می‌کند، راجع به

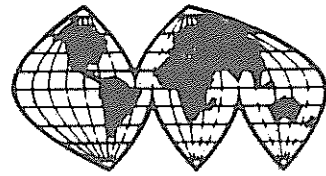
بلغارستان، پیروزی حزب سوسیالیست

در روزهای ۱۰ و ۱۷ ژوئن، با برگزاری انتخابات آزاد در بلغارستان مبارزه‌ی احزاب سیاسی بر سر ترکیب ۴۰۰ کرسی مجلس ملی به سرانجام قطعی رسید و حزب سوسیالیست بلغارستان (حزب کمونیست سابق) با کسب ۴۰۰ کرسی نمایندگی طی انتخابات دو مرحله‌ای به اکثریت مطلق آرای مردم دست یافت. اتحادیه نیروهای دموکراتیک، جنبش حقوق و آزادیها (حزب اقلیت ترک)، حزب دهقانی (مؤلف سابق حزب کمونیست بلغارستان) و... بمقامهای دوم و سوم و چهارم... رسیدند. پیروزی غیرمنتظره حزب سوسیالیست بلغارستان از فردای برگزاری نخستین مرحله‌ی انتخابات خشم نیروهای اپوزیسیون را برانگیخت. اپوزیسیون با براه انداختن تظاهرات و میتینگ تحت شعار "مرگ بر کمونیسم" انتخابات را تقلبی خواند و خواستار باطل شدن نتایج انتخابات شد اما این تلاشها زمانیکه نظر هیئت ناظران بین‌المللی داور بر دموکراتیک و معتبر بودن انتخابات اعلام شد، خنثی گردیدند. در چهاردهمین کنگره حزب که در ژانویه ۱۹۹۰ برگزار گردید حزب کمونیست بلغارستان به حزب سوسیالیست بلغارستان تغییر نام داد. در این کنگره بر جهت‌گیری ایدئولوژیک حزب یعنی مارکسیسم تأکید گردید و حزب ضمن انتقاد شدید به دیدگاه و پراتیک گذشته خود التقاط میان وظایف حزبی و وظایف دولتی، جان‌نشین شدن حزب بجای دولت و قدرت انحصاری حزب را که در قانون اساسی تضمین شده بود مردود اعلام کرد. در عین حال نمایندگان این کنگره سانترالیسم دموکراتیک را رد کرده و قریب به ۹۰ درصد رهبری سابق حزب را برکنار کردند. الکساندر لیلوف رهبر حزب سوسیالیست بلغارستان در جریان انتخابات اخیر به فرستاده‌های ویژه از سوی شش روزنامه کمونیست گفت: "حزب کمونیست بلغارستان با برنامه‌های جدی و واقع‌بینانه و کاندیداهای حزب در برابر رای‌دهندگان ظاهر شد... ما خوشبختیم از اینکه نتایج خوب حزب سوسیالیست بلغارستان میتواند برای مبارزه احزاب کمونیست دنیا مفید واقع شوند... بلغارستان میتواند باین ترتیب سهم خود را در تحقق سوسیالیسمی دموکراتیک ادا نماید... اپوزیسیون درحالیکه قادر نبود سیاست کنونی حزب را مورد انتقاد قرار دهد در تمام فعالیت انتخاباتی اش فقط به گذشته حزب انتقاد نمود. اتحادیه نیروهای دموکراتیک (نیروی اصلی اپوزیسیون) در نظر داشت حزب ما را بمتابه‌ی یک نیروی منفی معرفی کند اما نمیتوان با یک چرخش قلم بیک تاریخ چهل ساله خط بطلان کشید. بلغارستان امروزی دیگر بلغارستان سال ۱۹۴۵ نیست. اگر حزب ما مرتکب اشتباهاتی شده، صفحات افتخارآمیزی نیز دارد... حزب سوسیالیست بلغارستان دیگر یک حزب استالینی نیست. حزب مدرنیزه کردن خود را ادامه خواهد داد، زیرا اگر در نیمه‌ی راه متوقف گردد آینده‌ای نخواهد داشت"

اعتصاب غذا در زندانهای ترکیه

در ماه مه (اردیبهشت) گذشته، گروه وسیعی از زندانیان سیاسی ترکیه دست به اعتصاب غذا زدند. با گسترش دامنه اعتصاب، حدود ۱۵۰۰ زندانی سیاسی در ۹ زندان ترکیه در این حرکت اعتراضی شرکت نمودند. خواست اصلی اعتصاب‌کنندگان که در بین آنها روزنامه‌نگاران نویسندگان و رهبران سازمانهای سیاسی چپ نیز که سالهاست در زندانهای رژیم ارتجاعی اسیرند، حضور داشتند لغو مواد ۱۴۱ و ۱۴۲ قانون جزای ترکیه (که هرگونه فعالیت نیروهای چپ و کردها را به عنوان مغایرت با "امنیت ملی" قذف می‌سازد) بود.

در همین حال، صدها نفر از زندانیان کرد نیز به عنوان اعتراض به شرایط نامساعد زندان‌ها و مخالفت با انتقال زندانی‌ها به زندان جدید "اسکی شهر" (که تاها دارای سلول‌های مجرد است) اقدام به اعتصاب غذا نمودند. این اعتصاب در زندانهای دیاربکر، جیهان، چاناغ قلعه و مالاتیا صورت گرفت و در ادامه آن خواست لغو مواد ۱۴۱ و ۱۴۲ مذکور نیز از سوی اعتصاب‌کنندگان مطرح گردید. در جریان این اعتصاب غذا که بعضا به بیش از هفت روز به طول انجامید، ۳ تن از مبارزان کرد اعتصابی جان خود را از دست دادند. در پایان این حرکت گسترده اعتراضی، زندانیان توانستند به بخشی از خواستهای خویش دست‌یابند که عبارتند از: آزاد بودن صحبت به زبان مادری (کردی) در بین زندانیان و پاره‌ای از فعالیت‌های فرهنگی و هنری، بهبود نسبی در وضعیت عمومی زندان و جلوگیری از ورود افراد فاشیست (مزدورانی که با رژیم همکاری می‌کنند) به بندهای زندانیان سیاسی.



اخبار و گزارشهای جهانی

چکسلواکی، انتخابات مجلس و پیروزی "همایش مدنی"

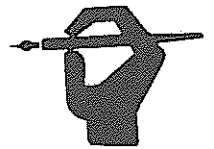
طی روزهای ۸ و ۹ ژوئن انتخابات مجلس خلق و مجلس فدراتیو در چکسلواکی برگزار شد. همانطور که پیش‌بینی میشد "همایش مدنی" برهبری واکل وهال رئیس‌جمهور کنونی چکسلواکی اکثریت آرای رای‌دهندگان را (۴۵٫۹ درصد آرای مجلس خلق و ۴۵٫۹ درصد آرای مجلس فدراتیو) بخود اختصاص داد. اما برخلاف انتظار حزب کمونیست چکسلواکی توانست با کسب ۱۳٫۷ درصد آرای مجلس خلق و ۱۳٫۷ درصد آرای مجلس فدراتیو در مقام دوم قرار گرفته و از اتحادیه دموکرات مسیحی پیشی گیرد. واسیل مهوریتا دبیرکل ۳۷ ساله حزب کمونیست چکسلواکی در این باره میگوید: "برای کسانی که با واقعیات چکسلواکی و دامنه‌ی کارزار ضد کمونیستی آشنایی دارند این نتایج واقعا خوب هستند. ما موفق شده‌ایم نشان دهیم که حزب تحول یافته است. ما در گذشته بیشتر یک نهاد دولتی بودیم تا یک پیکره‌ی فعال و زنده. ما در آینده تلاش خواهیم کرد که بیک حزب عادی که نخواهد تمام امور جامعه را خود بدست گیرد، تبدیل شویم و برای ساختمان یک جامعه سوسیالیستی دموکراتیک و پلورالیست مبارزه کنیم. در هیچ حالتی، مدلی که تا قبل از نوامبر ۱۹۸۹ برقرار بود نمیتواند اعتبار داشته باشد. ما بدت ۵ سال برای آغاز نوسازی‌مان وقت داشتیم اما این فرصت را از دست دادیم."

رشد بنیادگرایی اسلامی در الجزایر

در انتخابات محلی الجزایر که اخیرا با شرکت ۱۳ حزب سیاسی و ۱۳۶۰۰ کاندیدا برگزار شده "جبهه نجات اسلامی" برهبری شیخ عباس مدنی با کسب ۵۵٫۴ درصد آرا در مقام اول و "جبهه آزادیبخش ملی الجزایر" با کسب ۳۱٫۶ درصد آراء در مقام دوم قرار گرفتند و مقام سوم و چهارم به ترتیب به کاندیداهای مستقل (۸٫۱ درصد) و "اتحاد برای فرهنگ و دموکراسی" (۵٫۶ درصد) تعلق یافتند. "جبهه نیروهای سوسیالیست" برهبری حسین آیت‌احمد و "جنبش برای دموکراسی در الجزایر" برهبری احمد بن بلا که از نیروهای مهم اپوزیسیون بشمار میروند این انتخابات را تحریم کردند و بالغ بر ۴ درصد از حائزین شرایط در انتخابات شرکت نکردند.

نتایج این انتخابات در وهله اول بیانگر نارضایتی شدید اکثریت مردم نسبت به دولت و "جبهه آزادیبخش ملی الجزایر" است که طی سالیان طولانی بعد از استقلال کشور قدرت را بطور انحصاری در دست داشته و در نتیجه‌ی سیاستهای اکتون جامعه الجزایر در بحران اقتصادی عمیقی فرورفته است. بر بستر این بحران و در شرایط ضعف نیروهای دموکراتیک اپوزیسیون، "جبهه نجات اسلامی" - که خود را متفاوت با خبیسیسم و حزب‌الله ایران معرفی میکند - با تکیه بر شعارهای مذهبی و استفاده از سنتهای مذهبی توانست اکثریت آرای شرکت‌کنندگان را بخود اختصاص دهد. پایه اجتماعی این نیرو را علاوه بر اقشار سنتی جامعه، بخش وسیعی از جوانان بیگار که شمارشان امروزه به یک‌دوم کل جوانان الجزایر میرسد، تشکیل میدهند. بوروکراسیسم و ناتوانی "جبهه آزادیبخش ملی الجزایر" در رهبری و اداره امور جامعه، قدرت انحصاری و سرکوب آزادیهای سیاسی و صنفی، سطح پائین رشد آگاهی سیاسی و فقدان آلترناتیوی انقلابی - دموکراتیک و نیرومند در جامعه از جمله دلایل مهمی هستند که موجب روی آوردن این جوانان بسوی "جبهه نجات اسلامی" گشته‌اند.

بعد از پیروزی بنیادگرایان اسلامی الجزایر در انتخابات محلی که نگرانیهای وسیعی را در میان نیروهای دموکراتیک برانگیخت، شیخ عباس مدنی ضمن اعلام آمادگی برای همکاری با شاذلی بن‌جدید رئیس‌جمهور الجزایر خواستار انحلال مجلس و برگزاری انتخابات برای تشکیل مجلس جدید گردید. این خواست از سوی حسین آیت‌احمد و احمد بن بلا نیز مطرح گردیده است اما محمود حمروش نخست‌وزیر الجزایر اخیرا ضمن تأکید بر "عزم دولت الجزایر در پیشبرد رفرمهای سیاسی و اقتصادی"، انحلال مجلس ملی خلق را در "آینده نزدیک" منتفی دانست، وی افزود: "ضروریست که مراحل اصلاحات در ثبات کامل و در فضای امن و آرام صورت پذیرد."



هیئت تحریریه محترم "اتحاد گار"

پاسخ به سؤالات

بقیه زلزله دهشتناک در استانهای ...
 سیخ امکانات و اختصاص منابع کافی،
 برنامه ریزی و سازماندهی منظم دارد که اینبه از دست
 رژیمی که عملاً پروایی جز حفظ حاکمیت شوم خود ندارد
 ساخته نیست.

بیان اولیه ضایعات و خسارات

- کشته شدگان؛ حدود ۳۵ هزار نفر
 - مجروحان و مصدومان؛ بیش از ۴۰ هزار نفر
 - جمعیت آسیب دیده و بیخانمان؛ حدود ۵۰۰ هزار نفر
 - مناطق و مراکز آسیب دیده؛
 ۸ شهرستان و بیش از ۴۰۰ روستا در استان کیلان، با
 تقریباً ۱۲ هزار نفر آسیب دیده، ۵ شهرستان و ۳۳۸
 روستا در استان زنجان، که در این روستاها بیش از
 ۲۲ هزار خانوار آسیب دیده اند. به علاوه مناطق از
 روستاهایی در آذربایجان شرقی، بویژه در منطقه
 خلخال،
 - شهرهای ویران شده و آسیب دیده؛

رودبار (۳۶ هزار جمعیت شهری و ۹۱ هزار نفر جمعیت
 روستایی، طبق سرشماری سال ۶۵)، منجیل (۲۵ هزار نفر
 جمعیت) و لوشان، تقریباً صد درصد ویران شده اند.
 شهرهای ابهر، طارم علیا، تاکستان (کوشین)، حومه شهر
 قزوین، رشت، صومعه سرا، ماسوله و... به درجات
 مختلف آسیب دیده اند.
 - تاسیسات خراب شده و آسیب دیده؛

سد سنکر در استان کیلان دچار آسیب گردیده و آب
 ذخیره آن جاری شده و خساراتی ببار آورده است.
 کانال ها، انهار و تاسیسات آبیاری واقع در اطراف رودبار
 و منجیل و مربوط به سد سفیدرود، شدیداً آسیب
 دیده اند. این کانال ها و انهار در کشاورزی این مناطق
 حاصلخیز نقش بسیار مهمی دارند. تاسیسات آب و برق،
 از جمله نیروگاه ۳۰۰ مگاواتی لوشان، در بسیاری از شهرها
 و بخشهای منطقه دچار تخریب و آسیب شده اند.
 راههای مواصلاتی خسارت زیادی دیده اند. صدها مدرسه
 و درمانگاه و... ویران شده اند. هزینه اولیه بازسازی
 خانه ها و تاسیسات شهری و روستایی مناطق زلزله زده
 حدود ۷ میلیارد دلار برآورده شده است. در حالی که
 گذشته از ضایعات جبران ناپذیر انسانی، کل خسارات
 مادی می تواند به چند برابر این رقم بالغ شود.

بقیه انگیزه ها و پیامدهای ...

خود را برای استخراج و تخلیه هر چه سریعتر منابع
 معدنی بدون توجه به شرایط کار و زندگی معدنچیان و
 فارغ از هر گونه ملاحظات مصالح بلندمدت اقتصاد ملی و
 یا مشکلات محیط زیست، بکار خواهند گرفت. پیامد ناگزیر
 این سیاست، نهایتاً خالی کردن بخش عظیمی از منابع و
 ثروتهای معدنی به قیمت انباشته شدن سرمایه های
 افسانه ای مشتکی سرمایه دار و شرکای آنها در دستگاه
 دولتی، و برجای نهادن مخروبه هایی در گوشه و کنار
 سرزمین ما خواهد بود.

بطور خلاصه، مغان و ذخائر زیرزمینی سرشار میهن ما
 بخشی از ثروتهای متعلق به مردم است که می تواند در
 جهت رشد و شکوفایی اقتصاد کشور، توسعه
 صنعت، افزایش اشتغال و بهبود سطح زندگی توده های
 مردم بکار گرفته شود. برای بهره برداری از این ذخائر و
 توسعه فعالیت های معدنی و صنایع مکل آنها، علاوه بر
 سرمایه گذاری های دولتی، سرمایه های خصوصی نیز
 می توانند، در چهارچوب معیارهایی که بر اساس مصالح
 توسعه مستقل اقتصاد کشور تعیین و اعمال می شوند، نقش
 قابل توجهی داشته باشند. اما چنان که تجربه سالهای
 گذشته و سیاستهای جاری دولت رفسنجانی در این زمینه
 نشان میدهند، رژیم جمهوری اسلامی بدترین و
 زیانبارترین عملکرد را در هر دو عرصه دولتی کردن و یا
 واگذاری به بخش خصوصی، به نمایش گذاشته و میگذارد.

پس از سلام، من به عنوان عضو سابق سازمان و شرکت کننده در هر دو اجلاس
 کنگره ای، پس از خواندن مطالبی که در شماره "اتحاد گار" درج شده بود و رفقا تلاش
 کرده اند مسائل گذشته و اختلافات خود را با دیگر رفقا توضیح بدهند، سئوالی برایم
 مطرح شده است که خواهشمندم در صورت امکان در نشریه به آن جواب بدهید.
 رفقا در این شماره در مقالات مختلفی این مسئله را که رفقای ۵ نفره حاضر به تبعیت از
 اصل سانترالیسم دموکراتیک و مبارزه در درون سازمان نشده اند، عنوان نموده اند. حال
 سئوال من این است که آیا رفقای ۵ نفره در صورتی که برنامه رفقای ۵ نفره اکثریت آراء را
 می آورد حاضر به مبارزه در درون یک سازمان بعنوان اقلیت بودند یا خیر؟ بطور روشن تر
 آیا رفقا حاضرند بعنوان اقلیت درون هر سازمان و یا هر حزبی مبارزه کنند که برنامه آن
 مضمونی شبیه برنامه رفقای ۵ نفره را دارا باشد؟
 نکته ای اضافه بر سئوال فوق:

رفقا اختلاف خود را با آن رفقا در یکی از مقالات "اتحاد گار" بین منشی رفرمیستی و
 منشی انقلابی ارزیابی نموده اند. اگر اختلاف واقعاً این چنین است آیا رفقا باز هم حاضر به
 تبعیت از اکثریت رفرمیست هستند. در صورت مثبت بودن جواب به سئوال فوق رفقا کاملاً
 حق دارند رفقای ۵ نفره را مورد انتقاد در این مورد قرار دهند. در غیر این صورت دیگر
 این چه انتظاری است که شما از آن رفقا دارید که از رای اکثریت برنامه شما می بایست
 تبعیت شود ولی شما خودتان را ملزم به چنین کاری نمی بینید.

پاسخ

رفیق گرامی، در برخورد به انشعاب اخیر،
 برپایه واقعیات مستند اجلاس، تصمیم به انشعاب
 اساساً بدنبال تصویب برنامه ۸ نفره توسط کنگره و
 قرار گرفتن برنامه ۵ نفره در اقلیت، توسط مدافعین
 برنامه ۵ نفره اتخاذ و به اجرا درآمد. نقد تصمیم
 رفقای مدافع برنامه ۵ نفره در جدایی از سازمان، از
 جمله بر بنیای مواضع قبلاً اعلام شده خود این رفقا
 صورت گرفته است. اغلب این رفقا، چه بطور کتبی
 در شماره های در راه کنگره و چه بطور شفاهی در
 کنفرانس های تدارکاتی و حتی در خود کنگره، با
 عزیمت از ضرورت حفظ وحدت سازمان و لزوم
 تبعیت اقلیت از اکثریت مکرراً اعلام داشته بودند
 که در صورت تصویب برنامه ۸ نفره، بهیچوجه از
 سازمان جدا نشده و بعنوان اقلیت در چهارچوب
 مواضع اساسنامه ای به فعالیت خویش ادامه
 خواهند داد. حتی از این هم فراتر رفته و بانقد
 موضع آن دسته از رفقای مدافع برنامه ۸ نفره، که
 معتقد بودند در صورت اجتنالی تصویب برنامه
 ۵ نفره، اقلیت آن باقی نخواهند ماند، پای بندی
 خویش به دموکراسی و عدم اعتقاد دیگران را به
 دموکراسی نتیجه می گرفتند! لیکن متأسفانه این
 رفقا، با بفراموشی سپردن تمامی مواضع پیشین
 خویش، نه تنها تصمیم به جدایی گرفتند، بلکه از
 فردای جدایی بطور مطلق از نقش و مسئولیت
 خویش در بروز انشعاب شانه خالی نمودند.
 اما در حالت احتمالی و سئوال مربوط به اینکه
 اگر برنامه ۸ نفره در اقلیت قرار می گرفت، آیا
 مدافعین آن در سازمان می ماندند یا نه، باید گفت
 در این باره در میان مدافعین برنامه ۸ نفره
 اختلاف نظر وجود داشت. پاره ای از رفقا معتقد
 بودند حتی با تصویب برنامه ۵ نفره باید در
 سازمان ماند و مبارزه کرد. پاره ای دیگر نظر بر عدم
 قبول مسئولیت و جدایی داشتند. در این رابطه
 هم چنین باید اشاره داشت که درباره به سرانجام
 قطعی رسیدن مبارزه ایدئولوژیک درون سازمان و
 یا غیر آن، اجتناب ناپذیر بودن انشعاب و یا امکان
 ک.م.س، پاسخ گفته است.

اجتناب از انشعاب در آن مقطع، نیز مابین رفقای
 مدافع برنامه ۸ نفره نظرات متفاوتی وجود داشت.
 بدین ترتیب، علیرغم وجود نظر واحد در میان
 رفقای منشی بر رفرمیستی بودن برنامه ۵ نفره، و
 علیرغم آنکه غالب رفقا مدافع قاطع امکان وجود
 گرایش نظری متفاوت در سازمان بر بنیای ضوابط
 دموکراتیک اساسنامه ای بودند، اما در برخورد با
 این حالت فرضی که برنامه رفرمیستی ۵ نفره حائز
 اکثریت بشود، اختلاف نظر چشمگیر بود. بدون
 تردید وجود تناقض شدید و خارق العاده میان
 گفتار و کردار مدافعین اصلی برنامه ۵ نفره، بویژه
 در مورد دموکراسی و تجربه به شدت منفی که در
 این زمینه وجود داشت، نقشی موثر در این رابطه
 داشته است. باید اضافه نمود که این تفاوت
 نظرات عملاً در اجلاس کنگره و پس از
 به تصویب رسیدن برنامه ۸ نفره، به نفع وحدت
 سازمانی گرایش یافت. این گرایش بخصوص در
 جریان تصویب سه ماده از چهار ماده ای اساسنامه ای
 پیشنهادی مدافعین برنامه ۵ نفره بروز بیشتری
 یافت. و بالعکس در میان رفقای مدافع برنامه
 ۵ نفره هر چه جلوتر می رفتیم گرایش به جدایی
 تقویت می گشت و بهانه های مختلفی برای آن
 جستجو می شد. نظرات موجود در میان رفقای
 مدافع برنامه ۸ نفره و یا امضاکندگان آن درباره
 این حالت فرضی، قبل و یا بعد از کنگره هیچگاه
 جمع بندی نشد چرا که موضوعیت نیافت. لذا
 نمی توان بطور مستند درباره نحوه برخورد رفقای
 مدافع برنامه ۸ نفره، در حالت مفروض به
 تصویب رسیدن برنامه ۵ نفره، اظهار نظر قطعی
 نمود. چه بسا در آن حالت مفروض شوقی دیگر که
 از قبل هم پیش بینی نشده بود، رخ می نمود. و
 بالاخره در رابطه با این سئوال می باید به قطعنامه
 مصوبه اولین پلنوم ک.م.س، پس از کنگره، درباره
 انشعاب و چگونگی آن، منتشره در "اتحاد گار"
 شماره ۷، اشاره داشت که به این مسایل از دیدگاه
 ک.م.س، پاسخ گفته است.

تحصن پناهندگان ایرانی در آنکارا

گروهی از پناهندگان که از سه چهار ماه پیش پناهندگی آنان رسا از طرف دفتر پناهندگان سازمان ملل در آنکارا پذیرفته شده بود، تا اواخر ماه فروردین گذشته کمک هزینه آنان پرداخت نشد. لذا به عنوان اعتراض به دفتر سازمان ملل مراجعه کردند. ولی مسئولان دفتر با توجه بهای مختلف و دلایل بی پایه از قبیل اینکه این عده پول در پاسپورتهاشان دارند، دفتر با کمبود بودجه مواجه است و..... آنانرا از سرپاژ کرد. پناهندگان دفتر سازمان ملل را تهدید به تحصن نمودند که اهیبتی داده نشد. لذا پناهندگان حول خواستهای اساسی خود از ۲۹ فروردین تا یکم اردیبهشت جلو درب دفتر سازمان ملل به تحصن نشستند و با صدور اطلاعیه‌های خطاب به دفتر و با امضای تعدادی از پناهندگان ۹ خواست اساسی خود را مطرح کرده و به مسئول دفتر دادند.

مسئولین دفتر ابتدا از پناهندگان خواستند با توجه به هوای نامساعد محل را ترک نموده تا آنها را سابه مطالبات رسیدگی نمایند.

لیکن تحصن کنندگان نپذیرفتند و لذا قرار شد نماینده‌ای موقت از سوی پناهندگان با مسئولین دفتر ملاقات کند. این ملاقات نیز حاصلی ببار نیامد و تحصن ادامه یافت. پلیس ابتدا مداخله نمود و سپس ظاهرا بدلیل شروع بودن خواست پناهندگان عقب‌نشینی نمود. بالاخره روز سوم کمیته هماهنگی پناهندگان طی اطلاعیه‌ای، عاجل‌ترین مطالبات را که شامل ۱- پذیرش سه نماینده رسمی از جانب پناهندگان ۲- پرداخت کمک هزینه بلافاصله پس از پذیرش ۳- تسریع در جواب به مصاحبه‌شوندگان ۴- دادن کارت درمانی به پناهنده بلافاصله پس از ثبت نام است اعلام نمودند. مسئولان دفتر سازمان ملل سه نماینده رسمی را پذیرفتند و نمایندگان در چند دور مذاکره با آنها به توافقیهای زیر دست یافتند:

۱- لیستی از پناهندگانی که تا کنون جواب دریافت ننموده‌اند تهیه و بدفتر سازمان ملل تحویل داده شده (و در نتیجه پاسخ رد یا قبولی حدود ۵۰ نفر متقاضی بلا تکلیف مشخص گردید).

۲- کارت‌های موقت ۲۴ ساعته درمانی را صادر نمودند.
۳- هم‌چنین در مورد برخوردهای توهین آمیز کارمندان دفتر، قبول کردند که آنها اصلاح نمایند. قابل ذکر است که خبرنگاران برخی روزنامه‌های ترکیه در تحصن حضور داشتند.

عدم تأمین جانی پناهندگان ایرانی در پاکستان

صبح روز ۲۴ مه، بار دیگر یکی از هموطنان پناهنده، هنگامی که قصد داشت جهت دیدار با مشاورش، خود را به اداره y-teach برساند، در حوالی اداره مزبور از سوی چند تن از مزدوران جمهوری اسلامی، مورد تهاجم قرار گرفته و پس از اصابت دو گلوله، از ناحیه دست و پهلو زخمی میشود. این در حالی است که هنوز چندین روز از حادثه ربودن ناموفق یک پناهنده ایرانی در همان منطقه و ترور یک پناهنده دیگر که منجر به زخمی شدن وی گردیده در محلی دیگر نمیگذرد. تروریسم جمهوری اسلامی بازهم خیز برمی‌دارد و در ماههای اخیر چندین مورد از حرکات تروریستی بر علیه جان پناهندگان در گوشه و کنار پاکستان و بالاخص شهر کراچی مشاهده شده است. جمهوری اسلامی که همچنان در باطن مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دست‌وپا میزند، نفس وجود مبارزات پناهندگی را برای حیات منحوس خود مخاطره آمیز میداند و از اینرو در هر فرصتی که بدست می‌آورد میکوشد تا به پناهندگانی که از جهنم حکومت اسلامی، گریخته‌اند، ضربه وارد آورد تا به خیال خام خود، با ایجاد دلهره و تشویش در میان آنان، موفق به فرونشاندن مبارزاتشان شود. مطابق اطلاعات بدست آمده رژیم اسلامی از چندین پیش‌شمار از عوامل آدمکش خود را به کراچی کسبل داشته است. در این میان اما عواملی چند بیشترین زمینه را برای عملیات تروریستی رژیم مهیا نموده است که از جمله مهمترین آنان عبارتند از: بی‌توجهی غیرمسئولانه [۱] دفتر پناهندگان سازمان ملل نسبت به امنیت جان پناهندگان و عدم اجرای اقدامات حفاظتی در جلوی "دفتر سازمان ملل" و شعبات وابسته به آن، و بویژه اقدام ضدپناهندگی قطع گارت‌های سفید که اقدام اخیر یعنی رهاکردن آواره در دریایی از مشکلات و مخصوصا باز گذاشتن دست رژیم پاکستان برای دیپورتشان به ایران، و بالاخره عدم تسریع در امر پذیرش و مهاجرت پناهندگان.

پناهندگان و آوارگان ایرانی!

سوء قصد به جان هموطن بلوچ‌مان مسلمان آخرین مورد آن خواهد بود و اقدامات تروریستی که اکنون ابعاد گسترده‌ای به خود گرفته، جان یگایک ما را تهدید میکند. مزدوران رژیم در حال حاضر در هر فرصتی پناهنده و آواره ایرانی را - صرف نظر از فعال سیاسی و یا فعال سیاسی نبودن - مورد هدف اعمال جنایتکارانه خود قرار میدهند. تنها راه مقابله با دور جدید تعرضات تروریستی رژیم، همانا فشرده کردن هر چه بیشتر صفوف مبارزاتی‌مان است. ما باید بگوئیم تا دست‌درست هم با دشواریها و مشقات فراوانی که هم اکنون با آن روبرو هستیم و از جمله مقابله با تروریسم جمهوری اسلامی، مبارزات و اتحاد عملی‌مان را گسترش دهیم و برای این منظور بویژه باید به نکات زیر توجه داشت:

۱- برگزاری حرکت‌های اعتراضی، ضمن آنکه باید امکان مذاکره با "دفتر سازمان ملل" را بر سر حوادث اخیر مدنظر داشت و دنبال نمود.

۲- اقدامات تروریستی رژیم اسلامی علیه جان پناهندگان، ضرورت اتحاد گسترده و هماهنگ تری را از سوی پناهندگان و تشکلهای پناهندگی در پاکستان بر علیه شبکه‌های تروریستی جمهوری اسلامی و مبادله اطلاعات در این زمینه را ایجاب میکند.

زنده باد اتحاد و همبستگی پناهندگان و آوارگان!

سرنگون باد جمهوری اسلامی!

هواداران سازمان فدایی - کراچی

هواداران سازمان کارگران انقلابی ایران (راه‌کارگر) - کراچی

۱۹۹۰ ر ۲۶

بقیه گفتگویی با پرویز ... من در عرصه

سیاست، که از زندگی‌ام جدا نبوده و نیست تلاش میکنم ضمن شکل‌گیری این بلوک، شایستگی حضور در آن را داشته باشم.

س- اگر قرار باشد احساس خود را نسبت به مردم ایران و مبارزه آنان، بویژه نسبت به نوجوانان و جوانان بیان دارید، چه خواهید گفت؟

ج- تصور نمی‌کردم دوری از وطن تا این حد تلخ و دردناک باشد، با این حال امید نیز به یاری‌ام می‌آید و از تلخی و درد آن می‌گاهد. دوری از وطن از سویی و حاکمیت رژیم مستبد و آزادی‌کش، که روز بروز بر رنج و درد مردم میهن‌مان می‌افزاید، از سوی دیگر، همه‌ی ذهن مرا و همه دوستداران واقعی مردم را بخود مشغول کرده است. باید کاری کرد تا به وطن بازگشت و استبداد و آزادی‌کشی را هم به زیالهدان تاریخ افکند. برای رسیدن به این هدف نقش نوجوانان و جوانان در داخل و خارج از کشور بسیار پراهمیت است. از هر وسیله‌ی شریفی باید

استفاده کرد تا بازو در بازو زده شود و یاری‌ها و تلاشها برای رسیدن به هدف موثرتر افتد. در کنار آن نباید لحظه‌ای از آموختن و افزودن بر آگاهی‌های علمی و اجتماعی و سیاسی درنگ کرد، و این را نسل رو به رشد، نوجوانان و جوانان، می‌باید بیشتر مورد توجه قرار دهند. در ایران ورزش امروزه اهمیت ویژه‌ای برای مردم پیدا کرده، بویژه فوتبال. این وسیله‌ی شریف می‌باید در راه جمع شدن و نزدیک‌تر شدن مردم و بطور مشخص نوجوانان و جوانان بکار گرفته شود. تا سریعتر مردم رنج‌کشیده‌ی ما شاهد آزادی و برابری و عدالت باشند. در کام نخست، آنجا که به مسالهی ورزش مربوط میشود، می‌باید از مدارس و محلات و کارخانه‌ها شروع کرد. استادیوم‌های ورزشی نیز تریبون‌های بزرگ و پراهمیتی برای افشای استبداد و اختناق و آزادی‌کشی است. از این تریبونها باید استفاده کرد. با این دید که اهمیت سیاسی و فرهنگی ورزش را می‌باید در جهت تحقق آزادی و برابری و تأمین خواستهای مردم در مد نظر داشت و از آن غافل نبود.

بقیه چشم انداز جدید صلح و ...

رفسنجانی هم که شده به حفظ حالت "نه جنگ، نه صلح" شایق باشد لکن قادر نیست این تئابل خود را آشکار سازد زیرا در آنصورت با حکم شرعی خمینی مبنی بر پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در تناقض قرار میگیرند. اما چنانچه قضیه از این فراتر رفته و هاشمی‌رفسنجانی درصدد مصالحه و دادن پاره‌ای امتیازات به رژیم عراق برآید، آنگاه بنظر میرسد جناح رقیب، نظیر موضوع گروگان‌ها، فرصت را برای حمله به رفسنجانی و هوادارانش از دست ندهد.

در نتیجه، هرچند که بنا به متغیرهای یادشده در معادلات سیاسی مربوط به ایران و عراق نمیتوان زیگزاگ و یا حتی توقف در روند جدید مذاکرات صلح را منتفی دانست اما میتوان گفت تحولات در راستای پیشروی این روند سیر میکند.



مراسم سالگرد شهادت سعید سلطانیور در آلمان

حقوق سیاسی-اجتماعی

برای تمامی انسانها برابر است.

قانون ضد خارجی ها در آلمان غربی

احزاب حاکم در آلمان غربی به توافق رسیدند که قانونی علیه خارجی‌ها به مجلس آلمان پیشنهاد نمایند. بعد از پس گرفتن قانون قبلی خارجی‌ها که به قانون "سیرمان" معروف بود این بار با زرق و برقی که به آن دادند قانون "شویبله" را تبدیل به شعار روز کردند.

با وضعیتی که در کشورهای سوسیالیستی پیش آمد و بخصوص اوضاع و احوال در آلمان شرقی، دولت‌تردان آلمان غربی خواهان یکسره کردن کار خارجی‌ها هستند. زمانی این مسئله را عنوان کردند که "وحدت دو آلمان" و "آلمان بزرگ" و ... در بوق تبلیغات گوش فلک را کر کرده بود و بدین خاطر عکس‌العمل افکار عمومی را در مقابل این قانون تضعیف می‌کرد. یکی دیگر از عللی نیز که باعث کاهش این عکس‌العمل شد تبلیغات سخنگویان دولت حاکم (دموکرات

مسیحی)، لیبرالها، فاشیست‌ها و ... بود که در بخش عقب‌مانده زحمتکشان تاثیر می‌گذاشت. دولت آلمان غربی با تصویب این لایحه به ایجاد شکاف در صف زحمتکشان و سیاست خصمانه با خارجی‌ها و تبدیل کردن این قانون به قانون رسی دولت که خواست دیرینه دولت آلمان غربی بود شدت بخشید.

لایحه پیشنهادی بطور خلاصه موارد زیر را در خود دارد: امکان اخراج خارجی‌هایی که مشکل اقامت دارند و یا اینکه در حال حاضر بیگانه و از اداره تامین اجتماعی کمک هزینه زندگی میگیرند و یا از مسکن مستقلی برخوردار نیستند.

- آنگاه که حق اقامت و اجازه اقامت نامحدود ندارند نمی‌توانند خانواده خود را به آلمان منتقل نمایند. کسانی که بعد از ۲۱ سالگی به آلمان آمده‌اند حق این کار را ندارند. کسانی می‌توانند خانواده خود را به آلمان انتقال دهند که مسکن کافی و درآمد کافی داشته باشند و هیچ جرمی نیز تا بحال مرتکب نشده باشند. برای انتقال بچه‌ها نیز درآمد و مسکن کافی پدر و مادر ضروریست.

- ایجاد شکل‌های سیاسی و صنفی برای خارجی‌ها ممنوع می‌شود. کسانی که در اعتصابات و تظاهرات علیه "دست‌آوردهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آلمان" شرکت کنند از آلمان اخراج خواهند شد.

- امکان امنیت مسائل خصوصی برای خارجی‌ها وجود ندارد.

- حقوق پناهندگی سیاسی در عمل کلاً بی‌اعتبار میشود. وضعیت متقاضیان پناهندگی در دفاتر پلیس مستقر در فرودگاهها و مرزهای زمینی مشخص خواهد شد. متقاضیانی که پناهندگیشان رد شود به کشورهایشان برگردانده میشوند.

- هیچ‌کس نمی‌تواند دو تابعیت داشته باشد مگر جوانان بین ۱۶ تا ۲۱ سال که از غربال اطلاعاتی گذشته باشند - اکثر کارگران مهمان باید به کشورشان بازگردند و به جای آنها از کارگران موقت که از هیچ‌گونه حق و حقوقی برخوردار نیستند استفاده خواهد شد.

- کسانی که به امراض مسری دچارند و خارجی‌هایی که بچه‌های ناقص دارند اخراج خواهند شد.

و ...

با نگاهی به بندهای این لایحه می‌توان دریافت که هدف از این قانون تحت فشار قرار دادن و بلاتکلیف نگهداشتن خارجی‌های ساکن در آلمان غربی می‌باشد.

دوم تیرماه، به مناسبت سالگرد شهادت سعید سلطانیور، عضو کانون نویسندگان ایران، از سوی کانون نویسندگان ایران (در تبعید)، مراسم بزرگداشتی برای اعدام‌شدگان اهل قلم، با عنوان "قدرت استبدادی در برابر هنر" برگزار گردید.

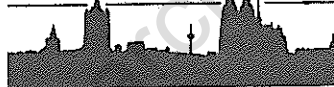
در این مراسم پس از اعلام یک دقیقه سکوت، در سوگ قربانیان زلزله اخیر در میهنمان، ترانه - سرودهایی از سعید سلطانیور اجرا شد و فیلم مستند "شب بعد از انقلاب" ساخته رضاعلامه زاده نیز نمایش داده شد. در این مراسم، نسیم خاکسار، سعید یوسف و شفق پیرامون کارهای ادبی و هنری سعید سلطانیور سخن گفتند. در پایان نیز سخنرانان در بحث و گفتگویی پیرامون سخنان و نظرات گفته شده و نیز کارهای هنری و ادبی سعید سلطانیور شرکت کردند.

شناسایی عاملان ترور دکتر کاظم رجوی

بازپرس قضائی مسئول پیگیری پرونده قتل دکتر کاظم رجوی در سوئیس، روز دوم تیر رسماً اعلام داشت که یک یا چند "ارگان رسی" دولت جمهوری اسلامی "مستقیماً" در ترور نماینده‌ی سازمان مجاهدین خلق در اروپا، در تاریخ ۴ اردیبهشت، دست‌داشته‌اند. نتیجه این تحقیقات قضائی معلوم می‌سازد که ۱۴ نفر که همگی دارای "پاسپورت مأموریت دولتی" ایرانی بوده‌اند، "متهم به مباشرت مستقیم در این قضیه" ترور هستند. بازپرس سوئیس همچنین اعلام کرد که دو دیپلمات ایرانی که متهم به مشارکت در این قضیه و رهبری عمل ترور شده‌اند "در دوره‌ی وقوع قتل در ژنو بوده‌اند و درست در همان روز ترور، سوئیس را به مقصد تهران، با یک پرواز مستقیم هواپیمایی ایران، ترک کرده‌اند". وی تأکید کرد که دو نفر ایرانی به نامهای یدالله صدقی و محمدسعید رضوانی که از جانب پلیس سوئیس مظنون شناخته شده بودند، در این ترور عملاً مشارکت داشته‌اند.

پس از اعلام نتایج تحقیقات مذکور، دولت سوئیس نماینده‌ی جمهوری اسلامی در برن را به وزارت خارجه فراخواند و ضمن تأکید بر "جدیت قضیه"، به وی گفته شد که "دولت سوئیس اتهامات وارده بر برخی ارگانهای رسمی دولت ایران را بررسی کرده و در صورت لزوم، تدابیر مقتضی را اتخاذ خواهد کرد".

amnesty international
Jahresversammlung
1990 in Köln



گردهمایی سالانه
سازمان عفو بین الملل

از روز دوم تا چهارم ژوئن، نشست سالانه عفو بین‌الملل در شهر کلن (آلمان غربی) برگزار گردید. در این اجلاس، علاوه بر اعضاء و مسئولان این سازمان، مهمانانی نیز از کشورهای مختلف شرکت داشتند.

در ارتباط با ایران، یک کمیته کاری که قبلاً تشکیل شده بود گزارشی از مسائل مختلف مربوط به ایران ارائه کرده و به سؤالات حاضران پاسخ گفت. چگونگی تشکیل این گروه کاره وضعیت سیاسی ایران در سالهای ۹۰-۱۹۸۹، وضعیت حقوق بشر در ایران، گزارش نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، موضع پناهندگان از جمله مسائلی بودند که طی دو روز در بخش مربوط به ایران طرح گردیدند.

مجموعه تحقیقات و گزارشهای ارائه شده حاکی از ادامه جو اختناق و کشتار در ایران بود. آمار اعدام‌ها و زندانیان، آذیت و آزار زنان، سنکسار کردن‌ها و ... همگی ماهیت رژیم حاکم بر ایران را برای حاضران بوضوح نشان می‌داد. در مورد گزارش نماینده ویژه سازمان ملل، ناقص بودن و همچنین عدم صراحت آن عنوان گردید. در رابطه با وضعیت پناهندگان در آلمان نیز عمدتاً به مسئله خطر اخراج و بی‌توجهی سیاستهای دولت آلمان به واقعیات جاری در ایران اشاره شد. آنها همچنین نسبت به خطری که جان پناهندگان را در ترکیه تهدید میکند، هشدار دادند.

از طرف هواداران سازمان در آلمان، درباره اعدام‌های جدیدی که جمهوری اسلامی در کردستان انجام داده و گزارش نماینده ویژه سازمان ملل و تناقضات آن و در مورد وضعیت زندانیان سیاسی زن اطلاعاتی در اختیار مسئولان کمیسیون مربوطه این گردهمایی قرار داده شد.

همبستگی با مبارزات جاری خلق‌ها در ترکیه

به دنبال تصویب قوانین فاشیستی در ترکیه و محدود شدن کامل مطبوعات و سرکوب شدید مردم در مناطق کردنشین این کشور، سازمانهای مترقی ترکیه تظاهراتی را روز ۲۶ ماه مه در شهر کلن آلمان غربی برگزار نمودند. هواداران سازمان ما و سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) برای همبستگی با مبارزات خلق‌های تحت‌ستم ترکیه، با انتشار یک فراخوان مشترک، خواستار شرکت کلیه نیروهای مترقی در این تظاهرات گردیدند.

گرامیداشت اول ماه مه

آلمان - برای حمایت انترناسیونالیستی از مبارزات کارگران و زحمتکشان سراسر جهان، برای افشای رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی و برای دفاع از آزادی هواداران سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و سازمان ما در شهرهای هانوفر، فرانکفورت و کلن با فراخوان مشترک خواستار شرکت فعالانه ایرانیان در صف واحد تظاهرات گردیدند.

اتریش - هواداران سازمان ما به همراه هواداران سازمان راه کارگر، سازمان وحدت کمونیستی و کمیته سعید سلطانیور، با صدور فراخوان مشترکی اول ماه مه را گرامی داشته و برای دفاع از مبارزات مردم ایران علیه حاکمیت جمهوری اسلامی، خواهان مشارکت فعال ایرانیان در مراسم شهر وین شدند.

اطلاعیه سازمان چریکهای فدائی خلق، سازمان فدائی، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) درباره زلزله اخیر شمال ایران

با عمیقترین تأثر و اندوه از مصیبت بزرگی که زلزله اخیر شمال بر قلبهای ما نشانده به شا و تمامی خانوادههای دردمندی که بهترین عزیزان خود را در این فاجعه از دست دادهاند تسلیت می‌گوئیم.

نیاز به گفتن ندارد که رخداد دردآور اخیر در کشور مصیبت‌زده ایران در جامعه‌ای که خود اسیر ضدمردمی‌ترین حکومت‌های خودگانه تاریخ گشته است در کشوری که در آن نه از رفاه، نه آزادی و نه از نان نشانی هست چنین سوانحی بمراتب رنج‌آورتر و مصیبت‌بارتر بوده و مرگ و تباهی در آن ابعاد دهشت‌باری بخود می‌گیرد.

پس وظیفه تمامی ماست که با همه قوا به یاری زلزله‌زدگان بشتابیم، باید با ایجاد کمیته‌های امداد در کارخانه‌ها، دانشگاه‌ها، محلات، ادارات و کلیه مجامع توده‌ای ابتکار جمع‌آوری کمکهای مردمی و پخش مستقیم آنرا بعهده بگیریم، باید دست حاکمان غارتگر را که برای کمکهای بیدریغ مردم کیسه دوخته‌اند کوتاه ساخت، تجربه زلزله‌های طیس و بوئین‌زهر و سوانحی نظیر سیل خوزستان پیش روی ماست که چگونه در آنها کمکهای مستقیم مردمی نقش موثر و تعیین‌کننده‌ای در یاری به مصیبت‌زدگان ایفا نمود، بنابراین کمیته‌های امداد با اتکاء به ابتکار عمل مستقیم و مستقل مردم را هرچه وسیع‌تر ایجاد نمائیم!

ایرانیان مقیم خارج از کشور امروز جهان از زلزله اخیر ایران به تکان آمده است، همه مردم انساندوست با نگرانی عمیق از وضع زلزله‌زدگان ایران می‌پرسند و خواستار بیشترین کمک‌رسانی هستند. وظیفه همه شاست که با ایجاد کمیته‌های امداد در خارج از کشور این کمک‌ها را جمع‌آوری نموده و از طریق مجامع بین‌المللی آنها را مستقیماً بدست زلزله‌زدگان ایران برسانید.

ما:

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

سازمان فدائی

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

همه مردم ایران و جهان را برای این همیاری و کمک بزرگ فرا میخوانیم

اول تیر ۱۳۶۹

محکوم میکنیم

بدنبال انتشار نامه سرکشاده و اعتراضی مهندس بارزگان و ۸۹ تن دیگر خطاب به هاشمی‌رفسنجانی، ریاست جمهوری اسلامی، اعمال فشار علیه امضاکنندگان این نامه آغاز و در خردادماه حدود ۱۰ نفر از آنان دستگیر و بازداشت گردیدند.

دستگیری این افراد که از تمامی اعتراض خود، صرفاً "اجرای حقوق قانونی مردمی که در فصول سوم تا پنجم قانون اساسی تصریح گردیده" و تأمین فعالیت احزاب و جمعیت‌های سیاسی و مطبوعات که فعالیت قانونی و علنی دارند" را نتیجه گرفته‌اند، یکبار دیگر اوج انحصارطلبی و سرکوبگری رژیم اسلامی را عیان می‌سازد، رژیمی که حتی تاب تحمل فعالیت کسانی را که به قانون اساسی رژیم معتقد و با پذیرش اساس نظام جمهوری اسلامی خواستار فعالیت سیاسی و مطبوعاتی علنی هستند، ندارد.

سازمان ما، بنا به سیاست خویش در دفاع قاطع از آزادی‌های کامل سیاسی، آزادی بیان و مطبوعات و اجتماعات و احزاب و اتحادیه‌های صنفی، و در مبارزه با تمامی جلوه‌ها و مظاهر سرکوب و اختناق، اعمال محدودیت برای امضاکنندگان نامه سرکشاده و دستگیری تعدادی از آنان را محکوم نموده و خواستار آزادی بی‌قید و شرط کلیه افراد بازداشت شده می‌باشد.

به دنبال وقوع زلزله دهشتناک اخیر در ایران، طی گردهمایی گروهی از هم‌بیمانان مقیم فرانسه، کمیته‌ای بنام "کمیته ایرانی همبستگی با زلزله‌زدگان" تشکیل گردید. این کمیته در نخستین اطلاعیه خود، که ذیلاً درج میشود، چگونگی گردآوری کمک‌ها و امداد به زلزله‌زدگان را اعلام کرد. این کمیته همچنین به صدور و توزیع قبض‌کک‌های مالی برای زلزله‌زدگان اقدام کرده است.

زلزله زدگان را یاری کنیم

در نخستین ساعات پنجشنبه سی‌ویکم خرداد بخش بزرگی از ایران صحنه یکی از شدیدترین و مرگبارترین زلزله‌های دوران معاصر جهان گردید. چند ده هزار کشته، چند صد هزار زخمی، صد‌ها هزار بیخانمان و آواره همراه با چند صد شهر و روستا و آبادی ویرانه، بخشی از آثار اندوهبار این مصیبت عظیم است. این مصیبت، مصیبت همه ماست.

"کمیته ایرانی همبستگی با زلزله‌زدگان" که در روز یکشنبه سوم تیر (۲۴ ژوئن) در جلسه‌ای با حضور نزدیک به صدتن از ایرانیان تشکیل گردید گردآوری کمک و یاری‌رسانی به زلزله‌زدگان ایران را هدف دارد.

کمیته ایرانی همبستگی با زلزله‌زدگان که به هیچ حزب و دسته و گروه سیاسی بستگی ندارد از همه دعوت می‌کند تا کمکهای نقدی و جنسی خود را برای ساندن به مناطق زلزله‌زده به طرق زیر در اختیار این کمیته قرار دهند:

کمکهای نقدی: "کمیته ایرانی....." پس از تماس و تبادل نظر با سازمانها و نهادهای جهانی غیرحکومتی و غیردولتی و به استناد تجربه این سازمانها به این نتیجه رسید که در مواردی چون وقوع بلایای طبیعی کمک نقدی موثرترین کمک‌هاست. مشخصات حساب بانکی "کمیته ایرانی همبستگی با زلزله زدگان چنین است:

G.A.S. (Groupe Accueil et Solidarite)

Cpte 00022139041

CREDIT MUTUEL MEUDON

کمکهای مالی خود را می‌توانید:

یا از طریق بانک، به حساب فوق واریز کنید (در این صورت در روی قبض واریز گلمه IRAN را ذکر کنید و یک نسخه از قبض را به نشانی کمیته ارسال دارید).

و یا از طریق چک بانکی، در این صورت چک خود را در وجه G.A.S. تدوین کنید و در حاشیه پائین چک گلمه IRAN را ذکر کنید و سپس چک را به نشانی "کمیته ایرانی....." ارسال دارید.

برای جمع‌آوری کمک و یاری‌رسانی، کمیته به انتشار قبض کمک نیز اقدام کرده است. از کسانی که می‌توانند با فروش این قبوض، کمیته را یاری کنند دعوت میشود تا با کمیته تماس بگیرند.

کمکهای جنسی: ضروری‌ترین قلم کمکهای جنسی دارو و وسایل پزشکی است. هم‌اکنون فهرستی از داروها و وسایل پزشکی مورد نیاز در اختیار این کمیته هست که همه علاقمندان می‌توانند برای اطلاع از این فهرست با این کمیته تماس بگیرند.

برای جمع‌آوری دیگر انواع کمکهای جنسی (خاصه پوشاک و خوراک) از همه علاقمندان دعوت میشود که پیش از هر کار با کمیته تماس بگیرند تا از فهرست اجناس و کالاهای مورد نیاز و چگونگی جمع‌آوری و تحویل آنها به انبارهای کمیته اطلاع یابند.

شماره تلفن و نشانی پستی کمیته:

برای تماس تلفنی با کمیته هر روزه از ساعت ۱۴ تا ۱۹ می‌توانید از شماره 45780990 (۱) استفاده کنید.

در ساعات دیگر روز هم می‌توانید پیام تلفنی خود را به همین شماره بسپارید تا کمیته در اسرع وقت با شما تماس بگیرد.

نشانی پستی کمیته چنین است:

Solidarite avec les victimes du seisme

C/O CIDR

B.P. 352

75327 PARIS Cedex 07

"کمیته ایرانی همبستگی با زلزله‌زدگان" از طریق نشر اطلاعیه

همه هم‌بیمانان را در جریان فعالیتهای خود قرار میدهد.

FEDAI
Pf. Nr. 1771
5340 Bad Honnef
W.Germany

نامه‌های خود را به آدرسهای زیر از یکی از کشورهای خارج

پست کنید.

B.P. No. 270
75624 Paris Cedex 13
France

ETEHAD KAR
BOX 3039
14503 Norsborg
Soeden

POST BOKS 6505
Rodelokka
0501 Oslo 5
Norway

پیش به سوی تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران